توانا بود هر که دانا بود

راهنمای ریشهٔ فعلهای ایرانی

در زبان اوستا و فارسی باستان و فارسی کنونی

از

دکتر محمد مقدم

استاد زبانشناسی و اوستای پیشین

زبانهای اوستا و فارسی باستان

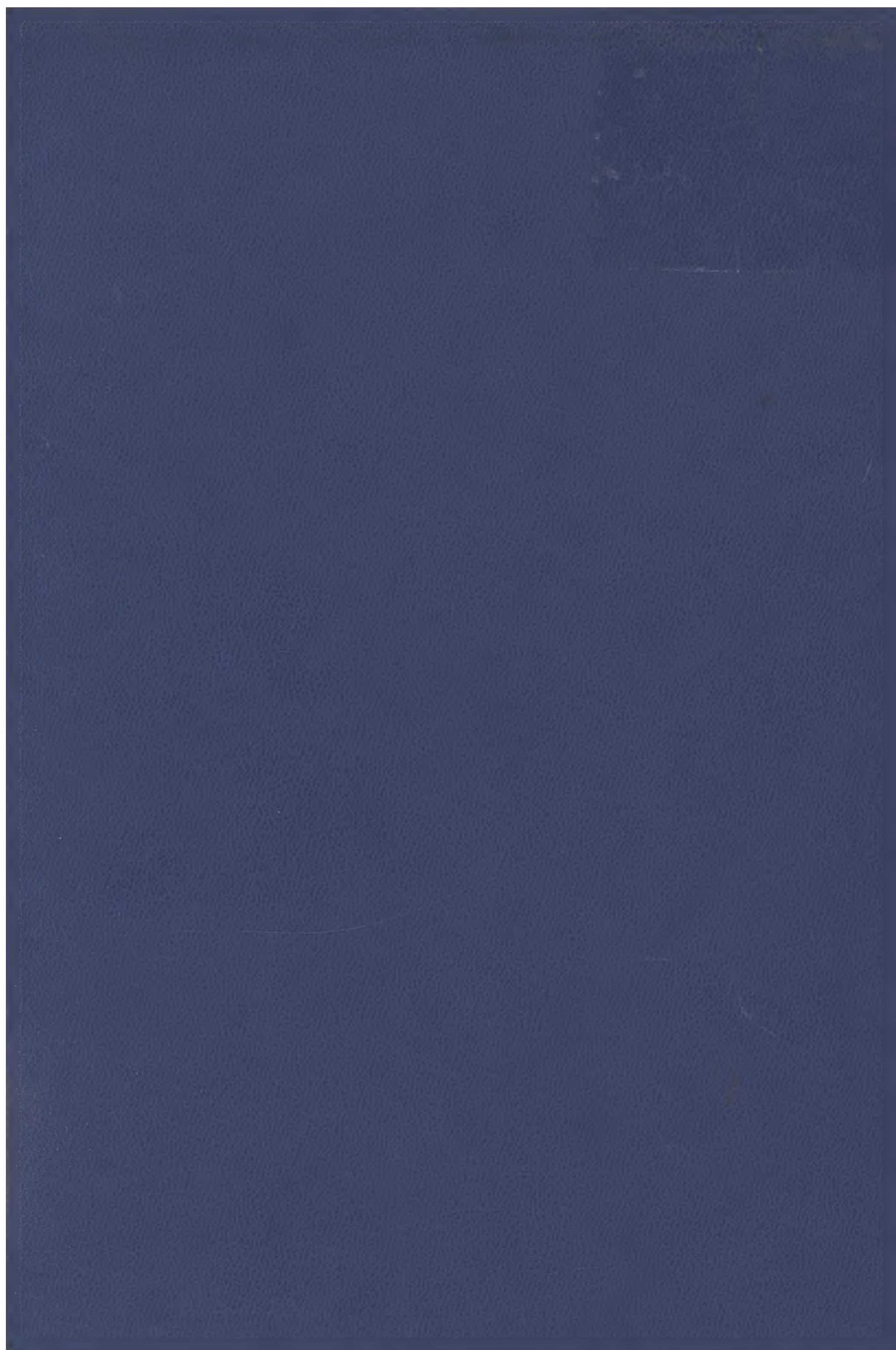
در دانشگاه تهران

با پیوستی از فعلهای فارسی

گردآورده محمد بشیر حسین

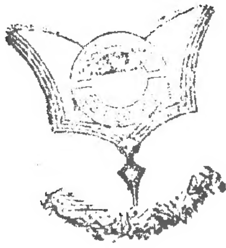


مؤسسه مطبوعاتی علمی



[illegible]

[illegible]



توانا بود هر که دانا بود

راهنمای ریشهٔ فعلهای ایرانی

در زبان اوستا و فارسی باستان و فارسی کنونی

از
دکتر محمد مقدم
استاد زبانشناسی و استاد پیشین
زبان اوستا و فارسی باستان
در دانشگاه تهران

با پیوستی از فعلهای فارسی
گردآورده محمد بشیر حسین



موسسه مطبوعاتی علمی



این کتاب بوسیله ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ و بسرمایهٔ علی اکبر علمی
در دوهزار نسخه چاپ شد

شهریور ماه ۱۳۴۲



پیشگفتار

دستنویس این راهنما دوازده سال پیش به وزارت فرهنگ داده شد . این راهنما فقط ریشهٔ فعلهای اوستائی و فارسی باستان و فعلهای فارسی کنونی را که از آن ریشه‌ها گرفته شده در بر دارد . برای گستردن آن تا آن که شمار بیشتری از فعلهای فارسی کنونی را در بربگیرد یا همریشه‌های آن فعلها در گویشهای کهن و نوین ایرانی داده شود به‌کار تازهٔ بسیار نیاز بود که بدبختانه نگارنده اکنون وقت آن را ندارد .

نقشهٔ کار این است : نخست ریشهٔ فعلهائی که در نوشته‌های اوستا و فارسی باستان به کار رفته با حرفهای درشت سیاه داده شده و پس از آن صورت های گوناگونی که این ریشه‌ها در صرف به خود می‌گیرند با حرف‌های نازك در میان دوابرو آمده و سپس معنا یا معناهای آن ریشه‌ها به فارسی داده شده است. هر گاه معنای ریشه بافعل فارسی ای که از همان ریشه است داده شده باشد آن فعل فارسی با حرف‌های درشت سیاه چاپ شده و اگر معنای فارسی همریشهٔ آن فعل نباشد با حرفهای نازك چاپ شده است . هدف این راهنما این نبوده که صورتهای گوناگون همریشه‌ها در همهٔ زبان‌ها و گویشهای کهن یا نوین ایرانی یا حتی واژه‌های فارسی که از آن ریشه‌ها آمده همه داده شود. گاهی که آوردن واژه های همریشه در فارسی کمك بیشتری به روشن کردن معنای ریشه میکند این گونه واژه‌ها یاد شده است .

بنیاد این راهنما بر کار بزرگ بارتولومه « واژه‌نامهٔ ایرانی باستان » (Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch) گذاشته شده که دراین راهنما با نشان B نموده شده است. « واژه‌نامهٔ اوستا انگلیسی » کانگا Kanga, A Complete Dictionary of the Aveta Language که بانشان K نموده شده همیشه درنظر بوده و اگر معنائی که کانگا داده با بارتولومه فرق داشته هرجا ذکر آن لازم مینموده میان دوابرو بانشان K آورده شده است .

صورت ریشه‌ها از بارتولومه گرفته شده و با صورت‌هائی که کانگا داده فرق جزئی دارد ، به این معنا که بارتولومه صورت « سخت » ریشه‌ها و کانگا صورت « سست » آنها را می‌دهد . کانگا نیز گاهی ریشه‌هائی را که صرف نشده ولی واژه‌های اوستائی از آنها آمده داده است که در بارتولومه به صورت ریشهٔ فعل دیده نمی‌شود . با پیروی از بارتولومه این گونه ریشه‌ها در این راهنما آورده نشده است . ولی پاره‌ای از فعل‌ها که فقط ستاك زمان حال آنها دراوستا آمده و بارتولومه آنها را ذکر کرده در این راهنما نیز آمده است .

بر گردانیدن ریشه‌های اوستائی از دین دبیره (خط اوستائی) ، که خطی پرداخته و دقیق است ، به فارسی و گذاشتن زیروزبر ، بویژه در چاپ ، کاری بسیار دشوار است و هرگز دقتی که بایسته است به دست نمی‌آید . برای آن‌که خواننده صورت اصلی ریشه‌ها را در دست داشته باشد ونیازی به شرح دادن طرز بر گردانیدن دین دبیره به خط فارسی نباشد فهرست این ریشه‌ها به دین دبیره، باپیروی از صورتی که بارتولومه داده و بنیاد کار ما بوده ، به این راهنما افزوده شده است (صفحه‌های ۷۸ ـ ۸۳) . باید یادآور شد که به نظر نگارنده هرجا « ك » داده شده درست تر می‌بود که نشانه‌ای به کار می‌بردیم که نمایندهٔ صدائی باشد میان « ق » و « خ » ، مانند صدائی که در « ق » کرمانی و

بوشهری شنیده میشود ، و همچنین «گ» درست‌تر میبود با «غ» نموده شود ، ولی در این مورد نیز از بارتولومه پیروی شد. در ترتیب حرفها از ترتیب باستانی ایران که باحرفهای حلقی آغاز و با حرف‌های لبی پایان می‌یابد و تا سدهٔ چهارم هجری نیز در فارسی و عربی به کار می‌رفته و به‌نام ترتیب حروف معجم خوانده میشده پیروی شده است.

پاره‌ای از ریشه‌های فعلهای اوستائی در بازمانده‌های نوشته های فارسی باستان (نوشته‌های هخامنشی) نیز به صورتی که در این گویش جنوبی به کار می‌رفته یافت میشود و در هر مورد که چنین بوده بازبُردی به کتاب کنت «فارسی باستان» (Kent , Old Persian: Grammar , Texts, Lexicon) داده شده است ، و هرجا که ریشه فقط در فارسی باستان آمده و در اوستای کنونی نیست نخست بازبرد به کتاب کنت داده شده و در فهرست ریشه ها اصل آن با خط میخی آورده شده است .

واژه‌های فارسی که از ریشه‌های اوستائی یا فارسی باستان آمده و زیر هرریشه یاد شده هرگاه در کتاب ریشه‌شناسی فارسی هرن Horn, Grundriss der neupersischen Etymologie آمده باشد بازبردی به آن کتاب با نشان H داده شده و شمارهٔ پشت آن شمارهٔ واژه درهرن است نه صفحهٔ آن ، و هرگاه در بارهٔ همان واژه هوبشمان در کتاب « بررسیهای فارسی » (Hübschmann, Persische Studien) بحثی کرده باشد زیر نشان H-H (هرن و هوبشمان) بازبرد داده شده است .فهرست این واژه‌ها نیز در صفحه‌های ۸٤ تا ۹۹ به این راهنما افزوده شده است .

برای یافتن همزادهای ریشه‌های اوستائی و فارسی باستان در زبانهای دیگر آریائی زیر هر ریشه بازبردی به کتاب والده و پوکورنی، Walde-Pokorny , Vergleichendes Wörterbuch der indo -

germanischen Sprachen با نشان **W-P** داده شده است. با آن که این راهنما بسیار مختصر و ساده است با بازبردهائی که به کتابهای نامبرده در بالا داده شده میتوان آگاهیهای بنیادی را در بارهٔ هر ریشه به دست آورد.

در بارهٔ واژه‌های عربی که ریشه‌های آنها داده شده : نظر نگارنده در بارهٔ زبان عربی درنوشته‌های دیگر پیش از این بیان شده و اینجا تنها یادآور میشود که زبان عربی در بنیاد زبانی جدا از زبانهای ایرانی نیست بلکه میتوان گفت « تحریف » یا « هزوارش » زبانهای ایرانی است که برای ساختن آن ریشه‌های ایرانی با روش ویژه‌ای در قالبها یا صیغه‌هائی ریخته و صرف شده ؛ چند نمونه از آنها در این راهنما آورده شده است .

در بارهٔ پیوستی که به این راهنما افزوده شده : نگارنده خود فهرستی ازفعلهای فارسی را برای این راهنما فراهم کرده بود ولی این فهرست همهٔ فعل‌هائی را که در فرهنگ‌های فارسی آمده در برنمی‌گرفت ، و گاهی پاره‌ای از این فعلها بعمد کنار گذاشته شده بود تا وضع آنها از نظر ریشه و درست بودن آنها روشن شود . هنگامی که چاپ این راهنما آغاز شد آقای محمد بشیر حسین دانشجوی پاکستانی در دانشگاه تهران که پایان‌نامهٔ دکتری خود را در بارهٔ فعل فارسی می‌نوشتند در ضمن گفتگوئی یادآور شدند که فهرست جامعی از فعلهای فارسی گرد آورده‌اند . به نظر نگارنده بهتر رسید که همان فهرست ایشان دست نخورده به صورت پیوستی به این راهنما افزوده شود . روشن است که در این فهرست دربارهٔ درستی همهٔ این فعلها یا درستی و دقت در معناهائی که در فرهنگها برای آنها داده شده گفتگوئی به میان نیامده است و معنا ها را نیزخلاصه کرده اند، و هدف فقط جامع بودن فهرست است نه سنجش و داوری دربارهٔ آن فعلها ؛ و این فهرست در واقع خود کتاب جداگانه ایست که نویسندهٔ

آن با پیروی از سنت نیك فرهنگ‌نویسی فارسی در هندوستان و پاکسان فراهم کرده‌اند. نگارنده برای این همکاری از ایشان سپاسگزار است و بیگمان خواننده نیز برای گرد آوردن و یکجا در دسترس گذاشتن فعلهای فارسی که در چندین فرهنگ‌آمده از ایشان سپاسگزار خواهد بود.

م. مقدم

دانشگاه تهران، ۱۳۴۲

فهرست راهنما

(۱) **اَیش** (اِس َ ، یَیش) :جُستن، درپیِ چیزی بودن، خواستن،خواستار بودن ، **عشق** داشتن

,B28 K 92, W-P 1,12

(۲) **اَیش**: (اِ شی َ) شتافتن ، به شتاب در آوردن ، فرستادن ، راندن

B 31, K 92, Kent 164, W-P 1,106

اَین (اِنَو): آزردن، آزاررسانیدن، کینه جوئی کردن، به **عنف** کاری کردن

B 21, K 88, W-P 1,1

اَیس (اِس، اِشتِی) : توانائی داشتن، فرمانروائی کردن

B 26, K91, W-P 1,105

اَوك (اَوچَی َ): گفتن (نگاه کنید به **وَك**)

B 36

اَوگ (اَوخْتَ ، اَوجْیَ) : گفتن،فرا گفتن، خواندن(**هوز**دادن؟)

B 37, K 13, W-P 1,110

اَوش : گفتن (نیز نگاه کنید به **وَش**)

B 43

اَوز: گرامی داشتن

B 43, K 96

اَوت : دریافتن (نیز نگاه کنید به **وَت**)

B 41

اَوبْگ (اُبْجْیَ) : زیر فشار گذاشتن

B 42, K 104, W-P 1,193

(۱) **اَه** (آه ، سْتی) : بودن ، شدن ، **هستن (هست ، است ، اند)**

B 266, K 70, Kent 174, H 1094, W-P 1,160

(۲) **اَه** (اَنگْهْیَ ، اَسْتَ): انداختن

B 279, K 71, Kent 174

اَی (ای ، آیش ، آیْتِ ، اِتَ ، اینَتْ ، ایایَ) : رفتن، آمدن
(آی ، آیم ، آیی ، آید ، آینده ، آتی - آتیه)

B 147, K 86, Kent 169, H 60, W-P 1,102

(۱) **اَر** (اِرِ ، ایرَ ، رَس) : حرکت کردن ، رفتن ، **رسیدن**

B 183, K 42, Kent 169, H-H 616, W-P 1,136

(۲) **اَر** (اِرْنو) : بخش کردن ، بخشیدن

B 184, W-P 1,76

(۳) **اَر** (اِرَت) : بازماندن ، درجا نگاهداشتن

B 185, W-P 1,69

اَرگ (اَرجَ): **ارزیدن ، ارج** داشتن

B 191, K 44, H 67, W-P 1,91

اَن (آتِ) : نفس کشیدن

B 112, K 26, W-P 1,56

اَز (اَشْتَی):راندن ، روانه کردن (جزء دوم گو**از** : گاوران)

B 223, K 20, W-P 1,35

اَد (آذَیَ ،آیْذی) : **ادا** کردن ، گفتن

B 55, W-P 1,114

اَو (اَوَنْگَهَ ، ادُثای ، اَیذ) : یاری دادن . **عون**

شاید **یاور ، یار** از این ریشه باشد (پهلوی اذییاریه ، اَیاریه : **یاری ، عیّاری** .) اوستا اَوَرْ : **یاوری.** در این‌صورت‌آوَرْ (دینور ،دین‌آور ؛ دینیار ، دانیال٬به معنای یاور دین) با پیشوند اذی میشود یاور ؛ و یار از آن آمده نه یاور از یاورچنان که Horn پیشنهاد کرده‌است H 1121. برای صورت«ادیاور» نگاه کنید به پانویس صفحه های ۲۵ و ۲٦ Zum AirWb (همانند این ساختمان را نیزشاید بتوان در واژهٔ «یافتن» دید؛

نگاه کنید به ریشهٔ **اَپ** درزیر.)

B 162, K 49, Kent 173, W–P 1,19

اَپ (اَپی ، آفَ) : رسیدن ، دست یافتن ، به دست آوردن
آیفت ونیزشاید **یاب ، یافتن** ازاین ریشه‌باشد با پیشوند، چنان که در واژهٔ یاور در بالا دیدیم؛ نگاه کنید به ریشهٔ **اَو.**

B 70, K 32, 81, H–H 1124, W–P 1,46

(۱) **آه** (آنگْهْا ، آستْ ِ) : نشستن

B 344, K 85, W–P 2,486

(۲) **آه** (اِشاه) : پذیرفتن

B 345

آخْش : برنگریستن ، زیر نظر داشتن ، پاییدن

B 310, K 15

آز (اِزْیَ ، ایژ) : خواستن ، جستن و آرزو کردن ، **آز** داشتن

B 342, K 87, W–P 1,196

اَس (اشْنَو، اشْتَو ، آژْدیای) : رسیدن، آمدن ، شدن

B 359, K 60, W-P 1,128

اَز (اَز ، نْیاز) : بستن ، تنگ بستن

شاید **نیاز** به معنای حاجت (درتنگی و زیر فشار بودن) ازاین‌ریشه‌باشد.

B 362, K 20, W-P 1 62

(۱) **هَیك** (هِچَ ، هِنْچَ ، هِخْتَ ، شَیکم) : ریختن‌و پاشیدن‌آب ، خیس کردن آب‌دادن؛ (با پیشوند پیتی) **پشنجیدن، پشنگ** یا **فشنگ** زدن

B 1727 , K 587, H-H 323, W-P 2,466

(۲) **هَیك** (هَیچَی)(باپیشوند اُسْ): خشکیدن

B 1728, K 587, W-P 2,467

هَیز : در پی چیزی روان شدن ، دنبال کردن

B 1730, K 587

هَوش (هُشتَ): **خوشیدن ، خشکیدن**

B 1738, K 600, H-H 489, W-P 2,447

هَك (هَچَ ، هِشْك ، هَخْشَ ، هِخْشَ ، هاچَی ، هَخْتَ):همراه بودن، وابسته بودن ، همداستان و یگانه شدن ، برادری کردن، در پی چیزی رفتن

B 1739, K 568, W-P 2,476

هَگ (هَج): به دار آویختن

Kent 212, B 1743, W-P 2,480

هَر (هورو ، هنگْهر ، هِشارَ ، هارَ): زیر نظر گرفتن ، پاییدن، در پناه گرفتن (جزء دوم **زینهار**)

B 1787, K 580, H-H 527, W-P 2,498

هرِك (هرچَی) : کنار انداختن ، دور انداختن ، بیرون انداختن

B 1788, K 581, (W-P 2,707)

هَرِز (فب **هَرْد**)(هَرشَی) : **هلیدن ، هشتن، هشیدن** ، رها کردن

B 1792, K 581, Kent 214, H 1097, W-P 2,508

هَن (هَنگْهان ، هاتَ) : ارج داشتن و ارزنده بودن ، سزاوار بودن

B 1768, K 576

هَنْت (هیشَس ، هَسی) : رسیدن و بدست‌آوردن ۱

B 1771, W-P 2,496

هَز (زَ ، زَز) : گرفتن ، در دست گرفتن، ربودن، چیره شدن

B 1795, K 569, W-P 2,481

(۱) **هَد**(شَد ، هِذَ، شادی، شستَ، شَت، هزَدْ):(با پیشوند)**نشستن، نشاختن**

B 1753, K 574, Kent 212, H-H 1033, W-P 2,483

(۲) **هَد** (آ- سنَ ، نَ - زْدَ) : **نزدیک** شدن

B 1755, (K 575), H 1029, W-P 2,486

(۱) **هَو** (هنُو ، هوشَی ، هُتَ) : له کردن ، کوبیدن و فشردن (در**هاون**)

B 1781, K 590, H 1089, W-P 2,468

(۲) **هَو** (خونُو ، هوَن ، هُنا ، هُوت) : پیش راندن ، برانگیختن

B 1782, W-P 2,470

(۳) **هَو** (هُنا) : فرزندآوردن ، زاییدن (اهریمنی)

B 1782, K 590, W-P 2,469

(٤) **هَو** (هاوَیَ) : پختن ، سرخ کردن

B 1782, K 590, W-P 2,471

هَپ : گرفتن و نگاهداشتن (در دست)

B 1764, W-P 2,487

ها(ی) (هَیَ، هِشای ، هِتَ، هوُیثوُی ، شاثْرای): بستن
(با پیشوند)**گشادن ،گشودن**

B 1800, K 587, (H-H 923), W-P 2,463

خَد: (خَدَ)خرد کردن و بهم آمیختن ، (**خاییدن**)

B 531, (K 146), H 469, W-P 1,341

خْشَوب (خْشُفْسَ) : **آشفتن ،آشوفتن ،آشوب** کردن
(با پیشوند) **گشفتن**

B 542, K 154, H-H 32, 924, W-P 1,502

خْشا(ی) (خْشْیَ) : **شاهیدن ، شاهی** یا **پادشاهی** یا **شهریاری**
کردن، **شایستن** (توانا بودن)

B 551, K 152, Kent 181, H-H 772–774,
W-P 1,504

خْشْنَو (کُخْشْنو ، چِخْشْنْش ، خْشْنوشی ، خْشْناوی ، خْشْنوت):
خشنود (خشنو) بودن یا شدن

B 557, K 154, Kent 182, H-H 509

خْشْنا (شْن ، خْشْناس ، زِخْشْنانْگَه) : **شناختن ،آشنا** بودن
(صورت دیگری از **زَن** (۲) ؛ نگاه کنید به‌آن.)

B 559, K 154, Kent 182, H-H 793, W-P 1,579

خْرَوس (خْرُشْت) : **خروشیدن ، خروش** برآوردن

B 533, K 149, H-H 481, W-P 1,417

خْرَود : نگران و پریشان کردن یا شدن، ترساندن

B 533, K 148

خْرَپ : طرف خواست و خواهش وآرزو و نگرانی بودن

B 537

خْسا (چَخْس ، خْشْت) : آموختن، نشان دادن
(صورت گسترش یافته‌ای از **کَس** ؛نگاه کنید به‌آن.)

B 541, K 149

(۱) **کیش** (چیش ، چچش) : آماده کردن ، فراهم ساختن

B 429, W-P 1,510

(۲) **کیش** (چو یش ، چیش ، چنه ، چس) آموختن (**کیش**)، فرادادن، نشان دادن

B 429, K 184, (H 880)

کیت (چت ، چکویت ، چچت، چکت): در نظر گرفتن، در فکر بودن

B 427, K 181, W-P 1,509

کیث (چیث ، چنث ، چست) : آموختن ، نشان دادن
(نیز نگاه کنید به **کیش**۲.)

B 428, (K 181)

کوش (کش) : **کشتن**

B 432, K 134, H 855, W-P 1,331

کش (چش) آموختن
(صورت دیگری از **کس** ؛ نگاه کنید به آن.)

B 461, (K 179), W-P 1,510

کَی (چَی ، شْی ، چِنَو ، چِنْ) : **چیدن**

(باپیشوند وی : **گزیدن ، گزیر ، وزیر**)

B 441, **K** 180, **H** 455, 918, **W–P** 1,510

(۱) **کَر** (چَر ، کَرِ ، کِ ، کُنَوْ ، کَرنو ، کَرْیَ ، کارَیَ ، چَخْرَ ، چاخر ، کِرِتَ ، کَرْتَ) : **کردن**، ساختن، آفریدن **(کردگار)** ، انجام دادن، پرداختن ، ازپیش‌بردن **(کار)**

B 444, **K** 126, **Kent** 179, **H** 847, **W–P** 1,517

(۲) **کَر** (کَرِ ، کارَیَ ، کَرِتَ ، چَرِ): به‌یادداشتن ، (باپیشوند) **ذکر** کردن (باستایش)، **فکر** کردن، **انگاردن (انگاشتن)** ، رهنمون شدن

B 448, **H** 123, **(W–P** 1,353)

(۳) **کَر** (کارَیَ) : پاشیدن ، پخش کردن ، **(کاریدن) کاشتن**

B 449, **K** 126, **H–H** 836

(٤) **کَر** (کارَیَ) : شخم زدن ، شکافتن و شیار انداختن

با پیشوند پَیری : پیرامون چیزی دایره کشیدن **(پرگار)**

B 449, **K** 126, **W–P** 1,429

(۵) **کَر** (چَرَ، چیرِ) : از این سو به آن سو رفتن ، **چریدن**

B 449, K 178, Kent 184, H-H 439, W-P 1,514

کَرِت (کرنَوْ ، کرثَی ، کرسْتَ) : بریدن **(کارد)** ، **قرض (مقراض)**

B 452, K 128, (H 833), W-P 2,577

(۱) **کَرْش :کشیدن**

B 456, K 129, 131, H 859

(۲) **کَرْش**(کَرْشْتَ):**کِشتن** ، **غرس** کردن

(نیز نگاه کنید به**کَر**۳.)

B 456, K 129, H-H 836

(۳) **کَرْش**(کَرْشْتَ): شیار انداختن و آماده کردن زمین برای کشت و کار

(نیز نگاه کنید به**کَر**۴.)

B 457, W-P 1,429

(۱) **کَن** (چِنْوْ ، چِکَنْ ، چاخْنْ ، کاتَ ، کاثِی) : آرزو کردن و خواستار بودن ، دوست داشتن (نیز نگاه کنید به **کا** .)

B 437, K 124

(۲) **کَن** (کانَی ، کَنْتَ) : **کندن** ، بر کندن

از این ریشه : **کان، خانی، خندق ، خط ، قنات**

B 437, K 124, Kent 178, H-H 869, 466, W-P 1,399

کَس :(باپیشوند) **آگاه** شدن ، **نگاه** کردن

B 459, K 131, 133, H 40, 1037, W-P 1,510

کَو (چِویش) : چشم داشتن (چشمداشت)

B 442, (K 183), W-P 1,369

کا (کَیَ ، چَك ، کاه ، کاتَ) : آرزو کردن و خواستار بودن ، **کام** و خواهش داشتن، دوست داشتن ومهر ورزیدن

B 462, K 132, W-P 1,325
K 125, Kent 179 (**کَم**), H-H 838

کای (چِکَی، چِچِ ، چَیشَی ، کَیَ ، چَیَ ، چِثَی ، چمانِ) : کفاره دادن و پرداختن

B 464 , K 133,180, W-P 1,508

کَه (کَهْوَ) : به صدا درآوردن ، نواختن

B 472, (W-P 1,357)

قْژَر (قْژارَ ، قْژَورْوْ) : **جاری** بودن ، روان بودن ، **شرشر** کردن
(آپَ ْقژارَ : آبشار)

B 530, (73), K 174, W–P 1,700

قْژراد (قزْراذَیَ) : روان بودن
(نیز نگاه کنید به **قْژَر** .)

B 530, K 174

گَوش (گُش ، گُوشایَ ، گُشْتَ) : **نیوشیدن ، (نغوشیدن) ، گوش-**
کردن

B 485, K 171, H 943, H–H 1070, W–P 1,569

گَوز (**فبگود**) (گُزَ) : پنهان کردن ، در میان گذاشتن و پوشاندن

B 485, K 170, Kent 182, W–P 1,567

گَوب : گفتن؛ در عربی **جوب (جواب ، اجابه)**

Kent 182, B 482, H–H 926

گَه (گَنْگَهَ) : خوردن (اهریمنی)

B 517, K 162, W–P 1,640

(۱) گَی (جیقَی ، جیوَ ، جْوَ ، جُم): **زیستن ، زنده** بودن، **حیات** داشتن

B 502, K 170, 192, 193, Kent 185, H-H 683, W-P 1,668

(۲) گَی (جیجَش) : **قوّت** دادن ، **قوُت** دادن

B 502, W-P 1,668

(۳) گَی (ججَش) : بدست آوردن (پیروزی) ، چیره شدن

B 503, K 192, W-P 1,666

(۱) گَر (قْریسَ ، جَقارَیَ ، گارَیَ ، قْرَقْرایَ) : بیدارشدن، بیدارماندن

B 511, K 164, W-P 1,598

(۲) گَر (گَرن ، گَیْرْیْ) : **گرامی** داشتن ، (باپیشوند)**آزرمیدن**

(جل ،کر(م) ، حر(م): تجلیل ، تکریم ، احترام)

B 512, K 165, W-P 1,686

(۳) گَر (جَرّ) : خوردن ، **بلعیدن** ، **اوباریدن**

(**گلو** از این ریشه است.)

B 512, K 164, (H 928), W-P 1,682

(٤) **گَر** (گْرا) : انداختن

B 512

گَرِز (گَرِز ، جیگَرِز) :**گریستن ،گله** کردن

B 516, K 165, 189, H-H 915, 930, W-P 1,539

گَرِد :آغازیدن

B 514, W-P 1,651

گَن (جَن ، قْن ، جَ ، جَقْن ، جَینْی ، جَتَ ، جَثْوَ ، قنَم ، قْنای) :
زدن ، (با پیشوند) **اوژدن ، جنگ و جدل** کردن

B 490, K 187, Kent 184, H 653, W-P 1,679

گَد (جَدی ، جَیذَی ، جَذْی ، جَسْت) :جُستن ، خواستن
(جزءِ دوم **خجسته.**)

B 487, K 186, Kent 184, H-H 419, (470),
W-P 1,673

(۱) **گَو** (گَوْنو) : به **کف** آوردن ، بدست آوردن

B 504, W-P 1,637

(۲) **گَو** (جَوَ) : شتافتن ، **زود** پیش راندن

B 504, K 193, Kent 185, H-H 673, W-P 1,555

گم (جَم، جِم، گْم، گَ، قْمَ، جامَ، جَسَ، جیهَ، جِنْگه، جَقْمْ، گَتَ، گْمَتَ، قِمَتَ[1]) :**آمدن**

(با پیشوندهای دیگر در **انجمن**، **(جمع)**، **هنگام**، **هنگامه**، **انجام**، **فرجام**، **پیغام**، **پیام**.) (نیز نگاه کنید به **گای**.)

B 493, K 163, 188, 189, 192, Kent 183, H-H 48, 113, 114, 348, 814, 1109, W-P I,675

گا(ی) :**گام** زدن، آمدن و رفتن (عربی **جاء**)

(نیز نگاه کنید به **گَم**.)

B 517, K 169, H 887, W-P I,676

گْرَب (گِرْونا، گِرْفشَ، گَرْبایَ، گِوُرْوایَ، گِرمبَیَ، جَگَوُرْوْ، جَقَوُرْوْ، جاگِرِبْ، گِرْپتَ) :**گرفتن**، **جلب** کردن

(با پیشوند پیتی : **پذیرفتن**.)

B 526, K 166, Kent 183, H-H 909, (290), W-P I,632

گْرَم (گْرَنتَ): **غرمیدن**، خشمگین و **قهر** آلود شدن

B 529, K 172, W-P I,655

جْیا (جِنا ، جیای) : ناتوان و فرسوده شدن

B 611, K 194, Kent 185, W-P 1,667

شَی (شْی، خشَی، شِتَ، خشویثن): **نشیم** یا **نشیمن** کردن، **آشیان** داشتن . (**نشیدن؟**)

B 1706, K 558, H-H 35, 1034 bis, W-P 1,504

(۱) **شَو** (نگاه کنید به **شِیَو** .)

B 1707

(۲) **شَو** (شْوَ) : **شفتن** ، خراشیدن

B 1707

شَم :(باپیشوند) **آشامیدن**

B 1075, K 558, H-H 30

شِیَو ، **شْیَو** ، **شَو** (شْو،شوُسَ،شاوَیَ، شوُش،شوشوُ،شتَ،شوُیتی، شیَوُتَنای): **شدن**، رفتن

B 1714, K 558, 561, Kent 211, H 778, W-P 1,363

شیا ، شا (شاتَ) : **شاد** بودن ، **نشاط** داشتن
B 1716, K 558, 561, Kent 210, H 767, W-P 1,510

ژْغَر : روان بودن ، **جاری** بودن
(نیز نگاه کنید به **قْژَر** .)
B 1717, K 195

یَوگ (یوُگْ ، یُنْگْ ، یُجْیَ . یُوخْتَ ، یَوخْشْتَی ، یُقْدَ) : **جفت** کردن یا شدن ، زیر **یوغ (جوغ ، جغ)** گذاشتن و به یوغ بستن
B 1228, K 430, H-H 423, 424, W-P 1,202

یَوژْدا (یَوژْدَذا ، یَوژْداتَ): پاك کردن (از کاستی و گناه)، پرداخته کردن و آراستن (برای برگزاری آئینهای دینی)
B 1233, K 417, W-P 1,203

یَوز (فب **یَود**) : **جوشیدن** ، در **جوش** بودن ، بههم برآمدن ، بر-انگیختن و به شورش آوردن
B 1231, K 431, Kent 204, H-H 430, W-P 1,203

یَود (یوُیذْیَ) : جنگ و جدل کردن ، کوشیدن

B 1230, K 431, W-P 1,204

یَه (یَیشَ) : جوشیدن ، (کوشش کردن K)

B 1281, (K 419, 426, 427), W-P 1,208

یز (فب **یَد**) (یَزْیَ ، اِشْتَ ، یَشْتَ ، یَزَت): **یشتن** ،ستودن‌وپرستیدن
ایزد (یزدان) ، **جشن (عید)** گرفتن

B 1271, K 419, Kent 201, H 141, 422, 1127, W-P 1,195

یَت (یاتَیَ ، یَیَتْ) : **جد و جهد** کردن ، جنبیدن

B 1236, K 421, W-P 1,197

یَو (یوُتَ ، یَوِنمْ) : برآن شدن ، به‌کاری وچیزی پرداختن ،
(پیوسته کردن).

B 1264, (K 430), W-P 1,201

یم (یَسَ ،یَتَ ، یَنْتَ ، یِیتی، یانِ ، یاتَ): گرفتن، برگرفتن ،
در دست گرفتن

B 1262, K 422, Kent 205, W-P 1,207

یا : رفتن

B 1282, K 426, W-P 1,104

یاه (یانْگْهیَ ، یاسْتَ) : پوشیدن ، تن کردن ، کمربستن
B 1290, K 426, W-P 1,209

یاس : یاسه (خواهش و آرزو) داشتن ، خواستار بودن
B 1288, K 428, W-P 1,197

ریك (اِرِ نَك، اِریرِ ْخشَ ،رَ یچیَ ،رَ یخْشْ ، رِ ْچیَ ، رِخْت ِ):
ریختن ، واگذاشتن ، هشتن ، ترك کردن
با پیشوند : **گریختن (گریز ،گریغ)** ، **پرهیختن (پرهیز).**
B 1479, K 447, H-H 309, 638, 914, W-P 2,396

رَیش (اِرِ ْشیَ ، اِرِ ْشتَ) : **ریشیدن** ، **ریش** (زخم) کردن ، آسیب و آزار رسانیدن
B 1485, K 448, H 641, W-P 2,346

رَیز : لشتن ، **لیسیدن**
B 1485, H-H 954, W-P 2,400

رَیث (اِرِ ْثیَ ، اِریرِث، اِرِ ْستَ): رفتن به‌جهان‌دیگر، در گذشتن، مردن
B 1480, W-P 2,401

رَیْثوا : آمیخته شدن ، صورتی به خود گرفتن

B 1482, K 434

رَوك (رَوچَ ،رَوخْشْ) : **روشن** شدن، **درخشیدن ، رخشان** بودن، (با پیشوند) **افروختن**

B 1487, K 448, H-H 553, 610,631, W-P 2,408

(۱) **رَود، رَوث** (اُرُثَ ، اُرودُویَ ،رَوس): ناله و زاری و شیون کردن (اهریمنی) ، **رثاء** و **روضه** خوانی کردن

B 1492, K 449, W-P 2,351

(۲) **رَود** (رَوذَ ، اُرُذْیَ ، اُرورُدْ ، اُرُزْدَ ، اُرُستَ ،رَوس ، اُرُثَ) : **رُستن ، روئیدن ، رشد** کردن

از این‌ریشه : **رز** (باغ)، **روضه ، رضوان**=**رزبان**

B 1492, K 448, H 614, W-P 2,416

(۳) **رَود، رَوث** (رَوذَ ، رَوثَ ، اُرورَودْ، اُرُزْدَ ، اُرُستَ): دور نگاهداشتن، بازداشتن ، (با پیشوند) فراموش کردن

B 1493, K 449, (W-P 1,283)

(٤) **رَود** (رَوذَ ، اُرودْ):روان بودن (**رود**خانه)

B 1495, K 449, (Kent 205, H-H 627), W-P 2,702

رَه (را رِشیَ ، رانْگهَیَ) : بیوفا و بیگانه بودن و کردن

B 1517

رَش (راشَیَ): آسیب و آزار رسانیدن و رنج دادن

B 1516, K 443, W-P 2,362

رَی (ا رِتَ) : **ریدن ، ریستن ، (ریم** داشتن)

B 1511, K 447, 448, H-H 639

رَنْگ (رَ نجَ ، رَوَ ، رِنْجَیَ): سبُك وچابك وتیز کردن یا بودن

B 1511, K 438, 449, Kent 205, W-P 2,426

رَز (فب **رَد**) (رازَی ، رَشْتَ) : در **رج** گذاشتن ونظم‌دادن وآراستن،
(با پیشوند) **افرازیدن (افراشتن ، افراختن)**

B 1514, K 439, 445, Kent 205, H-H 93,
W-P 2,363

رَد (اوستا **رَز**) : **رَستن ، رها** شدن و کردن

Kent 205, B 1505, (K 439), W-P 2,367

رَپ (رَفِنْدرای) : پشتیبانی کردن و یاری دادن، **رفیق** بودن ،

(شاد کردن)

B 1508, (K 442)

رَم (رامَ): (با پیشوند) **آرمیدن ، آرامش** داشتن، **آرام** گرفتن ،
رامش داشتن، **رام** شدن یا کردن

B 1511, K 442, Kent 206, H 12,604, W–P 2,372

را (رَرْ، راه، راتَ) : به **رادی و رایگان** دادن

B 1518, K 444, Kent 205, H–H 601, W–P 2,343

راس : رفتن و رسیدن (به‌هدف)

B 1525, K 447

راز : رفتن ، (با پیشوند)**گرازیدن**

B 1526, K 445, H–H 897, W–P 2,706

راد (راذَ ، راسْتَ) : آماده کردن ، **آراستن**

B 1520, H 11, W–P 1,74

راث (اِرْثیَ ، اِریرِثْ ، اِرْستَ) : چسبیدن ، تعلق داشتن

B 1521

رْوَیس (اُرْوِش) : گردیدن و گردانیدن، بازگردانیدن

B 1533, K 108, W–P 1,278

زْوَید (اُرْوَیذَ) : فرو انداختن

B 1533

زْوَك (اُرْوَتْچَی) : جفت کردن ، بهم پیوستن

B 1535

زْوَگ (اُرْواخْشْ) : رفتن، گام زدن، راه پیمودن

B 1536, (W-P 1,319)

زْواز (وَوُرازْ) : شاد بودن و شادمانی کردن
(صورت دیگری از **زْواد**)

B 1544, K 107

زْواد (اُرْواسَ): شاد و خرم بودن، نیرو بازیافتن

B 1543

نَیگ (نَینگ) : شستن و پاك کردن

B 1033, W-P 2,322

نَید (نایس ، ِنس): بدخواهی‌ونفرین کردن، بد گفتن ونکوهیدن،

(به خواری با کسی رفتار کردن)
B 1034, (K 293), W-P 2,322

نوث (نَوِثی) : وزوز کردن (دراین ریشه ومعنای آن شك است.)
B 1038

نی (نیا ، نَیشی ، نیت) : رهبری کردن، بردن
B 1042, K 296, Kent 193, W-P 2,321

نِرپ (نِرفس) : کاستن (ماه)
B 1053, K 286, W-P 2,701

(۱) **نَس** (فب **نَت**)(نناس ، نس، ناش ، نَشت ، ناخشت) : نابود شدن، تباه‌شدن یا کردن، فرو افتادن به تباهی ، (**ناسیدن**)
از این‌ریشه: **نسا، نعش ، نحس**، (با پیشوند)**گناه، جناح.**
B 1055, K 288, Kent 192, (H 933, 142), W-P 2,326

(۲) **نَس** (ناس، ناش ، نس): نزدیك شدن، رسیدن وبدست آوردن
B 1056, K 288, W-P 1,128

نَث (ناثَی) : پوست کندن ، بریدن
B 1038, K 283

نَب (نَپتَ): **نمیدن** ، **نم** کشیدن یا کردن
(از این ریشه : **نفت** ، **نمك**)

B 1040, K 284, 285, (H-H 1035, 1039),
W-P 1,131

نَم (نِمَ، نمَ، نامَ، نَتَ): خم‌شدن، **نماز** بردن، میل کردن، **نمیدن**
(از این ریشه : **نرم** ، **نمد**)

B 1041, K 285, H-H 1040, (1028, 1041),
W-P 2,331-332

ناش : بردن

B 1067

َسید (سِذْیَ ، هِسِذْ، سِسْتَ) : (باپیشوند) **گسستن** (**گسیختن**)
B 1547, (K 521), H-H 922, W-P 2,543

َسیف (سِفَ) : بر گذراندن و کشیدن برروی چیزی ، (برمالیدن،
سفتن ، واژگون کردن)

B 1547, (K 526), (W-P 1,349)



سوك (سوچ، سوسْچی، سُخْت): **سوختن، سوزاندن، سرخ** شدن

B 1548, K 528, Kent 188, H 730, 750, W-P 1,378

(۱) **سك** (سِخْش، سَش، ساچی، سَشْك، سَخْش) دریافتن، آموختن

B 1552, K 519, W-P 1,333

(۲) **سك** (فب **ثك**) (شْث، سَچ، سَخْت): گذشتن و سپری شدن و به‌انجام رسیدن، انجام‌دادن، **ساختن**

B 1553, K 519, Kent 187, H-H 688,
(W-P 1,334)

سر (سار، سارِش) به‌هم پیوستن
(باپیشوند) **وصل، فصل**

B 1563, W-P 1,419

(۱) **سْند** (فب **ثد**) (سَن، سَذی، سَدی، ثَدی، سَیْذی، سِندی): به نظر آمدن، پدیدار شدن، (باپیشوند) **پسند** آمدن

B 1559, K 521, Kent 187, H-H 319

(۲) **سند** (سِنْد، سِن، سَزْدْیای): به بار آوردن، به‌دست‌دادن، به‌دست آوردن، به‌انجام رسانیدن و پرداختن

B 1560

سو (سَوشْیَ ، سُیَ ، ساوَیَ ، سُویدْیای، سَوَیُو): **سود** دادن، سود بردن ،سودمند بودن

B 1561, K 527, H 751

سا (سْیَ ، ساهْ) : دفاع کردن ، پاییدن ، (ویران کردن)

B 1569, (1001), (K 523), W-P 2,541

ساه (سیِشَ ، سیشْتَ ، ساسْتَ) : آموختن ، دستور دادن

B 1574, K 524, W-P 1,358

سای (سَیْ ، ستَ): (باپیشوند) **آسودن**

B 1571, K 526,527, H-H 28, W-P 1,358

سه (فب ثه)(سَهْ ، سنگهَ ، سَسَهْ ، سَسْتَ ، ثَسْتَنَیْ): گفتن، فرا گفتن و آگاه گردانیدن ، **سخن** گفتن ، **سحر** کردن ، آموختن

B 1578, K 518, 350, Kent 188, H 724, W-P 1,403

سیژدَی : پس رفتن ، پس زدن و پس راندن ، پس‌خواندن (نیز نگاه کنید به **سیزدَ** .)

B 1581, K 526, W-P 2,486

سْکَنْد (سْچِنْدَی) : **شکستن** ، ویران ساختن

B 1586, K 531, 532, H–H 788, W–P 2,564, 558

سْکَمْب (سْچِمْبَی، سْچِپْت) : برپاداشتن و نگاهداشتن

ازاین ریشه : **چفت، چفته**، (وباپیشوند) **پشکم**.

B 1587, K 532, W–P 2,539

سْیَزْگ (سْیَزْج) : دوررراندن، بیرون‌راندن، ترساندن وفراردادن

B 1630, K 549

سْیَزْدَ : پس رفتن ، پس‌راندن ، فرار کردن

(نیز نگاه کنید به **سیژْدْیَ**.)

B 1630, K 549, W–P 2,486

سْرَیش (سْرِش) : **سرشتن** ، **سریشم** کردن

B 1631, K 553, H–H 732

سْرَی (سْرِی، سْرارَی، سْرِنَو، سیسْرَی، سْرِت) : تکیه کردن

B 1637, K 553, Kent 188, W–P 1,490

سْرَنْک (سْرَنْچ) : چکیدن ، **سرشك** باریدن

B 1644, K 553, H–H 733, W–P 2, 705

سْرَو (سُرُنَوْ، سُسْرُش َ، سْرُی َ، سْراوَی َ، سْرُوش ، سْرُوت َ) :
شنودن (شنفتن)، سرودن(سرائیدن)، شعر گفتن، شهرت یافتن
B 1639, K 554, H-H 735, 795, W-P 1,494, (580)

سْنَیگ (سْنَیژ َ) : برف باریدن

B 1626, K 542, W-P 2,695

سْنَث : زدن ، اوژدن

B 1627, K 541, W-P 1,402

سْنا (سْناذ َ ، سْنات َ) : شستن وپاك کردن

B 1628, K 541, W-P 2,692

(۱) **سْتَر** (سْتِرِمْ، سْتَرْیا ، سْتَرِت) : (باپیشوند) **گستردن**
(ازاین ریشه : **بستر**.)

B 1595, (1599), K 534, H-H 921, (218), W-P 2,638

(۲) **سْتَر** (سْتار َ، سْتِرِنَوْ) : گناه کردن

B 1597, (K 535), W-P 2,636,641

سْتَو (سْتُوت َ ، سْتَومَینِ) : **ستودن ، ستایش** کردن

B 1593, K538, H 719, W-P 2,620

سْتَمب : ستنبه شدن ، نافرمانی کردن

Kent 210, H 718, (B 1606, K 539, W-P 2,624)

سْتا (هِشْتَ ، خْشْتا ، سْتَنْو ، هَسْتْ ، سْتاهْ ، سْتاتَ) : **ایستادن** ، **ایستاندن**

B 1600, K 535, Kent 210, H-H 84, W-P 2,603

سْپَر : (راه) **سپردن** ، زیر پا گذاشتن و پایمال کردن ، پرت کردن

B 1613, K 543, H 701, W-P 2,668

سْپَرِذ : در تلاش و کوشش بودن

B 1613, K 543, W-P 2,675

سْپَس (هِسْپَس، سْپَشْنْ ، سْپَشْتَ): برنگریستن و پاییدن و دیدبانی کردن

B 1614, K 544, W-P 2,639

(۱) **سْپا** (فب **سا**) (سْپاه، سْپاتَ ، پُویثْوَ) : افگندن ، پی‌افگندن

B 1615, K 544, Kent 209, W-P 2,655

(۲) **سْپا** (سْپَنْو) : پیش بردن وافزایش دادن

B 1616, K 543, W-P 2,657

سْپا (ی) (سْپی): باد کردن و ورم کردن و بزرگ شدن

B 1617, K 545, W-P 1,365

زَوش (فب **دَوش**) (زیزُش ، زُشْتَ) : **دوست** داشتن، خوش آمدن (از کسی یا چیزی)

B 1656, K 210, Kent 189, H-H 582, W-P 1,568

زَه (زَهی) : واگذاشتن ، ترک کردن

B 1687, K 207, W-P 1,694

زَر (زَرَن ، زارَیَ، زَزَر ، زَرِتَ) : (با پیشوند) **آزردن ، آزار** دادن

B 1669, K 201, H-H 20, (W-P 1,603)

زرِش (زَرْشْتَ) : کشیدن ، سیخ شدن

B 1684, K 206, W-P 1,610

(۱) **زَن** (زَزَنْ، زیزَن، زانْ، زَهْیَ، زَیَ، زاتَ، زَنْتَ، زَزایْتَ): **زادن** (**زاییدن**)

(ازاین ریشه با پیشوند : **فرزند، نژاد**)

B 1657, K 200, Kent 211, H–H 645, (816, 1030),
W–P 1,576

(۲) **زَن** (فب **دَن**) (دانا ، زَنا، زانْ، زَیَ، زَنْتَ، زَزایْتِ): **دانستن**
(نیز نگاه کنید به **خْشْنا**.) (ازاین ریشه با پیشوند : **فرزانه**)
B 1659, K 200, Kent 189, H–H 534, (815),
W–P 1,578

زَو، زْبا (زوُزْوْ، زَوزَوْ، زْبَیَ، زاوِشْ، زْباتَ، زَوِیَ) :
خواندن، درخواندن وبه‌یاری خواستن ، نفرین کردن
B 1667, K 209, 212, Kent 211, W–P 1,529

زَمْب: خرد کردن و ویران ساختن
B 1666, K 211, W–P 1,575

زا (زَیَ، زِ) : رفتن، پیش رفتن
B 1688, K 207, W–P 1,543

زا(ی) (زَزا ، زَیَ) : رها کردن و بیرون دادن و دفع کردن
B 1688, (K 200, 207), W–P 1,543

زْگَد، زْگَث : دورشدن و گذشتن ، شنا کردن و دور شدن
B 1698, K 212

زْیا (فب **دْیا**) (زِنا، دینا [۱] ، زْیَ ، زِزْی، دیتَ [۱] ، زْیانای): **زیان** و آسیب رساندن ، **ضایع** وتباه ساختن ، به زور چیزیرا از کسی گرفتن

B 1700, K 213, Kent 191, H 679, W-P 1,667

زْرَزْدا: (**دل دادن ، دل‌نهادن**) ایمان و باور و دلبستگی داشتن

B 1702, K 202, (H 571), W-P 1,424

زْبَر : کج رفتن، کجرفتار بودن، فریب دادن
(از این ریشه است **زور**(**تزویر**) به معنای فریب دادن)

B 1699, K 212, (Kent 211), W-P 1,643

زْبا (نگاه کنید به **زَو** .)

تَوش (تَسَ) : **تهی** (**ته ، تهك**) بودن یا شدن، شُل شدن، خود-داری از دست دادن

B 624, K 225, 226, H 404, W-P 1,714

(۱) **تَخْش : تازاندن** ، روان کردن

(نیز نگاه کنید به **تَك.**)

B 627, K 217

(۲) **تَخْش : تخشا** بودن (نیز نگاه کنید به **ثْوَخْش.**)

B 628, K 236, Kent 185, H-H 377, W-P 1,716

تَك (تَچ َ، تاچَی َ، تَتَك ، تَخْتَی) : **تاختن،** روان بودن

از این ریشه : **تك ، تازی ، تازیانه ،** (باپیشوند) **گداختن**

B 624, K 216, 217, H 368, 891, W-P 1,715

تَش (تاش ، تَتَش ، تَشْت َ، تاشْت َ) : بریدن وتراشیدن وساختن وبه کالبد در آوردن

(ازاین ریشه : **تش ، تیشه ، تشت ، تاس**)

B 644, K 222, Kent 186, (H 387, 389), W-P 1,717

تَر (تِتَر، تِتارَی َ ، تَورْوَ َ، تِرت َ) : (با پیشوند)**گذشتن،گذر** کردن، آسیب رساندن وچیره شدن

B 639, K 220, Kent 186, H 893, W-P 1,733

تَرپ (تْرِفْی َ) : دزدیدن و ربودن

(از این ریشه : **ترفند**)

B 643, K 221, (H-H 386), (W-P 1,737)

تَن (تَنَوْ، تانَ) : **تنیدن** (**تنودن**)
(ازاین ریشه : **تن** ، **تان** ، **تانه** ، **تار** ، **تندو** ، **تننده** ، **تنندو** ،
تده ، **تنسته** ، **تُنُك**)

B 633, K 218, H-H 399, W-P 1,722

(۱) **تَو** (تُ ، تُوتَوْ) : **توانستن** ، **توانا** بودن ، **توش** و **توان** داشتن

B 638, K 225, Kent 186, H 401, W-P 1,706

(۲) **تَو** : شیون وفریاد برآوردن

B 639

تَپ (تاپَ ، تَفْسَ ، تَپْتَ) : **تابیدن** ، **تافتن** (**تفتن**) ، **تفسیدن** ،
تپیدن
(ازاین ریشه : **تب** ، **تاب** ، **تابه** ، **تو** ، **تف** ، **تفس** ، **تپ**، **تپاك**،
تپش)

B 631, K 220, H-H 372, W-P 1,718

ظْبَیش ، **دْوَیش** ، **دبَیش** (دَبیش، طْبیش ، دِدْوَیش، طْبیشْتَ ،
دْبیشْتَ) : آزار رسانیدن، کین ونفرت داشتن

B 814, K 230. 280, W-P 1,817

دَیس (دَیدَیس ، دِسْیَ ، دایش ، دُویش ، دیش[1]): نشان دادن ، آگاهانیدن و آموختن ، نمایش دادن

(ازاین ریشه : **دیس، دیسه**)

B 672, K 263, (H-H 593), W-P 1,776

دَیز (دِزْ):روی هم کود کردن و ساختن

ازاین‌ریشه : **دز ، دژ،** (باپیشوند)**فردوس (پردیز)، پالیز**

B 673, K 262, (Kent 191), (H-H 563), W-P 1,833

دَوش (نگاه کنید به **زَوش.**)

دَخْش (دَخْشَ ، دَخْشْتَ) : نشان دادن و آموختن

B 676, K 244, (W-P 1,784)

دَگ (دَژَ ، دَخْش) : سوزاندن، **داغ** کردن

(ازاین ریشه : **دغ ، دشت ، دشتان، دخم ، دخمه ، داش**)

B 675, K 245, (H-H 526, 529, 543), W-P 1,849

(۱) **دَر** (دِرِنا) : **دریدن**

B 689, K 246, H-H 562, W-P 1, 797

(۲) **دَر** (دِرِتَ) : گرامی داشتن و ستودن

B 689, K 247

(۳) **دَر** (دِرِ،دْرْ،دار ، دِذار، دیدَرِشَ ، دْرُ، دَذار، دَدْر ،دارِش، دَرْش، دِرِتَ، دَرِثْرای) :**داشتن، دارا**بودن، نگاهداشتن، در یاد نگاهداشتن

B 690, K 247, 262 ,Kent 189, H 527, W-P 1,857

دَرِس (دادَرِس ، دِرِشْتَ ،دَرْشْتُویش): دیدن ، فرا گرفتن
(ازاین ریشه است **درس** .)

B 696, K 250, W-P 1,806

دَرِز (دَرِژ ، دیدِرِژَ) : سخت بستن ، سخت و پایدار ساختن و نگاهداشتن، زنجیر کردن ، **درز** گرفتن
(ازاین ریشه : **درزمان، درزن، درزی**)

B 697, K 249, H 549, W-P 1,859

دَرْش (دَرْشْنَو): دلیر بودن و دلیری کـردن

Kent 190, B 699, K 250, W-P 1,864

(۱) **دَن** : روان بودن ، (**دنیدن**)

Kent 189, B 683, (H 574 bis), W-P 1,852

(۲) **دَن** (نگاه کنید به **زَن** (۲) .)

Kent 189

(۱) **دَو** : گفتن و خواندن .

B 687, K 264

(۲) **دَو** (دْوَ) : **دور** کردن ، **دفع** کردن

B 688, K 265, (H 580), W-P 1,778

(۳) **دَو** : (باپیشوند) **زدودن** : مالیدن وپاك کردن ، (**اندودن**)

B 688, K 251

(٤) **دَو** (دُ) : فشارآوردن و آزردن

B 688, W-P 1,823, 837

(۱) **دَب** (دَوَ ، دِبِنَوْ ، دِوْژَ ، دَوِیَ ، دابَیَ ، دَپْتَ ، دَفْشْنِیَ) :
فریب دادن ، گمراه ساختن

B 679, K 246, W-P 1,850

(٢) **دَب** : کارورزی کردن

B 680

دا (دَ ، دی ، دْ ، دَدا، دَذا ، دَثا ، دًن ، داهْیَ ، دَیدیش، دایَ ،
دیشْ ، داتَ ، داوُی، دْیای ،دَسْتِی، دَزْدای، دًم ، دَیشْن):

(١) **دادن** (از این ریشه : **دیه** ، **هدیه** ، **دهش** ،**داشن** ،
پاداش ، **پاداشن** ، **دیش** ، **عطا** ، **ادا** ، **فدا** ، **فدیه**)

B 711, K 253, Kent 188, H 520, (H–H 265 bis, 528), W–P 1,815

(٢) کردن و ساختن، گذاشتن و نشاختن ، (باپیشوند) **نهادن**
(از این ریشه : **دادار** ، **دی** (نام ماه دهم به‌نام دادار) ، **دام**
(خلق)، **داد**، **نهاد**=**ذات**)

B 711, K 255, Kent 188, H 521, (519, 530), H–H 1057, W–P 1,826

(١) **دا(ی)** : پرستاری وخدمت کردن، **دایگی** کردن
(ازاین‌ریشه : **داه**=**دایه**)

B 724, K 262, (H 539)

(٢) **دا(ی)** (دِذا ، دَذا ، دیدی، دَیذی ، دیتَ ، دُویشْر): **دیدن**
(ازاین‌ریشه: **دیم** ، **دین** ، (با پیشوند) **پدید**، **پیدا**،**بدیهی**)

B 724, K 264, Kent 191, H 592, (H–H 289, 596), W–P 1,831, 832

داث : پُر کردن (؟)

B 732

دَه (دِدَه، دَهْمَ، دَسْتْوا) : آموختن، دانا بودن

(از این ریشه: **دستور، دستوم ، دهار** : دانش)

B 746, K 245, (H-H 568), W-P 1,793

دِبَیش (نگاه کنید به **طْبَیش** .)

دِبَو : فریفتن (نیز نگاه کنید به **دَب** (۱).)

B 760, K 271

دِبِز، بِز: افزون کردن و بالانیدن

B 760, K 271

دْیَو (دیوْیَ)[1]: در پی چیزی بودن و کوشیدن

B 761

دْیا : دربند کردن و جلوگیری کردن و باز داشتن

B 761

دُرَوگ (دْرُژَ ، دْرُجْیَ ، دْرُخْتَ ، دْرَوخْذَ ،دْرُخْش): **دروغ** گفتن، فریب دادن

B 767, K 275, Kent 191, H 557, W–P 1,874

دُرَگ (دْرَژَ ، دَرَژْنو ، دْراجَنْگْهِ) : سخت نگاهداشتن

B 771, K 274, W–P 1,858

(۱) **دُرَنْگ** (دْرِنْجَ ،دَدْرَنْگ، دِدْرَقْجَ ، دْرَخْتَ): بستن وسخت کردن و زورمند ساختن

B 772, K 277, W–P 1,859

(۲) **دُرَنْگ** (دادْراگ،دْرِنْجَیَ ،دْرَخْتَ):از بر کردن، به‌یادسپردن، آهسته خواندن هنگام فرا گرفتن

B 772, K 277, W–P 1,859

دُرَو (دْراوَیَ، دْرُوت) : دویدن و از این سو به‌آن سو رفتن

B 773, K 273, W–P 1.795

دُوَیش (نگاه کنید به **طْبیش**.)

دُوَگ (دْوَژَ) : پَر زدن

B 763

دْوَر (دْوار) : رفتن و دویدن و یرش بردن (اهریمنی)
B 765, K 280, W-P 1,842

دْوَن (دْوَس) : پریدن و رفتن
B 764, K 280, W-P 1,841

ثه (نگاه کنید به **سه** .)

ثَنْگ (ثَنْجَس، ثَنْجَی، ثَخْتَ) : کشیدن
ازاین ریشه: **هنگ** ، (باپیشوند) **آهنگ** ،**آهنجیدن** ، **آهیختن** ، **آختن**، **فرهنگ**، **فرهیختن**
B 784, K 230, H 58, W-P 1,726

ثَد (نگاه کنید به **سَنْد** ۱ .)

ثْرَوش : پروردن و پختن، به پختگی و رسیدگی رساندن، به کردن دپرداختن (صورت گسترش یافته‌ای از **ثْرَو** (۱). نگاه کنید، به‌آن.)
B 800, K 235, 236, W-P 1,754

ثْرَه (تِرِس ، تَرْس ، ثْرانْگْهَیَ ، تَرشْتَ) : **ترسیدن**، **هراسیدن**
B 802, K 221, Kent 186, H-H 384, W-P 1,760

ثْرَی (نگاه کنید به **سْرَی**.)

(۱) **ثْرَو** (تَثْرُ) : پروردن ، نگاهداری کردن

B 802, K 235, W-P 1,754

(۲) **ثْرَو** : روی هم چیدن

B 802

ثْرا(ثْراثْرای) : پاییدن ، درپناه گرفتن

(ازاین ریشه : **سرای ، سرادق**)

B 804, (K 231, 232), (H-H 727), W-P 1,733

ثْوَخْش : تخشا بودن

(نیزنگاه کنید به **تَخْش ۲**.)

B 793, K 236, W-P 1,716

ثْوَی : ترسانیدن

B 794, K 238, W-P 1,748

ثْوَرِس (ثْوِرِسَ ، ثْوَرِش ، ثْوَرْشْتَ) : بریدن ، تراشیدن ، به‌کالبد درآوردن

B 795, K 237, W-P 1,751

ثْوَز (ثْـوَزْجَ) : در فشار و رنج و زیرستم افتادن
B 798, W-P 1,748

فْشَن (فْشانَی) : در اثر کشیدن پیچ خوردن و دررفتن
B 1028, K 358

فْشَو (فْشُی): افزون کردن، فربه کردن ، برومند کردن
B 1028, K 358

فْیانْگْهْوَ : تگرگ باریدن (؟)

B 973, K 338

فْرَیث (فْرِثْیَ): پوسیدن و ازهم پاشیدن
B 974, K 355

فْرَس (پِرِس، پِرِسَنْیَ، پَرْسَ، فْرَش، پَرْشْتَ، فْرَسَتَ):
پرسیدن
فب **فْرَث: پرسیدن** ، بازجوئی کردن و به کیفر رساندن
B 997, K 320, (347), Kent 198, H-H 299,
W-P 2,44

فْرَو (فْراوَیَ) : شنا کردن ، پریدن

B 990, K 356, W–P 2,94

فْرای (فْرْی، فْرینا، فْرْیَن، فْرِتَ، فْرِثَ) : دوست داشتن ، خشنود کردن ، (باپیشوند) **آفرین** خواندن
(با پیشوند نفی : **نفرین** .) .

B 1016, K 355, 356, H 39, W–P 2,87

فْراد (فْراذَ، فْراذَینْگْهِی): افزون‌وفراخ کردن، برومندساختن
(ازپیشوند فْرا و ریشهٔ دا.)

B 1012, K 352

وَیك (وَیچَ) : جدا کردن و دستچین کردن ، **بیختن** ، **بیزیدن**
(از این ریشه باپیشوند: **پرویزن**)

B 1312, H–H 249, W–P 1,232

وَیگ (وَیجَ، وِخْتَ) : تاب خوردن و تاب دادن ، پرت کردن و جنبانیدن
(بـا پیشوند : **انگیختن، انگیز ؛ آویختن، آویج، آویزان، آوند ، آونگ، آونگان .**)

B 1313, (H–H 56, 127), W–P 1,234

وَیْنَ (وَیَنَنگَهِ) : دیدن، دیده شدن

(از این ریشه : **بینا** ، **بینش**.)

B 1323, K 487, Kent 206, H 260, W-P 1,229

وَیس (ویسَ ، ویویس) : آماده بودن ، پذیرفتن

B 1326, K 498, W-P 1,231

(۱) **وَید** ، **وَیث** (وَیَذَیَ ، وَیس، ویس ، وید، وِسْتَ، ویدْوَنُوی، وُیزْدای) : دانستن، آگاه بودن ، دریافتن ، آگاهی دادن ، **نوید** دادن، **وعده** دادن

B 1314, K 485, H-H 1053, W-P 1,236

(۲) **وَید** (ویذَ ، ویدَ ، وُیوید، وِیندَ، وِنْد، ویوَید، وِسْتَ) : یافتن

B 1318, K 486, W-P 1,237

(۳) **وَید** (ویدَ) ، با ادب و فروتنی خدمت کردن و گرامی داشتن و خشنود ساختن

B 1320

(۱) **وَیث** (نگاه کنید به **وَید** ۱.)

B 1322, K 485

(۲) **ویث**: (گناه را) ثابت کردن

B 1322

َویپ (وِفْیَ،وِپْتَ) : آوردن و بیرون انداختن منی، نزدیکی کردن (غلامباره)

B 1322, K 487, W-P 1,240

(۱) **وه** (اُسَ):روشن شدن و درخشیدن

B 1393, K 455, W-P 1,26

(۲) **َوه** (وَنْگْهَ): باشیدن و منزل کردن

B 1394, K 455, Kent 207, W-P 1,306

(۳) **َوه** (و نْگْهَ): پوشیدن (رخت)

B 1394, K 455, W-P 1,309

(۱) **َوخْش** (واخْشَ، اُخْشَیِ، اُخْشْنِ): روئیدن، رویاندن ، بالا بردن و افزون کردن یا شدن، پُرشدن (ماه)

B 1337, K 454, Kent 206, W-P 1,23

(۲) **وَخْش** (اُخْشَ): افشاندن ، پاشیدن

B 1338, K 488 (**وش**) , W-P 1,248

وَک (اوُچ، وَوک ،وَخشْیَ، وَشْیَ، واچی، وَوَک ، وَوچَ، اُخْتَ ، وَخِذْوَ ،اُکْتی،اُشْیای): گفتن، **واچیدن**

(ازاین‌ریشه: **واج، واژه، باژ (باز، باج، واژ)، وات، وخشور، وکیل؛**

(باپیشوند) **آوا ، آواز، بیواز، پژواک، گواژ، نوا، نواختن**)

B 1330, K 457-8, H-H 54, 1072, 1076, 1046, W-P 1,245

وش : گفتن (نیز نگاه کنید به **اَوش** .)

B 1392, K 477

(۱) **وَی** : پریدن

B 1356, K 489, W-P 1,228

(۲) **وَی** (وِینَو): کُشتن

B 1356

(۱) **وَر** (وِرِنَو، وِرِنا): پوشاندن، نهفتن، درپناه گرفتن

از این ریشه: **باره** ،(باپیشوند) **فروار**

B 1360, K 467, Kent 206, (H-H 161) ,W-P 1,281

(۲) **وَر** (واوُر، وِرِنَو، وِرِتَ ، وَیرْیَ ،اُرْوانِ ، وِرِنْدْیای): گزیدن، برترداشتن، دوست داشتن، **گرویدن**

از این ریشه با پیشوند: **آوری، باور، برروشنی**(که‌به صورتهای

گوناگون درفارسی آمده)

B 1360, K 468, Kent 206, H-H 912, 178 bis,
W-P 1,294, 286

(۳) **وَر** (وِرِنَو، وُویرْیَ)، گردیدن، چرخیدن، روی تابیدن

از این ریشه باپیشوند : **نوار**

B 1362, K 469, W-P 1,298

(٤) **ور** (وِرِنَو، وِرِتَ) : آبستن کردن ، بارور کردن

B 1363, K 474 **وَرِش**

وَرِك (وَرِچ): کشیدن، پاره کردن

B 1366, K 470, W-P 1,306

(۱) **وَرِز** (ویوَرِشَ، وَوَرِز، وَرْشْتَ) : **ورزیدن** (**برزیدن**) ،

کا**ورزی** کردن ، **برزگری** کردن[1]

از این ریشه است **ورزه**، **ورج**

B 1374, K 470, Kent 207 **وَرْد** ,H 197, 1077,
W-P 1,290,(321)

(۲) **وَرِز** . جدا کردن و جدا شدن

B 1378

وَرتْ: گردیدن، گشتن، گاشتن

از این ریشه : **گردون، گردونه، وردنه، وشت، غلت** ، (با پیشوند) **نوردیدن (نوشتن)**

B 1368, K 472, Kent 207, H 886, 904, 1050, W-P 1,274

وَرِد (وَرِذَ، وِرِزْدَ، وَرِیذْیِ) : **بالیدن (بالودن)**

ازاین ریشه : **ورد،ول،گل،والا**،(با پیشوند) **گوالیدن**

B 1368, K 472, H-H 173, (927, 939), W-P 1,289

وَرِپ : نشان گذاشتن

B 1371, (نیزنگاه‌کنید به Zum Air. Wb. ۲۲۰-۲۱۸)

(۱) **وَن** (ویونَگْهَ[۱]، وَینیتْ[۱]، وَوَن، وَون، وَنْتَ) : برتر بودن و برتری بدست آوردن، چیره شدن

B 1350, K 464, Kent 206, W-P 1,259

(۲) **وَن** (وانا): بدست آوردن

B 1352, W-P 1,259

(۳) **وَن** (واون، وَه، واتَ) : خواستن، دوست داشتن

B 1353, K 465, W-P 1,259

(٤) **وَن** (وانا): از بالا پوشانـدن

B 1353

وَنْد : ستودن و ستایش کردن

B 1356, W-P 1,252

وَس (اُس، اُشْتَ): خواستن، کام و **هوس** و آرزو داشتن

ازاین‌ریشه : **وسوسه** ، **وسواس** ، (باپیشوند) **بلهوس**

B 1381, K 476, W-P 1,244

وَز (وَوَز، وَوز،وَژ، وَش ، وَشْتَ،وَزَیدْیای) : روان بودن ، بردن و کشیدن و راندن (اسب یا گردونه)، به حرکت درآوردن، **وزیدن** ، **پرواز** کردن

از این‌ریشه : **وزان،بزان،**(باپیشوند) **پرواز**

B 1386, K 460, H-H 1083, 305, W-P 1,249

وَت (واتَیَ ، وَیتی): آگاه بودن و آگاه شدن، فهمیدن

(نیز نگاه کنید به **اَوت.**)

B 1343, K 463

وَد (وادَی) : رهبری کردن ، کشیدن، زن دادن

ازاین ریشه : **بیو، بیوگ، پیوگ،**(باپیشوند) **هَوُو**

B 1343, K 463, (H 264), W-P 1,255

وَف (اُفْیَ): **بافتن**، بافتن شعر و سرود
B 1346, K 466, H 168, W-P 1,257

وَپ (واپَ) : تباه کردن
B 1346, W-P 1,256

وَم (وَنْتَ) : قی کردن
B 1356, K 466, W-P 1,262

(۱) **وا** (واو) : وزیدن **باد**
از این ریشه : **باد (واد)**،**هوا**
B 1406, K 480, (H 151), W-P 1,220,221

(۲) **وا** (وَیَ) : خاموش شدن، فرونشستن، سرد شدن، افسردن
B 1406, W-P 1,227

(۳) **وا** (اُیَ، اُنَ) : کمبود وکاستی داشتن
(از این ریشه: **ونگ** به معنای تهی وتهیدست)
B 1407, (H-H 1085), W-P 1,108

واشَ : کشیدن و راندن گردونه
(صورت گسترش یافته از **وَرت** ؛ نگاه کنید به آن.)
B 1418

وا(ی) (وْی ،وَی، وُویشْوَ): در پی و جستجوی چیزی رفتن
B 1407, K 489, W-P 1,228

وار (وارِ نْتْیَ): **باریدن**
B 1410, K 482, H 159, W-P 1,268

وادایَ : پس زدن
B 1410, K 463, W-P 1,254

ووُی :خشنود ساختن ، شاد کردن
B 1427, W-P 1,228

ووُیژْدَ: بلندکردن ، سربرافراختن،(K آزار رسانیدن)
B 1428, (K 509)

پیس (پِسْیَ ،پِش، پِشْتَ ،پِخْشْتَ): رنگین کردن، زینت کردن،
(باپیشوند) **نوشتن (نبشتن**)
از این ریشه : **پیس(پیست، پیسه، پپسی)، پیشه**
B 817, K 328, Kent 194, H-H 1051, 355, 357, W-P 2,9

پك (پـَچ) : **پختن** (**پزیدن**)
از این ریشه: **با** (کدوبا)، **وا** (نانوا)
B 819, K 313, H-H 285, 146, W-P 2,17

پی (پـَنـَو، پیپ) : ورم کردن و بالا آمدن (پستان‌ازشیر)، شیردادن
از این ریشه : **پیهن، پیهنه** (شیری که درپستان مادرطغیان کند)
B 848, (K 327), W-P 2,73

(١) **پر** (پار، پـَیرْیَ):همچند وبرابر کردن ، (باپیشوند) **همبر** کردن (سنجیدن)
B 849, W-P 2,40

(٢) **پر** (فْرَه،پافْر،پرِن): **پُر** کردن، (باپیشوند) **انباردن** (**انباشتن**)
(ازاین ریشه: **فره،فراوان**)
B 850, K 317, H 111, 294, 826, W-P 2,63

(٣) **پَر** (پرِنَو، پرِیْ،پـَرِتَ، پرِش)، سزاوار کیفر بودن
B 850

(٤) **پَر** (فْرَس،فْرا،پارَیَ): گذشتن و به سوی دیگر رسیدن ،**عبور**
(ازاین ریشه : **پل**)
B 851, K 317, Kent 195, (H 325), W-P 2,39

(٥) **پَر** (پَفْر): سرراه ایستادن و جلوگیری کردن

B 852

پَرت (پَرِتَ ، پاپَرِت، پِشَنَ ، پَرِنا، پَرِنْتِ ، پَرْشْتَ):
جنگیدن، **آوریدن**

از این ریشه (با پیشوند) : **آورد** گاه، **هماورد**، **نبرد**

B 868, K 320, Kent 196, H 1025, W-P 2,42

پَرِد (پَرِذَ): باد با صدا از راه پائین رها کردن

B 869, W-P 2,49

پَس (پَش، پَخْشْتَ): بستن، در بند کردن

B 879, K 323, W-P 2,2

پَزْدَی : ترسانیدن و دور راندن

B 884, (K 313), W-P 1,48; 2,486

پت (پَتَ ،تَ ، پَسْتوُیش، پَیتِتَ؛ پَتَنْتِم، تات): پریدن، هجوم آوردن، **فتادن (افتادن)**

(از این ریشه: **پست**)

B 819, K 315, Kent 194, H-H92, (316), W-P2,19

پَد، **پَث** (پَیذْیَ: پَیشْیَ): به حرکت در آمدن
(از این ریشه: **پی** :نشان پا)

B 841, (K 316), H-H 346

پَث (نگاه کنید به **پَد** .)

پَو (پُیَ)، گندیدن، **پوسیدن**
(از این ریشه : **پود، پوده؛ پد، پده**)

B 849, K 329, H 334, W-P 2,82

پا(ی) (پا، پَ، پـاپَی،فْیَ، پاه ،پـاتَ، پوُی، پِـثِ، پـاثْرای، فْریذْیای): **پاییدن** ، **پاسیدن**
(از این ریشه :**پاد،پادگان،پهره؛** پسوندهای **باد، بان ،وان**)

B 885, K 325, Kent 194, H-H 282, (152, 265, 274, 341), W-P 2,72

پاه (پِـشْیَ) : دیدن (**پاییدن**)
(صورت دیگری از **پای** .)

B 891

بَیشَزْیَ : تندرستی دادن، درمان کردن

(از این ریشه : **پزشك**)

B 915, K 361, W–P 2,449

بوگ(بوج، بُنْج): آزاد و رها ساختن، از گناه گذشتن، **بخشودن** (**بُختن**)

ازاین‌ریشه: جزء دوم کیان- **بوج** (درتاریخ طبرستان)وجان- **بوزی** (درویس ورامین) وجزء اول **بخت** نرسی و بختیشوع. **بخشودن** (گناه) دراصل به ضم ب بوده وبعدها بابخشیدن‌به فتح ب ، به‌معنای دادن وبخشش کردن ، درلفظ و معنابه هم آمیخته شده و به دو صورت بخشودن وبخشیدن (هردو به فتح ب)به‌کاررفته است . (نیزنگاه کنید به **بَگ** و **بَخْش**.)

پوزش(**پوزیدن**) شاید همریشهٔ آن باشد .

B 916, K 375, Kent 199, H 186 bis, (H–H 336), W–P 2,145

بَود (بَوذَ، بوَیذْیَ، بُسْتَ): **بو** بردن (به معنای دیدن وآگاه شدن و دریافتن و دانستن)، **بوییدن**

از این ریشه :**بوی**، **بویه**، **بستان**، **بوستان**

B 917, K 375, 376, H 240, W–P 2,147

بَخْش: **بخش** کردن ، **بخشیدن**

(صورت گسترش‌یافته‌ای از **بَگ**؛ نگاه کنید به‌آن.)



(در بارهٔ واژهٔ بخشیدن به معنای رها ساختن از گناه،
نگاه کنید به **بوگ**.)

B 923, K 363, H 186, W-P 2,128

بَگ(بَژَ،بَخْتَ) : **بخش** کردن ،**امباز** بودن
(نیز نگاه کنید به **بَخْش**.)

ازاین‌ریشه : **باج** (**باز** ، **باژ**) ، **باغ** (بخشی از زمین)،
وقت (بخشی‌از زمان)، **بخت**، **برخ**، **بهر**، **بهره**، **بغ**، **فغ** ،
فقیر ، (باپیشوند) **همباز** ، **انباز**، **انباج** ، **انباغ**

B 921, K 364, Kent 199, H-H 110, 148, 169, 185, 245, W-P 2,127

بی (بْیَ ،بِیِ) : ترسانیدن و به هراس آوردن
(از این‌ریشه : **بیم**) (نیز نگاه کنید به **بْیَه** .)

B 927, (H-H 258), W-P 2,124

(۱) **بَر** (بیبَر، بَیرْیَ ،بارَیَ ، بَوَرَ، بَورِ،بِرِتِ، بَرتَ، بِرِثْوَ،
بَرِثْرِ ،بَرَتِ،بَرِنْتِم) : **بردن** ، **بردباری** کردن، **بر** (**بار**)
دادن و داشتن ، سواری کردن

از این ریشه : **برات**، **برید**، **باره**، **بارگی** ؛ پسوندهای
بر، **بار**، **ور**، **وار**؛ (باپیشوند) **آوردن**

B 933, K 365, Kent 200, H-H 196, (156, 160, 749, 1073), W-P 2,153

(۲) **بَر** :سخت وزیدن (باد)، تند جنبیدن وبرهم خوردن (باد وآب)

B 943, K 365, W-P 2,157,(191)

بَرِگ(بِرِجَیَ ، بِرِخْذَ) : خوشامد گفتن ، گرامی داشتن ، **برکت** دادن

B 945, K 368, W-P 2,172, 182

بَرِز (فب **بَرْد**): **بالا** رفتن، **بلند** شدن

از این ریشه: **برز**، **بشن**، **بالست**، **بالش** (**بالشت**، **بالشك**)، **بالین**

B 949, K 368, Kent 200, H-H 171, 172, 198, W-P 2,172, 182

بَن (بَنَیَ ، بَنْتَ): بیمار کردن، آلوده و فاسد ساختن

B 925, K 381, W-P 2,149

(۱) **بَنْد** (بَنَد، بَسْتَ): **بستن** ، **بند** کردن

از این ریشه : **بنده**، **بس** (در«بس نشستن») ، **حبس**

B 926, K 364, Kent 199, H-H 219, 230, W-P 2,152

(۲) **بَنْد** (بَزْدَ) (صورت گسترش‌یافته‌ای از **بَن**؛ نگاه کنید به آن.)

B 926

بَو (بُ، بْو، بُشْیَ، بی، ووُیت، بْواو، بوژْدْیای، بوُتَ): **بودن**، شدن، پیشامد کردن

از این ریشه : **بو، بوا، باد، بادا، بوش، بودش، باش؛ بوم**

B 927, K 376, Kent 200, H 233, 237, W-P 2,140

با : درخشیدن، تابیدن

از این ریشه : **بها، بام** (دربامداد، بامی، بامیان، بامستان)

B 952, K 372, H-H 174, W-P 2,122

بِز (نگاه کنید به **دبِز** .)

B 962

بِشَز : درمان کردن (نگاه کنید به **بَیشَزْی** .)

B 966

بْیَه (بِوْیاه): ترسانیدن، هراسناك بودن
(نیز نگاه کنید به **بَی**.)

B 971, K 375, W-P 2,125

بْرَم (بْراسَ): به سر گردانی افتادن و گشتن

B 971

بْرای (بْرین) : **بریدن**

B 972, K 367, H-H 212, W-P 2,194

بْراز : درخشیدن، **برق** زدن، **برازیدن**

B 972, K (368,) 381, H 193, W-P 2, 170

(۱) **مَیز: میزیدن ، میختن**

از این ریشه :**میز، گمیز، مزاج**

B 1108, K 405, H 1006, W-P 2,245

(۲) **مَیز** (میزَ):پرستاری کردن و پاییدن

B 1108

مَیت (مِیثْنا، مِیتَیَ): ماندن، باشیدن، منزل کردن

(از این ریشه : **میهن** ، **مهمان** ، **مهد**)

B 1105, K 405, (H-H 1002, 1012), (W-P 2,247)

مَید (مِیسْتَ): به زمین انداختن و زیر پا وفشار گذاشتن

B 1105, W-P 2,687

مَیث (مِیث، مِیثْنا): فرستادن و دور راندن، پس‌زدن و پس‌خواندن
B 1105, K 405, W-P 2,687

(۱) **مَر** (مِیرْیَ، مَرِیَ، مَرْش، مِیرِتَ، مِیرِثْوَ، مِشَ): **مردن**
از این ریشه : **مار**، (با پیشوند) **بیمار** ؛ **مرد** (**مردم**) ، **کیومرث**
(نیز نگاه کنید به **مَرِك** و **مَرِد**.)

B 1142, K 396, Kent 202, H 972, 973, H-H 259, W-P 2,276

(۲) **مَر** (مَرَ، مارَ ، هِشْمَرَ، مَیرِیَ ، مِیرِتَ، مِیرِثْرای، مِیرِتَم، مِمَرَ): به یاد داشتن، به یادآوردن، **شمردن** ،برشمردن، **مرور** کردن
از این ریشه : **مر** ، **ماره** ، **شماره**،(باپیشوند) **آمار**
B 1142, K 397, H 47, 958, 971, W-P 2,689

مَرِك (مِیرِنْك، مِیرِنْچَ، مِمَرِخْشَ، مِیرِخْش، مِیرِنْگِدْیای، مَهْرْکای، مَهْرْکَثای) : میرانیدن ،تباه کردن
(صورت گسترش یافته‌ای از **مَر** ۱؛ نگاه کنید به آن.)
(از این ریشه است **مرگ**)
B 1145, K 397, 398, 399, (H 977), W-P 2,278

مَرِز (مِرِزَ، مِرَّز، مِرَّژْدای) : **مالیدن، مشتن**، پاك کردن

از این ریشه: **مرز، مالش**، (باپیشوند) **آمرزیدن، فراموش، خاموش**

(نیزنگاه کنید به **مرژدا** .)

B 1152, K 398, H–H 962, 983, 49,812, 464, W–P 2,298

مَرِد (موُرِنْدَ): نابود و تباه کردن

(صورت گسترش‌یافته‌ای از **مَر** ۱؛ نگاه کنید به آن.)

(از این ریشه است **مرض** .)

B 1150, K 411, Kent 203, W–P 2, 278, 288

(۱) **مَن** (مَینْیَ، مًنَیَ، مَنْگْه، مَمَن، مَمْن، مَتَ، مًثْوَ): فکر کردن، (باپیشوند) **ایمان** داشتن، **گمان** کردن

از این ریشه: **معنا**، **مینو** (**مینوی**=**معنوی**)، **من** (من‌اش‌سر کشیده به چرخ بلند) ، **منش** ، جزء اول **منتر** ، **منو** چهر، **منطق** ، جزء دوم **دشمن**، **بهمن** ، **پشیمان**

B 1121, K 393, Kent 202, H–H 932, 992, 1011, W–P 2,264

(۲) **مَن** (مانَیَ، مًنَیَ، مَیتیم): **ماندن** ،چشم‌براه بودن

B 1124, K 394, 413, Kent 202, H 966, W–P 2,267

(۳) **مَن** :پیشی گرفتن

B 1125

مَنْگ (مـمَـقْـژ): بزرگ و گرامی داشتن

B 1135

مَنْت (مَنا، مسً) : جنباندن و به حرکت آوردن

B 1135, W-P 2,269

مَنْد (مِـنْدایـدْیای، مَـسْـتَـی) : به یاد سپردن

B 1136, W-P 2,270

مَزْدا (مَزْ+دا)؛ نگاه کنید به **مَزْدا**.

B 1161

(۱) **مَد** (مَذَ،مَسْتَ) : **مست** شدن

B 1113, K 392, H 981, W-P 2,230

(۲) **مَد** (مَس) : بخش کردن

B 1113, (W-P 2,259 ؟)

ما(ی) (مَیَ، مِم، مِتَ، ماتَ، مِثْوَ) : اندازه گرفتن، ساختن،
سنجیدن

از این ریشه : **من** (وزن؛ نیز در پهلوی **ماتر** = متر، اندازه)، (با پیشوندهای گوناگون) **پیمودن** ، **پیمان** ، **پیمانه** ، **فرمودن**، **فرمان** ، **نمودن** ، **نمون** ، **آمادن**، **آمودن** ، **آزمودن** ، **آزمون**

B 1165, K 403, Kent 201, H 46, 363, 821, 991 bis, 1042, W-P 2,237

مَزْدا، **مَز + دا** : به یاد سپردن و به یاد داشتن

(صورت گسترش یافته‌ای از **مَنْد** ؛ نگاه کنیدبه آن .)

B 1181, K 411, W-P 2,270

مرِژْدا :(باپیشوند) **آمرزیدن**

(صورت گسترش‌یافته‌ای از **مَرِز**؛ نگاه کنید به‌آن.)

B 1175, K 398, W-P 2,298

مْیَس (مْیاس َ، مِنَس): (باپیشوند) **آمیختن**

(از این ریشه : **آمیز**، **آمیغ**)

B 1190, H-H 51, W-P 2,244

مْیَو (میو َ): گرفتن و بردن ، حرکت دادن [۱]

B 1190, K 408, (Kent 203), W-P 2,252

مْرو (مْرَوا، مْرْوِی ، مْروُتَ، مْروُیِ) : گفتن ، خواندن.
آگاهانیدن
(از این ریشه: **امر** ، **املاء**)
B 1192, K 414, W-P 2,313

خْوَید (خْوِیسَ) : (به نفس زدن افتادن و) عرق کردن
(از این ریشه: **خوی** ، **خدو** ، **خیو**، **قی**، **خیم** ، **خیس**)
B 1860, (K 145), H 513, 517, W-P 2,521

خْوَه (خْوَنگْهَی) : پیش راندن و فشار آوردن
(نیز نگاه کنید به **هَو** ۲.)

B 1875

خْوَر (خْوارَ،خْوَیرِیَ،خْوَرتِی،خْواشَ): **خوردن** ، آشامیدن
(از این ریشه :**خورش**، **خوراك**، **خوردی**، **خوال** ،**خوالی** ، **خوار**)
B 1865, K 141, H-H 507, W-P 2,530

خْوَپ (خْوَفْسَ، خْوَبْدَ، هُشْخْوَپ ، خْوَپْتَ) : **خوابیدن** ، **خفتن**، **خسبیدن**

از این ریشه : **خفتو**، **خفتك** (**خفتق**)، **خفج**، **خفجا** ،
برخفج ، **خفرنج** ، **کابوس**

B 1862, K 140, H-H 483, 495, W-P 2,523

فهرست ریشه‌های اوستائی و فارسی باستان به دین دبیره و خط میخی

سلسح ؛ سد
سا لد ﻙ وو
سا لد ﻙ و
سا لد ه
س وو سد
١٠ ولدسح سح (١)
ولدسح سح (٢)
ولدسح ص
ولدسح ل
ولد ﻙ سح
ولدسح
ولد رر
ولد ا (١)
ولد ا (٢)
ولد ا (٣)
ولد ا (٤)
٢٠ ولد ا (٥)
ولد اع ص
ولد اسح (١)
ولد اسح (٢)
ولد اسح (٣)
ولد ؛ (١)
٣٠ ولد ؛ (٢)
ولد وو

ولد دد
وسد
وسد رر
و ٤ ره
٢٢ و ف لد ا
و ك اسد و
ف لد ﻙ سح
ف لد ﻙ ى
>٢٢ >٢٤
ف لد ره
٢٣ ف لد رر (١)
ف لد رر (٢)
ف لد رر (٣)
ف لد ا (١)
ف لد ا (٢)
ف لد ا (٣)
٢٤ ف لد ا (٤)
ف لد اع ى
ف لد اع و
ف لد ؛
ف لد و
ف لد دد (١)
ف لد دد (٢)
٢٥ ف لد ٥

ف سد رر
ف ا لد
ف ا لد ٥
٢٦ ٢ رر سد
سح لد رر
سح لد دد (١)
سح لد دد (٢)
سح لد ٥
سو رر لد دد
٢٧ سو رر سد
ف ف لد ا
س لد ﻙ ف
س لد ﻙ ف وسد
س لد ﻙ ى
٢٨ س س لد ﻙ و
س لد ره
س لد ى
س لد ص
س لد دد
س لد ٥
س سد
٢٩ س سد ره
س سد وو
ا لدسح و

ا ىدىح
ا ىدىى
ا ىدىك
٣٠ ا ىدىكلىس
ا ىدكو
ا ىدكو (١)
ا ىدكو (٢)
ا ىدكو (٣)
ا ىدكو (٤)
٣١ ا ىدىه
ا ىدىح
ا ىدرر
ا ىدىق
ا ىدى
٢٢ ٢
ا ىده
٣٢ ا ىد٥
ا ىس
ا ىدوو
ا ىسى
ا ىدو

ا ىدك
دا ددىدىح وو
٣٣ دا ددىدىح و
دا ددىدو
دا ددىدق
دا ددىدى
دا ددىدو
ا ىدىق
ا ىدىو
٣٤ ا ىدكك
ا ىدرر
ا ىداعه
ا ىدوو (١)
ا ىدوو (٢)
ا ىدك
٣٥ ا ىدر
ا ىد٥
ا ىسح
وو ىدىو
وو ىدىه
٣٦ وو ىدكو

وو ىدو (١)
وو ىدو (٢)
وو ىدا
وو ىدا و (١)
وو ىدا و (٢)
٣٧ وو ىد دد
وو ىس
وو ىسه
وو ىس رر
وو ىىه
وو ىله وىدررىد
٣٨ وو وىدىو
وو وىد٥ر
وو ررىدىق
وو ررىدى وىد
وو اىدىح
وو اىدرر
وو اىد وو و
٣٩ وو اىد دد
وو اىدىق
وو اىدك
وو اىس

۴۰ [illegible]

۴۱ [illegible]

۴۲ [illegible]

۴۳ [illegible]

۴۴ [illegible]

۴۵ [illegible]

۴۶ [illegible]

۴۷ [illegible]

۴۸ [illegible]

۴۹ [illegible]

۵۰ [illegible]

۵۱ [illegible]

و ا د ژ ع (٢)
و ا د د
و د د د س ع
و د د د ع
٥٢ و د د د ا
و د د د ژ
ٮ ا د ژ ع
ٮ ا د ک ع
ٮ ا د ه
٥٣
ٮ ا د د (١)
ٮ ا د د (٢)
ٮ ا د
ٮ د د د س ع
ٮ د د د ر ر
ٮ د د د ا ع و
٥٤ ٮ د د ی
ل ع د ژ
ل ع د د د
ل ر د ه ع د د د
ل ا د ع ٮ

ل ا د و
٥٥ ل ا د د
ل ا د ر ر
ل ا د و
ف ا د ع و
ف ا د ع ع
٥٦ ف ا د ع ژ
ف ا د ع و و
ف ا د ع و (١)
ف ا د ع و (٢)
ف ا د ع و (٣)
ف ا د ع ٮ (١)
٥٧ ف ا د ع ٮ (٢)
ف ا د ع ه
ف ا د ه (١)
ف ا د ه (٢)
ف ا د ه (٣)
ف ا د ٮ ع (١)
ف ا د ٮ ع (٢)
٥٨ ف ا د و
ف ا د ع
ف ا د ر ر (١)
ف ا د ر ر (٢)
ف ا د ا (١)

ف ا د ا (٢)
٥٩ ف ا د ا (٣)
ف ا د ا (٤)
ف ا د ا ع و
ف ا د ا ع ی (١)
ف ا د ا ع ی (٢)
٦٠ ف ا د ا ع ٮ
ف ا د ا ع و
ف ا د ا ع ه
ف ا د ژ (١)
ف ا د ژ (٢)
ف ا د ژ (٣)
٦١ ف ا د ژ (٤)
ف ا د ژ و
ف ا د و و
ف ا د ی
ف ا د ص
ف ا د و
٦٢ ف ا د ه
ف ا د ه
ف ا د ٤
ف ا س (١)
ف ا س (٢)
ف ا س (٣)

فاسدىح سد ررسد ٦٧
فاسدرر ٦٣
فاسدل
فاسدوسدررسد ٦٨
فاذر
فاذرلل وسد
لەسدىحو
لەسدو ٦٤
لەسدرر
لەسدل (١)
لەسدل (٢)
لەسدل (٣)
لەسدل (٤)
لەسدل (٥) ٦٥
لەسدلعص
لەسدلعو
لەسدو
لەسدى وسدررسد
لەسدص
لەسدو ٦٦
لەسدط
لەسددد
لەسدرر
لەسدرە
رسدىحىحسدى ررسد

رسدذق
رسدذو
رسدطىح
رسدق
رسدرر
رسدل (١)
رسدل (٢) ٦٩
رسدلعق
رسدلعى
رسد}
رسد}و (١)
رسد}و (٢)
رسددد ٧٠
رسد
رعى
رىحسدى
ررسدرە
رلسدط
رلسدرر ٧١
رلسدى
طسدىحى (١)
طسدىحى (٢)
طسدىحص

طسدىحو
طسدىحط ٧٢
طسدل (١)
طسدل (٢)
طسدلعو
طسدلعى ٧٣
طسدلعو
طسد} (١)
طسد} (٢)
طسد} (٣) ٧٤
طسد}ق
طسد}ص
طسد}و
طسدى وسد
طسدو (١)
طسدو (٢)
طسدرر
طعى وسد ٧٥
طلعلل وسد
طررسدو
طررسددد
طلسددد ٧٦
ٮسدىحو
ٮسدرە
ٮسدل
ٮسدلە

فهرست واژه‌های فارسی و عربی

که ریشهٔ آنها در این راهنما داده شده است

پیوست

فهرست فعلهای فارسی

با معنای آنها

گرد آوردهٔ

محمد بشیر حسین

دکتر دانشکدهٔ ادبیات تهران
در زبان و ادبیات فارسی

یادداشت

برای‌فراهم آوردن این فهرست هشت فرهنگ فارسی (لغت فرس اسدی ، برهان قاطع ، آنند راج ، فرنود سار ، لغت فارسی به انگلیسی ستین گاس ، لغتنامهٔ دهخدا ، ارمغان آصفی ، عمید) بکار رفته است . پاره‌ای از فعلها که در فرهنگهای نامبرده نیامده از دیوانها و نوشته‌های کهن فارسی گرفته و در آخر این فهرست باشواهدوذکرمنابع آنها نقل شده است. چندفعل را نیز از کتاب « شیراز در گذشته و حال » بقلم آقای حسن امداد نقل کرده‌ایم .

معنی این فعلها از فرهنگهای نامبرده نقل شده بجز آنهائی که از دیوانها گرفته شده که معنی آنهاراازخود نوشته‌ها درآورده‌ایم. درهرموردمآخذ ذکرشده و نشانـه‌های زیربرای رجوع خوانندگان بکار رفته‌است :

آ فرهنگ آنندراج

آصفی فرهنگ ارمغان آصفی (چاپ هند)

ب فرهنگ‌برهان‌قاطع، چهار جلد، بتصحیح استاد دکترمحمد معین(فعلهائی که درحاشیه آمده نیز نقل شده است)

دش دیوان شمس تبریزی ، بتصحیح استاد فروزانفر (انتشارات دانشگاه تهران)

س	فرهنگ فارسی به انگلیسی‌ستین گاس
ش	شیراز در گذشته وحال ، از آقای حسن امداد
ع	فرهنگ عمید ، دوجلد ، چاپ تهران
ل	لغتنامهٔ دهخدا
لف	لغت فرس اسدی
ن	فرهنگ فرنودسار از ناظم‌الاطباء نفیسی

آبادانیدن ستایش و وصف کردن (ب) آباد کردن (آ)

آبانیدن تحسین و ستایش کردن (ن،س)

آبتاختن شاشیدن و بول کردن(ب)

آبشتن پوشیده داشتن(ب)

آجاردن
آجاریدن } ازحد گذشتن (ل)

آجَستن
آجِستن } کاشتن درخت و برقرارساختن‌سنگ (ن)

آجیدن سوزن فروبردن (س)

آچاردن
آچاریدن } چاشنی‌وترشی بطعام‌دادن (ل)

آخانیدن سبب شدن برای پیش‌آمدن(ن)

آختن بیرون کشیدن مطلقاً و نیز کشیدن تیغ ازغلاف (ب)

آراختن خیرات کردن (ن)

آراخیدن استراحت کردن(س) بخشش کردن (ن)

آراستن زینت دادن (ب)

آرامانیدن آسایش دادن (ن،س)

آرامدن استراحت کردن (ن، س)

آرامیدن آرام گرفتن و استراحت کردن (ب)

آرایانیدن سبب زینت دادن شدن (ن،س)

آراییدن آرایش دادن (آ)

آرزودن
آرزوییدن } آرزو کردن (ن،س)

آرستن مخفف آراستن و بمعنای توانستن و یارستن (ب)

آرمدن
آرمیدن } استراحت کردن (ب)

آروغیدن بیرون آمدن باد با صدا از گلو (ن)

آروندیدن سست و بیکار بودن (ن،س)

آریدن آراستن (ن،س) آوردن (آ)

آزارانیدن آزار دادن ، باعث آزار شدن (ن)

آزاردن
آزاریدن } اذیت کردن(ب)

آزدن خلانیدن سوزن،رنگ کردن (ب)

آزردانیدن آزار دادن (ن)

آزردن رنج دادن(آ)

آزرمیدن تعظیم و عنایت کردن (آ)

آزمانیدن حسرت و تأسف و غم خوردن (ن،س)

آزمودن آزمایش کردن (ب)

آزندانیدن آجیده کنانیدن (ن،س)

آزندن آجیده کردن و سوزن فرو بردن(آ)

آزیدن	خلانیدن سوزن، آزردن ، رنگ کردن(ب)
آزیریدن	آزار دادن و فریاد کردن (ن)
آژدن	آجیده کردن(ب)
آژندن	آجیده کردن (ب)
آژندیدن	آجیده کردن (ب)
آژیدن	آجیده کردن(ب)
آژیریدن	آزار دادن و بانگ کردن (ب)
آسانیدن	آسان کردن، تسریع نمودن(آ)
آسایانیدن	آسایش‌دادن(آ)
آساییدن	استراحت کردن (آ)
آستانیدن	منع کردن از رفتن (ن)
آسغدیدن	پرداختن وتمام کردن(از آسغده)
آسودن	آرام گرفتن وآسایش کردن(ب)
آسیدن	طلوع شدن و برآمدن خورشید (شعرفخرالدین گرگانی)
آشامیدن	نوشیدن (ب)
آشُردن	مخفف آشوردن، کوفتن، سائیدن(آ)
آشزدن	کوفتن و ساییدن (ن،س)
آشفتانیدن	آشفته کنانیدن (آ)
آشفتن	پریشان و مضطرب شدن (ب)
آشکوخیدن	بانگشت‌پای ایستادن و لیزخوردن (ل)
آشمیدن	آشامیدن(آ)
آشوبیدن	مضطرب و پریشان شدن(آ)

آشوردن سرشتن وخمیر کردن(ب)

آغارانیدن حرکت کردن، انداختن بپائین(ن،س)

آغاردن
آغاریدن } خیس کردن و سیراب کردن (ب)

آغازیدن شروع کردن (ب)

آغاشتن فراهمساختن(ن،س)

آغالشتن فراهمساختن و انبار کردن(ن،س)

آغالیدن برانگیختن (ب)

آغستن پر کردن (ب)

آغشتانیدن تر و آلوده کنانیدن (ن،س)

آغشتن آلوده کردن(آ)

آغندن آگندن و آلودن(آ)

آغوشیدن در بغل گرفتن (ب)

آغیشتن در بغل گرفتن(ن،س)

آغیشیدن بغل کردن (ن،س)

آفریدن خلق و ایجاد کردن(ب)

آفندیدن جنگ و خصومت کردن(ب)

آکستن بستن، آلوده کردن وآویختن (ع)

آکندن آلوده کردن(آ)

آکنیدن آلوده کردن، پرساختن (ن،س)

آکیشیدن آویختن، چنگ‌زدن وپیچیدن (ب)

آگاهانیدن آگاه کنانیدن (ب)

آگاهیدن آگاه کردن (آ)

آگستن بستن (ع)

آگشتن آغشتن و آلودن (از آگشته)

آگندن
آگنیدن } آلوده کردن (ب)

آگوشیدن آغوشیدن (ب)

آگیشیدن آویختن و چنگ زدن (ب)

آگیندن آگندن و پر ساختن (آ)

آلاییدن آلودن (آ)

آلفتن آشفتن (ب)

آلفتیدن آشفتن (ن،س)

آلودن آلوده کردن (ب)

آلوشیدن در بغل گرفتن (ن،س)

آلیختن لگد زدن، جستجو کردن (ن،س)

آلیدن گناه کردن و لرزیدن (ن،س)

آلیزدن لگد زدن ، جفتك زدن (ب)

آلیزیدن لگد و جفتك زدن (ب)

آمادن آماده کردن (ب)

آماردن
آماریدن } شمار کردن (ن)

آماسانیدن سبب ورم شدن (ن)

آماسیدن ورم کردن (آ)

آماهیدن ورم کردن (آ)

آماییدن آماده کردن، پر کردن (آ)

آمختن مخفف آموختن (ن،س)

آمدن رسیدن، مقابل رفتن وشدن (ب)

آمرزیدن بخشیدن گناه (ب)

آموختن درس‌دادن و گرفتن (ب)

آمودن آمیختن وپر کردن، آراستن(ب)

آموزاندن
آموزانیدن } آموختن، سبب آموختن شدن (ب)

آموزیدن یاد گرفتن و یاد دادن(ن،س)

آمیختن مخلوط کردن (ب)

آمیزانیدن سبب آمیختن شدن (ن،س)

آمیزیدن آمیختن (ن،س)

آنگندن آگندن (ب)

آواریدن خوردن و فرو بردن (ن،س)

آوازیدن صدا کردن (ن،س)

آوردن
آوریدن } مقابل بردن (ب)

آ وردیدن حمله وجنگ کردن (ن)

آوریدن حمله‌وجنگ کردن (ب)، آوردن (آ)

آوزیدن آویختن (آ)

آویختن آویزان کردن (ب)

آویزانیدن آویختن کنانیدن (ن،س)

آویزیدن	آویختن (ن، س)
آویدن	خسته و مانده شدن (ن)
آویندن	امیدداشتن و غنودن (ن،س)
آهاردن **آهاریدن**	آهار زدن (ل)
آهازیدن	شمشیر ازغلاف کشیدن (ب)
آهختن	تیغ از میان بیرون کشیدن (ب)
آهنجانیدن	آشامیدن کنانیدن (ن، س)
آهنجیدن	نوشیدن، بیرون کشیدن (ب)
آهنچیدن	نوشیدن و بیرون کشیدن (ن، س)
آهنگیدن	قصدنمودن ، بیرون کشیدن (ب)
آهیختن	تیغ از میان کشیدن (ب)، قصد کردن (س)
آهیزیدن	توقف کردن (از «آهیز»در نفیسی)
آییدن	آمدن (آ)
ابرونتن	بلغتزند، مردن و فوت کردن (ب)
ابزیدن	انباشتن و پُر کردن (ن،س)
ابشتن	پوشیده داشتن (ب)
ابیستن	آراستن و پیراستن (ن،س)
اخیدن	درپی‌رفتن. رسیدن (ن،س)
اخیریدن	تیغ از میان کشیدن (ن،س)
ارزانیدن	سنجیدن‌قیمت ، بقیمت کم خریدن (ن،س)
ارزایانیدن	ارزان و کم‌بهاء کردن چیزی (ن،س)

ارزیدن ارزش وقیمت داشتن ، مناسب بودن (آ)

ارستدن قابل شدن و پیراستن (ن،س)

ارستن مخفف آراستن (ب)

ارغیدن نزاع کردن (ن،س)

ارکونتن بلغت زند بخشیدن و عطا کردن (ب)

ارمانیدن حسرت کردن و غم خوردن (ب)

ارمونتن بلغت‌زند خوابیدن و آرام گرفتن (ب)

ارونتن بلغت‌زند شستن وغسل کردن (ب)

اروندیدن تنبل شدن (ن،س)

ازدن خلانیدن سوزن و رنگ کردن (ب)

ازدودن زدودن و پالاییدن (آ)

اسبونتن بلغت‌زند اسب دوانیدن (ب)

اسپاردن سپاردن و سپردن (ب)

اسپردن سپاردن و سپردن(ب)

اسپوختن چیزی‌را درچیزی‌بزور فروبردن ، حرف و سخن را بزوربگوش کسی‌انداختن (ب، دش)

استادانَدن
استادانیدن } استادن کنانَدن (س)

استادن پا شدن (ب)

استاندن بازداشتن و نگاهداشتن، نصب کردن ، ظاهـر کردن (ن،س) ستاندن (ع)

استانیدن از رفتن منع کردن (ن،س)

استدن گرفتن (ب)، ایستادن وایستاده کار کردن (ن،س)

استردن تراشیدن و محو کردن (ب)

استرونتن بلغت زند بستن و مسدود کردن (ب)

استهدن ستیزه کردن (ب)

استیدن ایستادن و شروع کردن (ن،س)

استیهیدن ستیزه کردن (ن ،س)

اسغیدن ساختن و پرداختن وآماده کردن (ب)

اسکالیدن فکرو اندیشه کردن (ن)

اسکردن آرد کردن (س)

اشپوختن پاشیدن و پراگندن (ب)

اشپیختن پاشیدن و پراکندن (ب)

اشتافتن شتافتن (آ)

اشکردن شکار کردن (ب)

اشکستن شکستن (آ)

اشکندن شکستن (ن، س)

اشکوخیدن لغزیدن (ب)

اشنافتن فهمیدن و درك کردن (ن،س)

اشنودن شنودن (آ)

اشنیدن شنیدن(ن،س)

اغاردن
اغاریدن } خیساندن و تحریك بجنگ کردن (س)

اغالیدن تحریك بجنگ و نزاع کردن (ن،س)

افتادن از پا درآمدن (ب)

افتالیدن شکافتن، پاشیدن وپرا کندن (ب)

افتانیدن ساقط کنانیدن (ن،س)

افتایانیدن سبب افتادن شدن (ن،س)

افتدن افتادن (ن،س)

افتن ازپادرآمدن (ن،س)

افتیدن زمین خوردن (ن،س)

افدیدن تعجب کردن (ب)

افراختن برداشتن و بلند کردن (ب)

افرازانیدن افراختن کنانیدن (ن،س)

افرازیدن برداشتن و بلند کردن (ب)

افراشانیدن افراشتن کنانیدن (ن،س)

افراشتن بلند و بالاساختن (ب)

افرندیدن آراستن وزینت‌دادن (ب)

افروختن روشن کردن (ب)

افروزاندن / **افروزانیدن** } روشن کنانیدن (ن،س)

افروزندن افروختن (ن،س)

افروزیدن روشن ساختن(آ)

افزانیدن رشد و نمو کردن (ن،س)

افزایانیدن افزودن کنانیدن (س)

افزایدن / **افزاییدن** } افزودن(آ)

افزودن افزایش دادن ، اضافه کردن (آ)

افزوییدن افزودن(دش)

افژودن افشردن و بستن (ن،س)

افژولانیدن برانگیزانیدن(ن،س)

افژولیدن برانگیختن (ب)

افژیدن افشردن و بستن (ن،س)

افساردن فشردن و بی‌معنی سخن گفتن (ن،س)

افسانانیدن سبب‌افسانه گفتن شدن (ن،س)

افسانیدن افسانه گفتن (ن،س)

افسایانیدن افسانه گویاندن،سبب‌رام کردن‌شدن،**افسون کنا**نیدن(ن،س)

افساییدن رام شدن(ن،س)

افسرانیدن منجمد کردن و کنانیدن (ن،س)

افسردن منجمد و سرد شدن (ب)

افشادن افشاردن (آ)

افشاردن فشاردادن، هرزه گفتن (آ)

افشانانیدن پراکنده کنانیدن (ن،س)

افشاندن / **افشانیدن** } پراکندن (ن،س)

افشردن فشار دادن (آ)

افکانیدن / **افگانیدن** } سبب افگندن شدن (ن،س)

افکندن / **افگندن** } انداختن وساقط کردن (ب)

افندیدن جنگ و جدال کردن (ب)

الغنجیدن حاصل کردن (ن،س)

الغندن بدست آوردن (ن،س)

الفاختن اندوختن وجمع کردن (ب)

الفختن اندوختن و جمع کردن (ب)

الفغدن اندوختن وجمع کردن (ب)

الفنجیدن اندوختن و جمع کردن (ب)

الفندن } حاصل کردن و گرفتن (ن،س)
الفندیدن }

الفیدن حاصل کردن (ب)

انباردن } انبار کردن (ب)
انباریدن }

انبازانیدن شریك شدن فرمودن(ن،س)

انبازیدن شریك شدن(ن،س)

انباشتن اندوختن وجمع کردن، پُر کردن(ب)

انبودن بر بالای هم چیدن (ب)

انبوسیدن پدید آمدن، گندیده‌شدن(ب)

انبوییدن بوئیدن و بو کردن (ب،س)

انباشتن پر کردن،انباشتن (ن،س)

انتونتن بلغت پازند داشتن (ب)

انجالانیدن پیچیدن و تاب دادن (ن،س)

انجالیدن پر کردن، سیراب کردن (آ)

انجامیدن انجام‌دادن کاری، بانجام رسیدن(آ)

انجانیدن انجام دادن کاری (س)

انجاییدن فکر مند و اندیشناك گردیدن (آ)

انجختن برجستن(ب)، طمع و خواهش داشتن(آ)

انجخیدن درهم کشیده شدن پوست اندام(ب)

انجسکیدن مراجعت کردن (ن،س)

انجکیدن مراجعت کردن(آ)

انجنیدن شکسته شدن(ن،س)

انجوختن درهم کشیده شدن پوست بدن (ن،س)

انجوخیدن در هم کشیده شدن پوست بدن (ب)

انجوغیدن در هم کشیده شدن پوست بدن (ب)

انجوفتن انجوختن (ن،س)

انجیدن بریدن واستره زدن (ب)

انجیردن سوراخ کردن (ب)

انداختن پرت کردن (ب)

اندادن خواهش کردن، ملمع کردن (ن،س)

اندازیدن انداختن (ن،س)

انداویدن اندودن(ن،س)

اندائیدن گلابه و گچ مالیدن(آ)

اندخسیدن احتجاج کردن، پناه بردن (ب)

اندوختن جمع کردن (ب)

اندودن اندائیدن(ب)

اندوزیدن جمع کردن(آ)

اندوهیدن غمگین شدن(آ)

اندیدن تعجب کردن (ب)

اندیشانیدن اندیشه کنانیدن (ن،س)

اندیشیدن فکر کردن (آ)

انفختن سود بردن و کسب کردن (ن،س)

انگاردن
انگاریدن } اندیشه و فکر کردن (ب)

انگاشتن اندیشه وفکر کردن (ب)

انگختن به هیجان آوردن (آ)

انگنیدن آگندن وآلودن (آ)

انگندن آلوده کردن (آ)

انگوشیدن در آغوش گرفتن (آ)

انگیختن به هیجان آوردن (آ)

انگیدن آگندن (آ)

انگیزاندن انگیختن کنانیدن (ن،س)

انگیزیدن انگیختن(آ)

انوییدن ناله و زاری کردن (ب)

اواریدن ناجاویده فرو بردن (ن،س)

اوانیدن خوابیدن (ن،س)

اوباردن
اوباریدن } بلعیدن و زاری کردن(ن،س)

اوباشتن بلعیدن وپر کردن (ب)

اوبانیدن غنودن و دراز کشیدن (ن،س)

اوبُردن فرو بردن (مخفف اوباردن) (آ).

اوتانیدن غش کردن‌وخوابیدن (آ)

اوددردن بلغت‌زند مردن (ب)

اوراشتن برداشتن و بلند ساختن (ب)

اوردیدن جنگ وحمله کردن (ب)

اورندن افگندن (آ)

اورندیدن فریب دادن(ب)

اوروختن افروختن و روشن کردن (ب)

اوریدن آوردن ، فریب‌دادن (ن،س)

اوژندن افگندن و انداختن (ع)

اوژندیدن افگندن و مغلوب ساختن (ب)

اوژنیدن افگندن‌وانداختن (ب)

اوژولیدن برانگیختن بجنگ (ب)

اوساندن
اوسانیدن } طمع کردن ، بشمر رسیدن (شعر ناصرخسرو)

اوشاندن
اوشانیدن } افشاندن(آ)

اوفتادن از پا درآمدن (ب)

اوفتانیدن افتادن کنانیدن (ن،س)

اوفتن افتادن (آ)

اوفتدن ازپا درآمدن (آ)

اوکندن
اوکنیدن } افکندن (ع)

اوگندن افگندن (ب)

اونانیدن غنودن و امید داشتن (آ)

اونیدن غنودن، امیدداشتن واستراحت کردن(آ)

ایستادن پا شدن (ب)

ایستاندن
ایستانیدن } ایستاده کنانیدن (ن،س)

ایستیدن ایستادن (آ)

اینجیدن مجروح ساختن و آزردن(ن،س)

باختن بازنده شدن (ب)

بارانیدن باران کنانیدن (ن،س)

باریدن افتادن قطره‌های آب از آسمان (ب)

بازماندن
بازمانیدن } باقی‌ماندن و حاضرشدن (ن،س)

بازوشتن پیچیدن و احاطه کردن(ن،س)

بازیدن بازی کردن، باختن (ب)

باسیدن محافظت و حراست کردن (آ)

باشیدن جائی‌بودن و منزل کردن (آ)

بافتن پارچه وچیزهائی مثل آن درست کردن (آ)

بافیدن پارچه وحصیر وغیره درست کردن (آ)

باکیدن باك داشتن وترسیدن (ن،س)

بالافتن صاف کردن و پالودن(ن،س)

بالاندن
بالانیدن } بالیدن کنانیدن، تعریف کردن (ب)

بالایانیدن حرکت کنانیدن و غلطاندن (ن،س)

بالاییدن تحریك کردن و برانگیختن (ن،س)

بالستن تبریك گفتن(ن) دعا کردن(س)

بالشتن تبریك گفتن (ن) دعا کردن (س)

بالودن نمو کردن و بزرگ شدن (ب)

بالیدن فخر کردن وجهیدن(ب)

بانگیدن فریاد کردن وبانگ زدن(آ)

باوریدن قبول و تصدیق سخن کردن (آ)

باهکیدن شکنجه کردن و کتك زدن (ب)

بایستن لازم و ضرور بودن (ب)

بابیدن لازم و ضرور بودن (آ)

بپسودن لمس کردن (ن)

بپریشیدن پریشان شدن (ن)

بپساویدن سودن و لمس کردن (ب)

بپسودن سودن و لمس کردن (ب)

بتایدن .. ترك گفتن (ن)

بتاییدن گذشتن، ترك کردن (ب)

بتکندن
بتکندیدن } میل بطعام نکردن (ب)

بجخیزیدن غلطیدن روی زمین وخاك (شعرعسجدی)

بحقیدن فواق وسکسکه کردن (ن)

بخجیدن دراز کردن (آ)

بخچیدن خود را آزار دادن (آ)

بخچیریدن باهم اتفاق کردن (ن،س)

بخچیزیدن خود را از جای بلند بپائین غلطاندن (س)

بخردن زاریدن وبخودپیچیدن (س)

بخریدن نالیدن وبخودپیچیدن (آ)

بخسانیدن آب شدن وآب کردن، خرامیدن (ب)

بخستانیدن کسیرا درخواب بهخرخرانداختن (ن،س)

بخستن درخواب سخن گفتن وخرخر کردن (ب)

بخسودن کوفتن ، شکستن (آ)

بخسیدن رنجیدن و گداختهشدن (ب)

بخشانیدن ترحم ومرحمت کنانیدن(ن)

بخشایدن بخشیدن (ن)

بخشاییدن بخشیدن (ب)

بخشودن بخشیدن (ب)

بخشیدن بخشش کردن (ب)

بخنودن غریدن رعد وبرق(ن،س)

بخنویدن غریدن رعد وبرق (آ)

بخوریدن دیوانه شدن ، پوشیدهشدن (آ)

بخیدن حلاجی کردن (آ)

بخیزیدن برای تعظیمخمشدن (آ)

بذرفتن قبول کردن(ن،س)

برازیدن زیبائی داشتن، وصل کردن (ب)

براشیدن آشفته کردن (آ)

براندن
برانیدن } زیان کردن درقمار (آ)

براهیدن فرستادن و مسافرت کردن (آ)

برتمیدن درد داشتن، افتادن وفربه‌شدن (آ)

برتهیدن افگندن‌برزمین(آ)

برخاستن بلند شدن(آ)

برخیدن کندن ودرو کردن(آ)

برخیزانیدن برانگیختن کنانیدن(ن،س)

برخیزیدن برخاستن(ن)

برداریدن برداشتن و بلند کردن (ن،س)

برداشتن بلند ساختن(ن،س)

بردن برنده شدن ، مقابل آوردن (ب)

بردیدن از راه دور شدن، دست کشیدن ازکاری (ب)

برزندن کاشتن و قبول کردن (آ)

برزیدن ورزیدن ، مواظبت کردن(ب)

برسانیدن کامل‌شدن، انجام پذیرفتن (ن،س)

برسیدن کامل‌شدن، انجام پذیرفتن (ن، س)

برشتن بریان و سرخ کردن(ب)

برکرائیدن باحیاوشرمگین بودن(ن)

برغالیدن برانگیختن (س)

برغلانیدن برانگیختن (ب)

برگاشتن بر گرداندن (ن،س)

برگشتن بر گردیدن(ن،س)

برماسیدن مالیدن‌عضوی (ب)

برمالیدن نوردیدن ، آستین بالا کردن که کنایه از گریختن‌است(ب،س)

برمجیدن خزیدن، ربودن (آ)

برمچیدن لمس کردن، دست مالیدن(ب)

برمخیدن نافرمانی ومخالفت کردن(ب)

برمسیدن لمس کردن (س)

برمشیدن خزیدن ، ربودن (ن،س)

برهختن ادب کردن، تربیت کردن (ن،س)

برهودن نیم سوخته شدن وتغییر رنگ‌دادن (آ)

برهیختن ادب کردن، تربیت کردن (ب)

بُریدن قطع کردن(ن،دش)

برّیدن قطع کردن (ب)

بَریدن قاصدفرستادن (آ)

بزاختن گداختن و ذوب کردن (ن،س)

بزاریدن گداختن و ذوب کردن (آ)

بزایانیدن کمك کردن در زائیدن(ن،س)

بزیدن وزیدن باد (ب)

بزیدن کندن موی وپشم و دغدغه کردن (ن،س)

بساردن شیار کردن زمین(آ)

بسانابیدن مشروب کردن و کنانیدن (ن)

بسانیدن مشروب کردن (ن،س)

بساویدن دست مالیدن(ع)

بساییدن مایل بودن (دش)

بستن مسدود کردن‌مقابل گشودن(ب)

بسخندن خمیر ساختن (آ)

بسغدیدن تهیه کردن ، آماده ساختن (ب)

بسکلیدن نوازش کردن ودر آغوش گرفتن (آ)

بسلانیدن کشیدن‌وشکستن (ب)

بسنجیدن پرده کشیدن وپنهان کردن (ن)

بسنخدن سبب تخمیرشدن (ن،س)

بسودن لمس کردن و مالیدن (ب)

بسوریدن نفرین کردن(ب)

بسولیدن نفرین کردن (ب)

بسیجیدن آماده کردن، قصد کردن (ب)

بسیچیدن کارها را آماده کردن (آ)

بشپولیدن پراکنده وپریشان کردن(ن)

بشخائیدن خراشیدن بناخن(ب)

بشخودن خراشیدن (ب)

بشخیدن درخشیدن و دزدیدن (ن ،س)

بشرونتن بلغت زند پرستیدن (ب)

بشکریدن شکار کردن (ع)

بشکلیدن سوراخ کردن (ب)

بشکولیدن حریص‌بودن و چالاکی کردن (ب)

بشلیدن چسپیدن و در آویختن(ب)

بشنجیدن ریختن و پـاشیدن (ب)

بشودن شستن(ن،س)

بشوریدن نفرین کردن، به‌هیجان آمدن ، درغضب‌شدن ، دعای بد کردن (ب)

بشولانیدن تحریك کردن (ن، س)

بشولیدن دیدن و دانستن، پریشان کردن (ب)

بلاسیدن چین خوردن میوه قبل از رسیدن (آ)

بلعبیدن ناجاویده فروبردن (ن)

بلعیدن ناجاویده‌فروبردن (ن،س)

بلفختن جمع کردن و اندوختن (ن،س)

بلملیدن لندیدن وخشمگین شدن (ن،س)

بلندانیدن افراختن کنانیدن (ن،س)

بلندیدن بلند ساختن (آ)

بلنگیدن توقف کردن ولنگیدن(ن،س)

بمنکیدن نالیدن و اندوهناك شدن، غروب کردن آفتاب(ن،س)

بمنگیدن نالیدن و زاری کردن (ن،س)

بنجیدن مانوس گردیدن ، تقسیم کردن (آ)

بندن بستن (ن،س)

بندیدن بستن (آ)

بنگشتن بلعیدن (ب)

بنگشیدن بلعیدن (ن، س)

بودن وجود و هستی داشتن(ب)

بوسانیدن سبب بوسیـــدن گشتن (ن،س).

بوسیدن بوسه دادن(آ)

بوشیدن ملاحظه کردن ، شروع بکاری نمودن (آ)

بوئیدن بو کردن(ب)

بهاشتن گریه و زاری کردن (ن،س)

بهانستن گریه کردن(ب)

بهیدن فشاردادن، لگدزدن(ن،س)

بیختن غربال کردن(ب)

بیخستن بی‌نوا گشتن و درماندن (ب)

بیزیدن بیختن(ن،س)

بینجیدن بیختن ، صبر کردن (ن ، س)

بیوازیدن پاسخ دادن وقبول عرض کردن(ن،س)

بیوستن استعفا دادن (ن)

بیوسیدن امید داشتن (ن،س)

بیوشانیدن تواضع و فروتنی کنانیدن (ن، س)

بیوگندن افگندن (ب)

بیولیدن امید و اعتماد داشتن(ن،س)

بیهودن یاوه گفتن، برشته کردن (آ)

پاچیدن پاشیدن ، آهسته‌راه رفتن (ب)

پارودن با بیل بدور افگندن (آ)

پاریدن پرواز کردن (ب)

پاسیدن نگهبانی کردن(ب)

پاشانیدن پاشیدن کنانیدن (ن،س)

پاشیدن آب‌وچیزهای‌دیگررا اندك‌اندك‌روی زمین یاچیزهای دیگر ریختن (ب)

پاکیدن پاك‌وصاف کردن(ن،س)

پالادن پالودن وصاف کردن (ب)

پالانیدن صاف کنانیدن (آ)

پالاییدن صاف کردن(ب)

پالودن صاف کردن (ب)

پالیدن جستجو کردن ، صاف کردن (ب)

پاهکیدن شکنجه‌و آزار نمودن(ب)

پایستن پایدارماندن (ب)انتظـار کشیدن (س)

پایندن درنگ کردن وتوقف نمودن(آ)

پاییدن پایدارماندن(ب)

پچیدن مخفف‌پیچیدن(آ)

پختن طبخ کردن‌وبآتش‌نرم کردن(ب)

پخچودن فراخ کردن ، کوفتن‌وپهن کردن (ن،س)

پخچیدن پهن و فراخ کردن (ب)

پخسانیدن فراهم آمدن ازغم و درد(ب)

پخساییدن خرامان راه‌رفتن(ن،س)

پخسیدن خرامیدن(س)

پخشانیدن خرامیدن . گداختن از غم (ن،س)

پخشاییدن آزردن ، مغموم کردن (س)

پخشودن کوفتن، پهن گردیدن (ب)

پخشیدن کوفتن، پهن کردن (ب. پایمال کردن (آ)

پذرفتن قبول کردن (ب)

پذیرانیدن قبول کنانیدن (آ)

پذیرفتاریدن قبول کنانیدن (ن،س)

پذیرفتن قبول کردن (ب)

پذیرانیدن قبول کنانیدن (ن،س)

پراشیدن پریشان‌شدن، پاشانیدن (ب) پریشان کردن (آ)

پراکندن
پراگندن } پریشان و متفرق کردن (ب)

پراگندیدن پریشان ومتفرق ساختن (ن،س)

پراگنیدن پاشیدن (ل)

پرانیدن کنایه ازتعریف کردن (ب) به پرواز انداختن مرغان (آ).

پرائیدن آراستن (آ)

پرتابیدن پرتاب کردن، رها کردن (ب)

پرتمیدن ازسرما وغیره درد کردن و شکافتن دست‌ها و لب‌ها وغیره (س)

پرچیدن راندن، دفع کردن (ن،س)

پرخیدن از ریشه کندن، درو کـــردن (ن،س)

پرداختن فارغ گشتن، تمام‌شدن، آراستن وغیره (ب)

پردازیدن پرداختن (آ)

پردختن فارغ گشتن، تمام شدن (ن، س)

پرداشتن کنایه از رواج داشتن (آ)

پرزیدن پر کردن چاه ازسنگ ، بستن چاه از داخل ، تعمیر کردن (ن ، س)

پرسانیدن سؤال کنانیدن (ن، س)

پرستیدن عبادت کردن، کسی را پرستش کردن (ب)

پرسیدن سؤال کردن (ب)

پرشیدن برباد دادن (ب)

پرماسیدن سودن، مالیدن (ب)

پرمخیدن نافرمانی ومخالفت کردن (ن)

پرمودن فرمودن(ن)

پروازیدن پرواز کردن (آصفی)

پرواسیدن سودن و مـالیدن (ب)

پروراندن پرورش کنانیدن، پرورش کردن (ن،س)
پرورانیدن پرورش کردن و کنانیدن (ن،س)

پروردن پرورش کردن (ب)

پروردیدن دسته کـردن و بسته‌بندی نمودن (ن)

پروندن
پرونديدن دسته کردن، بسته‌نمودن (ن)

پروریدن پـرورش دادن (ب)

پرویختن بیختن و غربال کردن (ن)

پرهختن اصلاح کردن و تصحیح نمودن (ب)

پرهودن داغدار شدن ازتابش (ن،س)

پرهیختن ادب کردن (ب)

پرهیزیدن پرهیز کردن‌ازچیزی(آ)

پریدن پرواز کردن (ب)

پرّیدن پرواز کردن (ب)

پِریدن لایق ومناسب بودن(ن)

پرُیدن مملوساختن (ن)

پریشانیدن مضطرب گشتن (ن،س)

پریشیدن پریشان‌شدن و گردانیدن، افشاندن (ب)

پزاختن گداختن (ب)

پزانیدن پختن کنانیدن (ن،س)

پزیونتن بلغت‌زند دادن(ب)

پزیدن پختن، طبخ کردن(ن،س)

پزُیدن نشکنج گرفتن(ن)

پژمراندن } پژمرده کنانیدن و پژمرده شدن(ب)
پژمرانیدن

پژمردن } خشک‌شدن، پژمرده شدن (ب)
پژمریدن

پژولاندن } پریشان کردن(ب)
پژولانیدن

پژولیدن پریشان شدن (ب)

پژوهیدن تلاش کردن وکاوش‌نمودن (ب)

پژهیدن تلاش‌وجستجو نمودن (ن،س)

پسانیدن آبیاری کردن (آ)

پساویدن دست‌مالیدن، مستی کردن (ب)

پسندن مقبول و مطبوع شدن(آ)

پسندیدن دوست داشتن (ب)

پسودن سودن (ب)

پسوریدن دعای‌بد و نفرین کردن(آ)

پسیچیدن ترحم کردن ، نرم دل شدن (ل)

پشخودن افشردن‌وصاف کردن (آ)

پشخیدن درخشیدن‌وتافتن (آ)

پشکردن جنگیدن(ن،س)

پشکلیدن خراشیدن (ن،س)

پشمیدن افشاندن و جدا کردن(آ)

پشنجیدن افشاندن (ب)

پشولیدن دعای بد و نفرین کردن (ن،س)

پشیجیدن مسلّح و آماده شدن (ن،س)

پُفیدن دمیدن بالب‌هادرصورتیکه دهان‌را پُرباد کرده‌باشند (آ)

پلاسیدن پژمرده شدن (ازپلاسیده)

پلکیدن دورخود گردش کردن (ش)

پلملیدن شکایت کردن و نالیدن (ن،س)

پلیدن مخفف پالیدن،تفحص و جستجو کردن (ب)

پلیزیدن سوختن (ش)

پلیشیدن کثیف و پلید شدن (ن،س)

پنافتن بسته شدن راه و مجاری‌آب و شیر درحیوانات(ن،س)

پنامیدن منع کردن و بازداشتن (ن،س)

پناهیدن پناه‌بردن، رهائی‌خواستن (آ)

پنجشیدن پراگنده کردن و فشردن(آ)

پندارانیدن پنداشتن کنانیدن (س)

پنداریدن فهمیدن (ن،س)

پنداشتن فهمیدن‌وخیال کردن (ب)

پندیدن پندو نصیحت کردن (ب)

پنکیدن زمزمه کردن، باخودحرف زدن(ن،س)

پنگاشتن رسم کردن و توصیف کردن (آ)

پنهانیدن پنهان کردن (ن،س)

پوزیدن عذر آوردن و معذرت خواستن (ب)

پوساندن
پوسانیدن } کهنه کنانیدن، پوسیده و خراب شدن (ن،س)

پوسیدن فاسد وخراب شدن (ب)

پوشاندن
پوشانیدن } لباس در بر کنانیدن، پوشیدن بدن (ن،س)

پوشیدن پوشیده کردن- لباس در بر کردن، (آ)

پویدن باسرعت راه رفتن(ن،س)

پوییدن باسرعت راه پیمودن (آ)

پهنیدن گستردن(آ)

پیاوردن درهم کشیده و کوتاه شدن (ن،س)

پیچاندن
پیچانیدن } پیچیدن و پیچیدن کنانیدن (ن،س)

پیچیدن لوله کردن، گردانیدن و غیره (ب)

پیختن پیچیدن (ب)

پیخیدن برخاستن وتوزیع کردن (ن،س)

پیراستن زینت دادن (ب)

پیراسیدن سایدن و مالیدن (ن،س)

پیراگندن متفرق کردن (ن، س)

پیرانیدن آرایش کنانیدن وآراستن‌فرمودن (ن،س)

پیراهیدن دباغت کردن وآراستن (آ)

پیراییدن آراستن وپیراستن(ن،س)

پیسودن میل‌ورغبت‌نمودن (ب)

پیکندن پیوستن و درسلك کشیدن(آ)

پیمودن اندازه گرفتن (ب)

پیوارندن جواب دادن، قبول کردن (آ)

پیوسانیدن انتظاردادن(ن،س)

پیوستن متصل‌وملحق‌شدن (ب)

پیوسیدن توقع داشتن ؛ نگران‌بودن (آ)

پیوشیدن خویشتن‌را تحقیر کردن، غم‌خوردن (ن،س)

پیوندن پیوستن (ن،س)

پیهودن برشته کردن (ن،س)

تاباندن
تابانیدن } پیچیدن کنانیدن، روشن کنانیدن (ن،س)

تابیدن پیچیدن و درخشیدن، طاقت‌آوردن (ب)

تاختن حمله کردن، دویدن (ب)

تازاندن
تازانیدن } تاختن کنانیدن (ن،س)

تازیدن حمله کردن، دویدن، تاختن(آ)

تاسانیدن خفه کردن، دلگیر وغمناك کردن (آ)

تاسایانیدن خفه کردن ،غمناك ساختن(ن،س)

تاسیدن غمگین شدن ، بیقرارشدن (ب)

تافتن پیچیدن، گرم کردن (ب)

تالیدن نالیدن، فریاد کردن (ن،س)

تانیدن مخفف توانیدن ، توانستن (ن،س)

تاوانیدن غلطاندن وپیچاندن (ن،س)

تاوندن گول زدن (ش)

تاویدن تابیدن، پسندیدن(ن،س)

تاییدن مشابه بودن (ن،س)

تباسیدن از شدت گرما بیهوش شدن (ب)

تباهانیدن ویران کنانیدن (ن،س)

تباهیدن ویران و ضایع شدن(ن،س)

تبایانیدن لرزاندن (ن،س)

تبرکیدن شکافتن سم یا ناخن (ن،س)

تبسیدن از گرما بی آرام گشتن (ب)

تبیدن لرزیدن (ن،س)

تپانیدن تپیدن کنانیدن (ن،س)

تپایانیدن تپیدن کنانیدن (ن،س)

تپیدن گرم شدن ، بیقرارشدن (ب)

تخشیدن بالا و در صدر مجلس نشستن (ب)

ترابیدن	تراویدن (ب)
ترزیدن	نیکو کردن ، آراستن(آ)
تراشیدن	رندیدن وخراشیدن (ب)
تراکیدن	شکافتن، صدا کردن درشکافتن (ن،س)
ترانیدن	عرق کردن(ن،س)
تراوانیدن	تراوش کنانیدن (ن،س)
تراویدن	چکیدن (ب)
تراییدن	تراویدن(ب)
ترتبیدن	لرزیدن، مرتعش کردن (ن،س)
ترساندن / **ترسانیدن**	سبب ترسیدن شدن (ن،س)
ترسیدن	خوف داشتن(ب)
تُرشانیدن	چیزیرا ترش کردن (ن،س)
ترشیدن	ترش شدن (ن،س)
ترکاندن / **ترکانیدن**	شکافتن (ب زیر کفاند)
ترقیدن	شکافتن‌وشق شدن(ن،س)
ترکیدن	شکافتن وشق‌شدن (ن،س)
ترمانیدن	تیر افکندن کنانیدن (ن،س)
ترمزدن	ساکت شدن (ن،س)
ترمیدن	تیرافگندن (ن،س)
ترنجیدن	رنجیده و برچین شدن (ب)
ترنگانیدن	چلۀ کمان جهانیدن۔ صدای تیرانداختن وشمشیرزدن (ب)

ترنگیدن صدای شمشیر زدن (ن،س)

تروهیدن آمیختن بامردم (آ)

تُریدن رمیدن ، گریختن (ب)

تَریدن کشیدن وبیرون آوردن (ب)

تزیدن بیرون کشیدن (ب)

تسبانیدن سبب شکافتن شدن (ن،س)

تسبیدن شکافتن لب (ن،س)

تشر زدن تندی کردن ، باخشم حرف زدن (ع)

تفتن مخفف تافتن (ب)

تفتیدن گرم شدن از آفتاب (ن، س)

تفریدن بریان وبرشته کردن (ن،س)

تفساندن
تفسانیدن } طپانیدن و گرم کنانیدن (شعر مسعود سعد)

تفسیدن تبسیدن، گرم شدن (ب)

تفیدن گرم کردن یا شدن بآتش (آ)

تکاندن
تکانیدن } جنبش دادن (ن،س)

تکرونتن بلغت زند پیچیدن (ب)

تکیدن جنبش دادن، تکان دادن (ن،س)

تگاندن
تگانیدن } جنبش دادن، دوانیدن (ن،س)

تگیدن دویدن، تاختن (ن،س)

تلابانیدن قهقهه کنانیدن (ن،س)

تلابیدن قهقهه زدن (ن،س) ، تراویدن (ب)

تلاشیدن	جستجو کردن (ن،س)
تلاویدن	تراویدن (ن،س)
تناسیدن	خوشحال شدن (آ)
تنالیدن	پاك کردن بوسیلهٔ شستن، جلا دادن (ن،س)
تنانیدن	بافتن کنانیدن (ن،س)
تنبسیدن	تافتن ریسمان (ن.س)
تنبیدن	لرزیدن (ب) رشتن ، بافتن ، ساکت شدن، پیچیدن (ن ، س)
تنجیدن	بخودپیچیدن ، درهم فشردن (ب)
تندیدن	خشم کردن، تندی کردن (ب)
تنسیدن	آزرده و پریشان شدن (ن،س)
تنگیدن	پریدن (ش)
تنودن	کشیدن ، نسج کردن وبافتن (ب)
تنیدن	کشیدن نخ وطناب وغیره(ب)
توالیدن	توانستن (ن،س)
توانستن	قابل بودن برای انجام دادن کاری(ب)
توانیدن	قابل بودن برای انجام دادن کاری (ن،س)
توختن	خواستن،جمع نمودن ، پس دادن (ب)
توریدن	رمیدن و بیکسو رفتن (ب)
توزیدن	تاخت وتاراج کردن، اندوختن، ادا نمودن (ب)
توفیدن	غریدن، داد و فریاد کردن (ب)
تولیدن	بانگ زدن، دور شدن و بیکسو رفتن (ب)

توپدن تپیدن، تفتن ، گداختن (ع)

تهادن راست ایستادن، درست و راست شدن کار (آ)

تهانانیدن تهی کنانیدن (ن،س)

تهیدن تهی‌وخالی کردن (ن،س)

تهزیدن شتاب کردن ، تند کردن چاقو وآلات دیگر مثل آن ، رها کردن باد ازپائین(آ)

جابیدن سست‌شدن ، افسوس‌خوردن (ن،س)

جاتونتن بلغت زند آمدن (ب)

جاسونتن بلغت‌زند دارا بودن (ب)

جاگونتن بلغت زندآوردن(ب)

جامونتن بلغت‌زند رسیدن (ب).

جانبیدن نفرت داشتن، مکروه دانستن (ن،س)

جاوانیدن صدا کردن پرندگان، صدا زدن، تف انداختن، همیشه بودن (ن،س)

جاویدن جویدن، تف انداختن (ب) فریاد کردن (ن)

جاییدن جویدن (ب)

جخسیدن چین‌دار و درهم کشیده شدن (ن، س)

جخشیدن پُرچین شدن ، درهم کشیده شدن(ن،س)

جخیدن کوشش کردن (ن،س)

جربیدن چربیدن (ن ،س)

جرستیدن بهم‌ساییدن دندان (ن،س)

جرنگیدن صدا کردن شمشیر و گرز و غیره (ب)

جِریدن پاره شدن و چاك خوردن (ش)

جِزیدن سوختن باصدا (ش)

چزیدن تغییردادن و تبدیل کردن (ب)

جستانیدن جستن کنانیدن (ن ، س)

جَستن پریدن(ب)

جُستن تلاش کردن(ب)

جِغیدن جهیدن (ش)

جُفتن پیوستن ، مایل بودن (ن،س)

جَفتن خم‌شدن ، بد حال شدن (ن،س)

جفتیدن خم‌شدن ، بدحال‌شدن (ن،س)

جکیدن پریدن روی‌آتش‌وغیره (از کتاب هفته)

جنباندن(ع) / **جنبانیدن** } بحرکت درآوردن (ن،س)

جنبیدن حرکت کردن (ب)

جنگانیدن مبارزت کنانیدن (ن،س)

جنگیدن مبارزت کردن ، جدال کردن (آ)

جوزیدن غم و غصه خوردن (ب)

جوسیدن معین و مقرر کردن (ن،س)

جوشاندن / **جوشانیدن** } جوشیدن کنانیدن (ن،س)

جوشیدن ازحرارت بجوش آمدن مایعات ، خشمگین شدن (ب)

جولیدن ژولیدن و پریشان شدن (ب)

جویانیدن جُستن کنانیدن (ن،س)

جویدن زیر دندان خرد کردن (ب)

جوییدن طلب و تلاش کردن (ن، س)

جوییدن جاري و روان کردن آب (ن)

جهاندن جهیدن کنانیدن (ع)

جهانیدن پراندن و جهیدن کنانیدن (ن،س)

جهیدن جستن و خیز کردن (آ)

چاپیدن غارت کردن و تاراج نمودن (ن،س)

چاکانیدن چکاندن (ب)

چامیدن شاشیدن (ب،س) خرامیدن(ن)

چاویدن بانگ زدن (ب)

چاهیدن سرماخوردن ، بهم‌خوردن دندان ازسرما (آ)

چاییدن چاهیدن (ن،س)

چپاندن آگنده کردن ، تپاندن ، پر کردن (ع)

چپانیدن آگندن ، تپانیدن وغیره (ن ، س)

چپسیدن چسپیدن وخودرا بکسی بستن (ب)

چپیدن میل کردن بطرف چپ ، از طرفی‌بطرفی گردیدن (ب)

چخیدن استهزا کردن ، خصومت ورزیدن (ب)

چدن مخفف چیدن (آ)

چراماندن اجازه چریدن دادن ، بچرا واگذاشتن (ن،س)

چراندن بچرا گذاشتن ، علف دادن بحیوان (ن،س)

چرانیدن چرا کنانیدن (آ)

چراییدن چرا کردن (ن)

چربیدن غالب آمدن (ب) چرب و تر بودن (آ)

چرخاندن / **چرخانیدن** } گرداندن وبدورچیزی گردش دادن (ع)

چرخیدن دور زدن و گردش کردن (غ)

چرستیدن بهم فشردن دندان (ن،س)

چرنگیدن آواز وصدا کردن گرز وغیره (ب)

چروکیدن چین دارشدن ، تاخوردن (ن)

چرویدن چاره جستن (ب) کمك خواستن (آ)

چریدن علف و گیاه خوردن چارپایان(ب)

چرّیدن علف و گیاه خوردن چارپایان (شعر ناصرخسرو)

چسبیدن اتصال یافتن (ب)

چسپاندن / **چسپانیدن** } نصب کردن وچسپیدن کنانیدن (ن،س)

چسپیدن اتصال یافتن (آ)

چشاندن مزه و ذایقه کنانیدن (ع)

چشانیدن مزه و ذایقه کنانیدن(ن،س)

چشیدن مزه وطعم کردن (ب)

چفریدن ترسیدن و واهمه نمودن (ب)

چغزانیدن ناله و زاری کنانیدن ، ترساندن (ن،س)

چغزیدن ترسیدن و واهمه نمودن (ب)

چغیدن کوشیدن وسعی نمودن (ب)

چفتن دریافتن ، فهمیدن (ن،س)

چفساندن / **چفسانیدن** } چسپانیدن (ل)

چفسیدن چسپیدن (ب)

چقیدن نیزه نصب کردن ، میخ فرو بردن (ن،س)

چکاندن
چکانیدن } چکیدن کنانیدن (آ)

چکسیدن خجل‌شدن ، طلبیدن(ب)

چَکیدن قطره قطره ریختن (ب)

چُکیدن مکیدن چیزی (ن)

چلاندن فشردن و فشار دادن (ع)

چلانیدن چلیدن کنانیدن (ن)

چلیدن رفتن ، جنبیدن ، روان شدن (ن،س)

چمانیدن خرام کنانیدن (ب)

چمیدن خرامیدن ، راه رفتن (ب)

چنانیدن چیدن کنانیدن (ن،س)

چنبیدن جستن وخیز کردن (ب)

چنگیدن سخن گفتن (ب)

چنیدن چیدن وجمع کردن (ن،س)

چوخیدن افتادن ولغزیدن ، ستیزه کردن (ب)

چوسیدن چسپیدن (ب)

چوشدن مکیدن (ب)

چوشیدن مکیدن (ب)

چهیدن جهیدن ، چکیدن (ب).

چهچهیدن چهچهه کردن پرندگان (شعر حاذق تبریزی)

چیانیدن ذبح کردن ، اندوختن (ن،س)

چیدن جمع نمودن ، بالای هم گذاشتن (ب)
چینابیدن فراهم آوردن ، (ن،س)
چیندن خوشه چینی کردن(ن،س)
خابیدن پایمال کردن ، خوابیدن (ن،س)
خاراندن خاریدن وخاریدن کنانیدن (ب)
خارانیدن خاریدن و خاریدن کنانیدن (ن،س)
خاریدن خارش پیدا کردن پوست بدن ، خراشیدن (آ)
خاستن بلند شدن و ایستادن(ب)
خاسیدن پیر و کهن شدن(ن،س)
خاصیدن پوشیدن وپنهان کردن (ن،س)
خاموشیدن ساکت شدن (آ)
خاییدن جاویدن ، بدندان نرم کردن (ب)
خبانیدن پایمال کردن (ن،س)
خباییدن جاویدن وخاییدن (س)
خبیدن پایمال کردن، خاییدن (ن،س)
خپیدن خمیده وکج شدن(آ)
خجالیدن در آغوش گرفتن ، محاصره کردن (ن،س)
خجولیدن در آغوش گرفتن ، محاصره کردن (آ)
خجیدن فراهم آمدن ، جمع کردن(آ)
خراشاندن خراشیدن وخراشیدن فرمودن (ع)
خراشانیدن خراشیدن و خراشیدن کنانیدن (ن،س)
خراشیدن ریش کردن ، مجروح ساختن (ب)
خرامانیدن خرام کنانیدن (ن،س)

خرامیدن بناز راه رفتن (ب)
خرانیدن خریدن کنانیدن (ن.س)
خرجیدن اشك ریختن (ب)
خرچیدن گریه کردن (ن،س)
خُرسیدن پوسیدن، گندیدن (ن،س)
خروشانیدن غوغا کنانیدن (ن،س)
خروشیدن بانگ زدن، غوغا کردن (ب)
خریدن چیزی بعوض پول یاچیزی گرفتن (ب)
خرّیدن چیزیبعوض پول یاچیزی دیگر گرفتن (شعر قوامیرازی)
خُرّیدن خرخر کردن درتب یا درخواب (س)
خریشیدن تراشیدن و خراشیدن (ب)
خزیدن نشسته راه رفتن ،آهسته دور شدن (ب)
خساندن سائیدن و خاییدن (ب)
خسانیدن ریش کردن بدندان (ن،س)
خساییدن سائیدن و خاییدن (ب)
خسبیدن بخواب رفتن (ب)
خُسپانیدن خسپیدن کنانیدن (ن،س)
خَسپانیدن پایمال کنانیدن ، اطفای آتش کردن فرمودن (ن،س)
خُسپیدن بخواب رفتن (ب)
خَسپیدن لگد زدن ،آتش نشاندن (ن،س)
خستن خسته و مانده شدن (آ)
خستیدن مجروح وپاره کردن (آ)
خسودن بریدن و درو کردن علف وغله وغیره (ب) تعریف کردن (آ)

خسوردن بریدن و درو کردن غله وعلف وغیره (ب) داخل شدن و سلام دادن (آ)

خسیدن خاییدن (ب) کهنه وپیرشدن(آ)

خشانیدن بدندان نرم کردن (ب)

خشاییدن بدندان‌خرد کردن (آ)

خشکاندن خشك کنانیدن (ع)

خشکانیدن خشك کنانیدن (آ)

خشکیدن خشك شدن (آ)

خشودن پیراستن وشاخه‌های زیادی درخت را بریدن (ب)

خفانیدن سوزن فرو بردن (س)

خفتانیدن خواباندن (ب)

خفتن خوابیدن(ب)

خفتیدن خوابیدن (ب)

خفسیدن خوابیدن (شعر ناصرخسرو)

خفندن سرفه کردن ، افشاندن وپاشیدن (ن،س)

خفندیدن خفه شدن (ن،س)

خَفیدن نفس زدن، خفه شدن ، عطسه کردن (ب)

خُفیدن سرفه کردن (ب)

خکیدن پایمال کردن (ن،س)

خلاندن نصب کردن ، فروبردن (ع)

خلانیدن نصب کردن ، فروبردن (ن،س)

خلمیدن بینی گرفتن ، خشمناك شدن (آ)

خلنجیدن اعضا گرفتن و کندن بناخن (شعر نـاصر خسرو)

خلیدن فرورفتن ، زخم کردن (ب)

خلیمیدن گرفتن بینی و بیرون کردن خلم از آن(ن،س)

خماندن خم کردن، تقلید کردن (ع)

خمانیدن خم کردن ، تقلید کُردن (ب)

خموشیدن ساکت شدن (آ)

خُمیدن کج شدن (ب)

خِمیدن خلمیدن و بینی گرفتن (آ)

خنبانیدن تقلید کردن گفتگو و حرکات وسکنات بطور تمسخر (ب)

خَنبیدن کج شدن، تقلید کردن در گفتگو (ن،س)

خُنبیدن برجستن (ب) رقص کردن (آ)

خنداندن
خندانیدن } خندیدن کنانیدن (ن،س)

خندیدن خنده کردن (ب)

خَنیدن شهرت یافتن ، پیچیدن صدا در کوه و گنبد وغیره (ب)
تاب دادن (آ)

خِنیدن مکیدن، (ن، س)

خواباندن خسپیدن کنانیدن (آ)

خوابانیدن خسپیدن کنانیدن (ن،س)

خوابنیدن خواباندن(ن،س)

خوابیدن خفتن واستراحت کردن (آ)

خواجیدن آب دادن ، خیره نگاه کردن (ن،س)

خواردن خوردن و آشامیدن (آ)

خوارنیدن دادن برای خوردن وآشامیدن(ن،س)

خواستن آرزو کردن، اراده کردن، طلبیدن(ب)

خوالیدن پهن کردن ، خوابیدن وچشیدن(س)

خوانانیدن خواندن (ن،س)

خواندن قرائت کردن، دعوت کردن وغیره (ب)

خوانیدن خواندن، خواندن کنانیدن (ن.س)

خواهانیدن استدعا کنانیدن. عرض کردن فرمودن (ن،س)

خواهیدن خواستن (ن،س)

خوچاریدن نگاهداشتن، آزردن، رنجیدن(ن،س)

خوچیدن چیزیرا بد دیدن بعلت ضعف چشم (ن،س)

خوراندن خوردن و آشامیدن کنانیدن(ع)

خورانیدن خوردن و آشامیدن کنانیدن (ن،س)

خوردن از گلوفرو بردن طعام وغذا (ب)

خورشیدن جمع کردن و گرد آوردن (ن.س)

خوریدن دعوت بعروسی کردن، خوردن(ن،س)

خوزیدن طلبیدن و دعوت کردن (ن،س)

خوسانیدن خیسانیدن (ب) خواستن کنانیدن (ن ،س)

خوستن استفسار کردن و پرسیدن (ن، س)

خوسیدن خشکیدن و فراهم آوردن (ن،س)

خوشانیدن خشکانیدن (ب)

خوشیدن خشکیدن و چین دارشدن (ب)

خوهانیدن درخواست کردن فرمودن (ن،س)

خَویدن خاییدن، فروختن غله که هنوز درخوشه باشد (ن،س)

خوییدن عرق کردن، جمع کردن و شدن (ن،س)

خیابیدن خاییدن، بدندان نرم کردن (ن،س)

خیاییدن خاییدن،جاویدن وغیره (ن،س)

خیدن خمیدن وخم‌شدن(ب) آزردن (آ)

خیزاندن بلند کنانیدن (ع)

خیزانیدن بلند کنانیدن ان، س)

خیزیدن آهسته بجائی درشدن، خزیدن، لغزیدن(ب)

خیساندن
خیسانیدن } خیس کردن و کنانیدن (ن،س)

خیساییدن آمیختن، خزیدن،خیس کنانیدن(ن،س)

خیسیدن نم و تر کردن (آ)

خینیدن آراستن (ن،س)

خییدن خاییدن (ن،س)

داختن دانستن (ب)

داخیدن جدا کردن، دیدن (ب)

دادن کسی را چیزی عطا کردن (ب)

دارانیدن داشتن کنانیدن (ن،س)

داشتن مالك بودن چیزی(ب)

دامانیدن دمیدن کنانیدن(ن،س)

دامیدن بالا رفتن، بر کندن، تخم افشاندن، باد زدن(ب)

دانانیدن دانستن کنانیدن (ن،س)

دانستن مطلع و واقف گشتن (ب)

دانیدن دانستن(آ)

دایانیدن سبب دانستن شدن، دانا کنانیدن (ن،س)

دراندن دریدن و دریدن کنانیدن (ع)

درانیدن دریدن کنانیدن ، چاك دادن (ن،س)

درانیدن دراندن و شکافتن (دش)

درّاییدن آواز کردن، زنگ زدن گفتن (ب)

درخشانیدن درخشیدن کنانیدن(ن،س)

درخشیدن پرتو افگندن، درخشان شدن(ب)

درفشانیدن درخشیدن کنانیدن (ن،س)

درفشیدن درخشیدن (ب)

درماندن عاجز و بیچاره شدن (آ)

درمیدن دمیدن، وزیدن، عوعو کردن‌سگ (آ)

درنگانیدن درنگ کنانیدن (ن، س)

درنگیدن درنگ کردن (ب)

دروانیدن درویدن کنانیدن (ن،س)

درودن درو کردن و بریدن علف و غلهٔ پخته (ب)

درویدن درو کردن و بریدن علف و غلهٔ پخته (ب)

دریابانیدن در یافتن کنانیدن (س)

دریابیدن پیدا کردن چیزی (ن،س)

دریافتن پیدا کردن چیزی (ب)

دُریدن درو کردن (ن)

دَریدن پاره کردن، چاك کردن (آ)

درّیدن پاره و چاك کردن (شعرفرخی و دیگران)

دزدانیدن سرقت کنانیدن (ن،س)

دزدیدن سرقت کردن (ب)

دلیدن غله را خرد کردن (از ۰لیده)

دماندن
دمانیدن } دمیدن کنانیدن (آصفی)

دمیدن وزیدن باد، روییدن گیاه (ب)

دندانیدن زیر دندان نرم کردن (ن،س)

دندیدن جوشیدن ازخشم، غرغر کردن(ب)

دنیدن خروشیدن ازخشم، دویدن بنشاط (ب)

دواندن
دوانیدن } دویدن کنانیدن، راندن (آ)

دوختن با سوزن و نخ جامه درست کردن ، شیررا ازپستان حیوان درآوردن (ب)

دوزانیدن دوختن فرمودن (ن،س)

دوزیدن دوختن (آ)

دوسانیدن چسپاندن(آ)

دوسیدن چسپیدن، گچ مالیدن(ب)

دوشاندن
دوشانیدن } دوشیدن فرمودن (آ)

دوشیدن خارج کردن شیر از پستان حیوان (ب)

دویدن باسرعت راه‌پیمودن (ب)

دهانیدن عطا کنانیدن (ن،س)

دیدن نگریستن، نگاه کردن (ب)

راندن دفع کردن، ارابه وغیره را براه انداختن (ب)

رایاندن راهنمائی و هدایت کردن (ن،س)

ربانیدن ربودن کنانیدن (ن، س)

ربابیدن گرفتن،غارت کردن، دزدیدن(ن،س)

ربودن غارت کردن و بزور گـرفتن چیزی (ب)

ربیدن ربـودن (ن، س)

رخشیدن درخشنده بودن ، تابیدن (ن، س)

رَخیدن تندتندنفس کشیدن (ب)

رزیدن رنگ کردن (آ)

رساندن
رسانیدن } پروراندن، چیزی را بجائی نزدیك کردن (آ)

رُستانیدن رستن کنانیدن ، سبب روییدن‌شدن (آ)

رُستن از زمین سر کشیدن نبات ، روییدن (ب)

رَستن نجات یافتن(ب)

رِستن رشتن ، بافتن (ن،س)

رسیدن پخته وکامل شدن ، آمدن بجائی (ب)

رِسیدن رشتن وبافتن (ن ، س)

رِشتن پیچیدن ، نخ‌بافتن(ب)

رُشتن رنگ کردن (ن ، س)

رشیدن ریختن ، افشاندن (ن ، س)

رَفتن شدن ازجائی بجائی (ب)

رُفتن جاروب کردن ، تمیز کردن (ب)

رقصاندن
رقصانیدن } رقص کنانیدن (ن،س)

رقصیدن پا کوفتن (آ)

رکیدن ازخشم باخود سخن گفتن (آ)

رگیدن ازخشم باخود سخن گفتن (ن ، س)

رماندن رم دادن ، گریزاندن (ع)

رمانیدن رم دادن ، گریزاندن (آ)

رُمبیدن خراب شدن دیوار (ش)

رمیدن فرار کردن (ب)

رنجاندن آزرده ساختن، باعث رنج شدن (ع)

رنجانیدن آزرده ساختن، رنج دادن (ن، س)

رنجیدن دلتنگ وآزرده شدن (آ)

رندانیدن تراشیدن فرمودن (ن ، س)

رندیدن تراشیدن و رنده کردن (ب)

رنگیدن روییدن گیاه (ب) زیاد کردن (آ)

رَوانیدن فرستادن ، ارسال داشتن (ن ، س)

رُوانیدن روییدن کنانیدن (ن ، س)

روبانیدن جاروب کنانیدن (ن ،س)

روبیدن جاروب کردن ، رُفتن (ب)

روزندن افزودن ، چکیدن (ن ، س)

روزیدن روشن شدن ، زیاد شدن ، عرق کردن (ن ، س)

روژیدن بیرون آمدن، سرچشمه گرفتن (دش)

روفانیدن پاك کردن دندان ، خلال کردن دندان (ن ، س)

روفتن جاروب کردن ، روبیدن (ب)

رویاندن روییدن کنانیدن (ع)

رویانیدن روییدن، نهال نبات را نمو دادن وغیره (ن، س)

رویدن رفتن (ن ، س)

روییدن رستن ، نمو کردن ، سبز شدن (ب)

رهاندن }
رهانیدن } آزاد کردن و کنانیدن (ن،س)

رهیدن آزاد شدن ، نجات یافتن(ب)

ریختن انداختن ، خردشدن ، هجوم آوردن (ب)

ریدن تخلیهٔ شکم کردن ، قضای حاجت کردن (ب)

ریدیدن پراکنده شدن ، نابود شدن (ن ، س)

ریزاندن }
ریزانیدن } ریختن کنانیدن (ن ، س)

ریزیدن شکستن ، پراگنده شدن (ن،س)

ریسانیدن رشتن کنانیدن (ن،س)

ریستن زاری کردن ، آهسته سخن گفتن .
بافتن و نخ درست کردن (ن،س)

ریسیدن رشتن وتافتن (ب)

ریشتن کوشش کردن ، آهستهسخن گفتن، ریسمان ساختن (ن،س)

ریشیدن فرو ریختن چیزی درچیزی (ب)، تافتن،ریسماندرست کردن،
زخم شدن ، گداختن ، پاشیدن(آ)

ریویدن آزاد شدن ، معزول گشتن ، مرخص شدن (ن،س)

ریهانیدن ویران کردن، خراب کردن (ب)

ریهیدن حراب شدن ، ساقط شدن، گندیدن (ب)

زابیدن بیك صفت موصوف شدن ، بهره مند شدن (ب)

زادن بدنیا آمدن ، بچه بدنیا آوردن ، زاییدن (ب)

زاریدن نالیدن ، فریاد کردن ، زاری کردن (آ)

زاستن زادن و تولید کردن ، باور کردن (آ)

زایدن زاییدن (ب)

زاییدن ولادت یافتن ، متولد شدن (ب)

زخیدن ناله و فریاد کردن ، در بدحالی ماندن (دش)

زدانیدن سبب زدن شدن ، زدن فرمودن (ن،س)

زدایانیدن زدودن کنانیدن (ن،س)

زداییدن پاک کردن ، زنگ دور کردن (ن.س)

زدن آسیب رساندن ، نواختن ، چیزی یادست بربدن کسی فرود آوردن و کوفتن وغیره (ب)

زدودن پاک کردن ، زداییدن (ب)

زستن زیستن (آ)

زغاریدن بانگ برآوردن ، فریاد کردن (آ)

زغنگانیدن آه کشانیدن ، زاری کنانیدن (ن،س)

زغنگیدن آه کشیدن وناله کردن (آ)

زفرانیدن بسیارخوردن ، عطسه زدن (ن،س)

زفریدن کم‌خوردن (ن،س)

زقزقیدن لنگان راه رفتن (آ)

زکیدن ازخشم با خود سخن گفتن (آ)

زلفیدن لغریدن وغلطیدن (ن،س)

زمزمیدن بسیار خوردن ،آهسته عطسه کردن (آ)

زمودن نقش ونگار کردن ، زر دوزی کردن(ب)

زمیدن جاویدن ، خاییدن (ب)

زنانیدن زندگانی تازه بخشیدن (ن،س)

زنایانیدن صفیر زدن ، زنوئیدن سگ و گرگ (ن،س)

زنجیدن گریه و نوحه کردن (دش)

زندیدن آبستن و باردار شدن (ن،س)

زنوبیدن زوزه کردن سگها و گرگها (س)

زنودن گریه وزوزه کردن سگها و گرگها (ب)

زنویدن مویه و زوزه کردن سگها و گرگها و غیره (آ)

زنوییدن مویه و زوزه کردن سگ و گرگ و غیره (ب)

زنهاریدن اصلاح شدن ، آشتی کردن (آ)

زواریدن پیر و لاغر شدن (آ)

زورانیدن مانده و خسته شدن (ن،س)

زورمیدن قوت و توانائی دادن (ن،س)

زوریدن زبردستی و ظلم کردن (ن،س)

زَوْریدن بلندکردن، افراختن (ن.س)

زوشیدن چکیدن ، تـراویدن (ن،س)

زوهیدن چکیدن و تراویدن (آ)

زویدن بلندو مرتفع‌شدن ، آه کشیدن (ن،س)

زهانیدن زیرافگندن ، گشاده کنانیدن (ن.س)

زِهیدن زاییدن (ب)

زَهیدن افتادن و تراویدن(ب)

زیاندن / **زیانیدن** } حیات دادن ، زنده کردن(آ)

زیبیدن آراستن و پیراستن (آ)

زیرانیدن سبب زیرآوردن شدن، سبب آه کشیدن شدن (ن،س)

زیریدن زیر آمدن، آه کشیدن (ن،س)

زیستن زندگی کردن ،عمر کردن ، نفس کشیدن (ب)

زیودن بخواب رفتن (آ)

زییدن آراسته و سزاوار شدن (ن،س)

ژاریدن بسیارخوردن و اختلاج معده داشتن (شعر ناصرخسرو)

ژاژخائیدن بیهوده گفتن (دش)

ژاژیدن زنودن ، جاویدن (آ)

ژاویدن زاریدن و جاویدن (آ)

ژفیدن تر و خیس شدن (ب)

ژکیدن تندی کردن، غرغر کردن (ب)

ژوشیدن چکیدن وتراویدن (ن،س)

ژولیدن درهم‌شدن، پریشان گردیدن (ب)

ژوهیدن چکیدن آب باران از سقف (ب)

ساختن آماده کردن، بنا کردن، پرداختن وغیره (ب)

سازیدن آماده کردن، بنا کردن ، موافق بودن(ب)

ساوزیدن مالیدن و سائیدن (ن،س)

ساویدن سودن ، سائیدن (ب)

سایانیدن صیقل کردن فرمودن (ن،س)

سابیدن آرد کردن، سوراخ کردن (ب)

سباریدن شکافته شدن زمین (ن،س)

سپاردن دادن ، بامانت دادن، تسلیم کردن(ب)

سپاریدن دادن وتسلیم کردن (ن،س)

سپاسیدن	شکر نعمت کردن،شکر گزار شدن(آ)
سپختن	فرو بردن میخ در دیوار (ن،س)
سپرانیدن	پایمال کردن ، اجازه دادن (ن،س)
سِپَردن	پیچیدن، لفافه کردن (ن،س)
سپردن	بتحویل کسی دادن (ب)
سپریدن	کامل کردن ، باتمام رساندن (ن،س)
سپوختن	سوراخ کردن، سوزن فرو بردن (ب)
سپوزیدن	سوراخ کردن ، سوزن فرو بردن (ب)
ستادن	گرفتن ، ایستادن (ب)
ستاندن / **ستانیدن**	گرفتن زن وچیزی(ن،س)
ستاییدن	ستایش کردن، تعریف کردن (ن،س)
ستدن	گرفتن چیزی(ب)
ستردن	حجامت کردن، زدن مو با استره(آ)
ستزیدن	ستیزه کردن، تقاضا کردن (ن،س)
ستمیدن	ظلم کردن (آ)
ستودن	تمجید کردن (ب)
ستوردن	ستردن ، تراشیدن (ب)
ستوهانیدن	سبب آزردن شدن (ن،س)
ستوهیدن	آزرده شدن (آ)
ستهیدن	جور و ستم کردن(آ)
ستیدن	ستاندن و گرفتن (آ)
ستیزیدن	جنگ کردن(آ)

ستیهیدن ستیزه کردن ، منازعه کردن(ب)

سجانیدن سرد کردن (ب)

سجاییدن سرد کردن (ن.س)

سجیدن سرد شدن هوا(آ)

سختن وزن کردن، سنجیدن(ب)

سختیدن وزن کردن و سنجیدن (آ)

سرایانیدن سراییدن‌فرمودن (ن،س)

سراییدن آوازخواندن ، نغمه و سرود خواندن (ب)

سرشتن آمیختن، خمیر کردن (ب)

سرفانیدن سرفیدن ، سرفه کنانیدن (س)

سرفیدن سرفه کردن (آ)

سرندیدن آبیاری کردن (ن،س)

سِرَنگیدن مباحثه کردن (ن،س)

سَرَنگیدن جواب وسؤال کردن ، خندیدن (ن ،س)

سِرِنگیدن لباس پوشیدن (ن،س)

سرودن آواز خواندن (ب)

سُریدن سراییدن ، لغزیدن (آ)

سریشیدن سرشتن وخمیر کردن (آ)

سزائیدن سزیدن (س)

سزیتونتن بلغت زند رفتن (ن،س)

سزیدن لایق گشتن (ب)

سفتانیدن سوراخ کنانیدن ، سفتن فرمودن (ن،س)

سفتن	سوراخ کردن وشدن (ب)
سفتیدن	سوراخ کردن و شدن (آ)
سِفلیدن	سوت زدن (ن،س)
سُفلیدن	سرفه کردن ، عطسه کردن (ن،س)
سفیدن	سفتن و سوراخ کردن (ن،س)
سکالیدن	فکرو اندیشه کردن (ب)
سکرفانیدن	درهم پیچیدن ، مغرور شدن(ن،س)
سکرفیدن	سکندری‌خوردن‌ستور(ب)
سکستن	گسستن و گسلیدن(ب)
سکلاندن **سکلانیدن**	شکستن و شکستن کنانیدن (دش)
سکلیدن	شکستن(مثنوی،دش)
سکنجانیدن	گزیدن ، تراشیدن، سرفه کنانیدن (ن،س)
سکنجیدن	گزیدن ، سرفیدن (ب)
سکیزیدن	جست و خیز کردن . تاختن (ب)
سگالیدن	فکر و اندیشه کردن(ب)
سگزیدن	اقرار گناه کردن (ب) پیچیده شدن (ن،س)
سگلابیدن	عف عف کردن سگ (ن،س)
سگلیدن	آه کشیدن ، آروغ زدن (ن،س)
سلفیدن	سرفه کردن (آ)
سمیدن	معطر بودن و بوییدن ، بو دادن(ن،س)
سنبانیدن	سوراخ کنانیدن(آ)
سنبیدن	سوراخ کردن(ب)

سنجانیدن وزن کردن، اندازه کنانیدن (ن،س)

سَنجیدن وزن کردن و اندازه گرفتن (ب)

سِنجیدن آماده کردن، تدارك کـردن (ن،س)

سنمیدن زوربکار بردن، تحمل زحمت کردن (ن،س)

سوختن آتش گرفتن (ب)

سودن کوبیدن، سائیدن (ب)

سورمیدن دمیدن در سرنا (ن،س)

سوزاندن } آتش زدن (ن،س)
سوزانیدن

سوزیدن سوختن(ن،س)

سوگیدن غمگین شدن ، زاری کردن (ن،س)

سولیدن غمگین شدن، زاری کردن (آ)

سهستن ترسیدن و رمیدن (ب)

سهمیدن ترسیدن (آ)

سیابیدن آراستن و پیراستن(آ)

سیجیدن نظم وترتیب دادن (ب)

سیچیدن نظم و ترتیب دادن (آ)

سیستن جهیدن ، جستن (ب)

شاریدن ریختن آب و مایعات دیگر از بالا بپائین.
بول کردن و غیره (ب)

شاشدن پیشاب کردن (ب)

شاشیدن بول کردن(ب)

شافتن شنا کردن ، پیر شدن (س)

شافیدن لغزیدن (س)

شاندن } شانه زدن بسر و زلف (ب)
شانیدن }

شاویدن شایستن و روانه شدن (ن،س)

شاهندن پرهیزگار بودن (ب)

شاهیدن متدین بودن ، شاهی کردن (آ)

شایانیدن شانه کنانیدن (ن،س)

شایستانیدن لایق گردانیدن (آ)

شایستن لایق بودن (ب)

شاییدن لایق وقابل بودن (آ)

شبلانیدن چسپاندن (ب)

شبیدن بیکطرف برگشتن و نشستن (آ)

شپلیدن فشردن (ب)

شپنیدن صفیرزدن اسپ هنگام آبخوردن (ن،س)

شپوختن آسیب رساندن (ب)

شپیختن پاشیدن (ب)

شپیلیدن فشردن(ب)

شتابانیدن شتاب کردن فرمودن (ن،س)

شتابیدن عجله کردن (آ)

شتافتن هجوم آوردن ،عجله کردن (ب)

شجانیدن سرما خوردن (ب)

شجاییدن سرماخوردن (ب)

شجودن سرماخوردن(ب)

شجیدن سرما خوردن (ب)

شخاریدن خاریدن، گزیدن و گاز گرفتن (شعر ناصر خسرو)

شخالیدن خراشیدن و خلانیدن (ب)

شخانیدن خراشیدن فرمودن (ن.س)

شخاییدن خراشیدن (ب)

شخشانیدن لغزیدن کنانیدن (ن،س)

شخشیدن افتادن و لغزیدن (ب)

شخلیدن صفیر زدن. پژمرده شدن ، بانگ زدن (ن،س)

شخودن
شخودیدن } خراشیدن چهره بناخن و آزرده شدن (ن،س)

شخولانیدن فریاد کنانیدن (س)

شخولیدن پژمرده و افسرده شدن، فریاد زدن (ب)

شخونیدن پژمرده و افسرده شدن (ن،س)

شخیدن لغزیدن و از جائی افتادن (ب)

شخیایدن شخولیدن، نوازش کردن اسپ هنگام آب خوردن(ب)

شدن انجام یافتن ، رفتن (ب)

شدیاریدن زمین را شخم کردن، جفت گاو را راندن (ب)

شرانیدن شریدن کنانیدن (ن.س)

شرمانیدن شرم کنانیدن (ن.س)

شرمیدن خجالت کشیدن (آ)

شریدن ریختن آب ازبالا بپائین (ب)

شُستن پاك کردن بدن وجامه (ب)

شَستن مخفف نشستن (ب)

شغیدن آبله پدید گشتن در دست و پا (ن،س)

شفتن خارانیدن، جراحت کردن، چکانیدن (ب)

شفتیدن خارانیدن،جراحت کردن وغیره (ب)

شفردن آزاد و رها گردیدن (ن،س)

شفلیدن صفیر زدن (ب)

شفودن شغیدن ، آبله پدید آمدن (آ)

شفیلیدن فشردن، شنیدن (ن.س)

شکاریدن شکار کردن(آ)

شکافانیدن شکافتن فرمودن (ن،س)

شکافتن چاك کردن (ب)

شکافیدن چاك و پاره کردن (ن،س)

شکالیدن خیال کردن ، فریفتن (ن)

شکاویدن شکافتن، نقب زدن (ب)

شَکَردن شکار کردن (ب)

شُکُردن مردن، قتل کردن (ن،س)

شکردیدن شکار کردن، گریزاندن (ن س)

شکرفیدن لغـزیدن و سکندری خوردن (ب)

شکریدن شکار کردن، شکست دادن بدشمن(ب)

شکستن ازهم جدا کردن و شدن (ب)

شکفاندن
شکفانیدن } شگفتن کنانیدن (دش، شعر ازرقـی)

شکفتانیدن باعث‌چاك گشتن شدن(ن،س)

شکُفتن خندان شدن غنچه (ب)

شِکَفتن خم کردن، شکافته شدن (ن،س)

شِکِفتن نگریستن و تعجب کردن (ن،س)

شکفتیدن شگفت آمدن، تعجب نمودن (ب)

شکفیدن شکفتن (ن، س)

شکنجیدن آزار دادن ، در قید و شکنجه گذاشتن (آ)

شکوخیدن لغزیدن و افتادن (ب)

شکوفتن شکافتن و پراکنده شدن (ب)

شکوفیدن شکافتن و پراکنده شدن (ب)

شکولیدن پریشان ساختن، پراکنده کردن (ب)

شکوهانیدن اظهار وقار کردن(ن،س)

شِکوهیدن ترسیدن، بیم بردن (ب)

شُکوهیدن اظهار بزرگی و شکوه و جلال کردن(ن،س)

شکهانیدن ترسیدن، مضطرب گشتن (شعرا بو الهیثم)

شکهیدن ترسیدن ، مضطرب گشتن (ب)

شکیبانیدن صبر کردن، تحمل نمودن (ب)

شکیباییدن صبر کردن، تحمل نمودن (آ)

شکیبیدن صبر کردن، تحمل نمودن (ب)

شکیفتن صبر و تحمل نمودن (ب)

شگافتن چاك کردن (شعر طالب آملی)

شگالیدن سگالیدن و فکر کردن (ن،س)

شگفاندن شگفتن کنانیدن (ن،س)

شگفتانیدن شگفتن کنانیدن (ن،س)

شکُفتن خندان شدن غنچه (آ)

شکِفتن تعجب کردن (ن،س)

شکفتیدن حیران شدن (ن.س)

شکِفیدن آشفته شدن (ن.س)

شکُفیدن وا شدن غنچه (ن،س)

شکوفتن وا شدن غنچه (ن.س)

شماردن شمار کردن(آ)

شماریدن شمار کردن (ن،س)

شماغیدن گندیدن و بدبوشدن (آ)

شمانیدن پریشان ساختن (ن،س)

شمردانیدن شمردن کنانیدن (ن،س)

شمردن شمار کردن، ستایش کردن (ب)

شمغندیدن فاسد و خراب شدن (ن،س)

شمغیدن فاسد و خراب شدن (ن،س)

شمیدن بیهوش شدن ، ترسیدن ، بوییدن (ب)

شنابیدن دریافتن وفهمیدن (ن،س)

شناختن آشنا شدن (ب)

شناریدن شنا کردن (ن،س)

شناساندن / **شناسانیدن** } آشنا کنانیدن (ن، س)

شناسیدن شناختن (ب)

شنافتن شنیدن (ن،س)

شناویدن شنا کردن (ن،س)

شنایيدن شنیدن (ن،س)

شنجودن زخم کردن (آ)

شنجیدن آزردن (آ)

شنوانیدن وادار بشنیدن کردن (ن،س)

شنفتن شنیدن (ب)

شنودن گوش کردن (آ)

شنویدن گوش کردن (آ)

شنیدن گوش کردن (ب)

شوخانیدن سبب شوخیدن شدن،چرکین کردن (ن،س)

شوخودن خراشیدن ، جمع کردن (ن س)

شوخیدن کثیف شدن، مسرور و شاد شدن (ب)

شودن شدن،رفتن (ب)

شوراندن } برانگیختن ، شستن کنانیدن(آ)
شورانیدن

شوریدن آشفته و خشمناك شدن (ب)

شولیدن حیران و پریشان گشتن (ب)

شومیزیدن شیار کردن زمین ، زراعت کردن (ب)

شویانیدن شستن کنانیدن (ن،س)

شوییدن شستن(ن،س)

شیارانیدن شخم و زراعت کنانیدن (ن،س)

شیاریدن شیار کردن (ب)

شیبانیدن لرزاندن آمیختن (ب)

شیبیدن لرزیدن، آمیختن (ب)

شیفتن عاشق و واله گشتن (ب)

شیوانیدن آمیختن آرد و آب، لرزانیدن (ب)

شیویدن آمیختن، لرزیدن (ن،س)

شییدن کمر بستن، مسلح شدن (ن،س)

طبیدن تپیدن، لرزیدن و برجستن اعضای آدمی و حیوان بهنگام کشته شدن (ب)

طپانیدن طپیدن کنانیدن (ن،س)

طپیدن تپیدن و مضطرب شدن (ن،س)

طراریدن جستجو کردن ، پرسیدن (ن،س)

طرازیدن آراستن، زر دوزی کردن، ترازیدن (ب)

طرزیدن زر دوزی کردن (ن،س)

طرشیدن غمگین شدن، کاری را با بی‌اعتنائی کردن (ن،س)

طرقیدن ترکیدن (ن،س)

طرکیدن شکافتن (آ)

طلبیدن خواستن (آ)

عفیدن عف عف کردن سگ (آ)

غابیدن غلطیدن و لغزیدن (ن،س)

غارتیدن غارت کردن (ب)

غالیدن غلتیدن و غلتاندن (ب) برانگیختن درشادی و خوشی(ن،س)

غراشیدن خشمناك‌شدن (ب)

غرشیدن رنجیدن وخشمگین شدن(ب)

غرمیدن رنجیدن و خشمگین شدن (ب)

غرنبیدن خروشیدن رعد و برق (ب)

غرویدن بانگ کنانیدن (آ)

غریدن صدای مهیب درآوردن (ب)

غریویدن بانگ زدن (ب)

غزیدن خزیدن (آ)

غژولیدن تعجیل و شتاب کردن (آ)

غژیدن خزیدن (ب)

غلتاندن [1] چرخاندن وپرتاب کردن (ب)
غلتانیدن سبب چرخیدن و پرتاب کردن شدن(ن،س)

غلتیدن غلت خوردن (ب)

غلطیدن غلت خوردن (ن ، س)

غلیدن بیهوش شدن ، غلطیدن و ریختن ستور بروی گِل دراثر بسیاری تشنگی (آ)

غمیدن غمگین‌شدن(ن،س)

غنجیدن استهزا و بذله گوئی کردن (آ)

غنشیدن بیهوده گوئی کردن (آ)

غنودن خوابیدن و آرامیدن (ب)

غنویدن خوابیدن و استراحت کردن (ب)

غوریدن جنگ کردن و آسوده گشتن (آ)

۱ــ این افعال را با طا نوشتن هم درست است .

غولانیدن گریزاندن (ن،س)

غولیدن گریختن (ن،س)

غیژیدن خزیدن (ب)

غیسیدن بیهوش و بدحال شدن (س)

غیشانیدن غیشیدن کنانیدن (ن،س)

غیشیدن آرزوی چیزی را داشتن(ن،س)

فاتوریدن رمیدن و دور شدن(ب)

فاتولیدن گریختن و دور شدن(ب)

فاخیدن پنبه زدن، حلاجی کردن(ن،س)

فارندیدن با بیلچه وغیره دور انداختن (آ)

فاریدن لقمه فروبردن (ب)

فاژیدن خمیازه کشیدن(ب)

فالودن پالودن و پاك ساختن (ب)

فانیدن تصفیه شکر نمودن و پالودن آن (آ)

فتادن افتادن (ب)

فتاریدن گسستن و شکافتن (ب)

فتالیدن پاشیدن و پراگندن (ب)

فتانیدن ساقط و افتادن کنانیدن (ن،س)

فتردن پاره کردن و پراگندن(ب)

فتریدن پاره کردن و پراگندن(ب)

فتلیدن مخفف فتالیدن، پاشیدن(ب)

فتودن با اندیشه حرف زدن(آ)

فخمیدن پنبه زدن ، پنبه راازپنبه دانه جدا کردن (ب)

فراختن بلند کردن ، افراشتن (آ)

فراخیدن ازهم جدا شدن ، راست شدن موی بدن(ب)

فرازیدن بلند ساختن(ن،س)

فراشتن بالابردن ، افراشتن (ب)

فراشیدن لرزیدن ازتب ، فراخیدن (ب)

فراموشانیدن فراموش کنانیدن (ن،س)

فراموشیدن از خاطر محو کردن و شدن (آ)

فراهختن آویختن ، تربیت نمودن(ب)

فراهیختن آویختن ، تربیت نمودن (ب)

فربیدن مخفف فریبیدن ، فریب دادن (آ)

فرجامیدن بانجام رساندن(شعر ناصرخسرو)

فرخانیدن با ادب و با سواد بودن (ن،س)

فرخسیدن نرم کردن ، رقصیدن (آ)

فرخشیدن رقصیدن (آ)

فرخمیدن پنبه را ازپنبه دانه جدا کردن (ب)

فرخویدن پیراستن ، شاخه‌های درخت رابریدن (ب)

فرسانیدن کهنه کردن ، فرسوده کردن (آ)

فرسایندن کهنه وفرسوده کردن (ن)

فرساییدن کهنه وفرسوده کردن(ب)

فرستادن چیزی یاپیغامی بکسی رساندن (ب)

فرسُدن مخفف فرسودن ، پیرشدن (ن،س)

فرسودن کهنه و پیر شدن (ب)

فرسوییدن کهنه وپیرشدن (د ش)

فرسیدن فرسودن (ن،س)

فرغاردن خیساندن وتر کردن (ب،زیر«فرغر»)

فرغاریدن خیساندن و تر کردن (آ)

فرغاییدن خیساندن و تر کردن (آ)

فرغردن مخفف فرغِاردن (ب)

فرفتن مخفف فریفتن (آ)

فرکندن کندن (ب)

فرکندیدن کنده کنانیدن (ن،س)

فرمودن امر کردن، حکم کردن (ب)

فرموشیدن مخفف فراموشیدن (شعرفخرالدین گرگانی)

فرناخیدن خجل و شرمنده شدن (ن،س) پسندیده خوی شدن(آ)

فروختن چیزی رابوجه نقد یاچیزی دادن، روشن کردن (ب)

فروزانیدن روشن کنانیدن (شعرمنجیك ترمذی و دش)

فروزیدن روشن کردن ، فروختن (ب)

فروشاندن دور کردن ، بیك طرف راندن (ب)

فروشتن اجازه دادن ، فرستادن (آ)

فروشیدن فروختن (آ)

فروماليدن کنایه از پیچیدن و افشردن (ب)

فروهوليدن باز ایستادن ، درنگ کردن (شعرعنصری)

فروهيدن عاقل شدن ، پسندیده شدن(ن،س)

فرهختن تربیت کردن ، ادب نمودن (ب)

فرهنجیدن تربیت کردن ، ادب نمودن (ب)

فرهیختن تربیت کردن ، ادب نمودن وآموختن (ب)

فرهیزیدن تربیت کردن و آموختن(ن،س)

فریباندن فریب دادن (د ش ، ترجمه تفسیرطبری ، قصص‌الانبیاء)

فریبیدن فریب دادن (آ)

فریفتن فریب دادن (ب)

فریوردن راست شدن در دین (ب)

فریوریدن راست شدن در دین (ن،س)

فزودن افزودن (آ)

فژولیدن پژمرده شدن،تحریك کردن (ب)

فسانیدن مالیدن ، تیز کردن (ب)

فساییدن افسون کـردن ، رام نمودن (ب)

فسرانیدن فسرده و منجمد کنانیدن (ن،س)

فسردن افسردن ، منجمد شدن (ب)

فسریدن افسردن و منجمد شدن (د ش)

فسوسیدن تأسف خوردن (ب)

فسیبانیدن یدك کشیدن اسپ ، راندن اسپ (ن،س)

فسیبیدن یدك کشیدن اسپ (ن،س)

فشاردن افشردن و فشار دادن (ب)

فشاندن افشاندن (ب)

فشیدنان افشاندن (آ)

فشردن افشردن (ن،س)

فشریدن فشار دادن (دش)

فشیدن راندن اسپ (آ)

فکندن افگندن و انداختن (ن،س)

فگندن دور انداختن (آ)

فلخه‌یدن پنبه زدن (ب)

فلخودن پنبه زدن، پنبه را ازپنبه دانه جدا کردن(ب)

فلخیدن پنبه را ازپنبه دانه جدا کردن وپنبه زدن(ب)

فلنجیدن اندوختن ، جمع کردن (ب)

فلیختن افگندن و انداختن (آ)

فلیدن بد دل شدن(ب)

فنانیدن توقف کردن درمیان حرف زدن ، احتیاط و درنگ کردن درکاری (ن،س)

فنجیدن خمیازه کشیدن (ب)

فنودن فریفته شدن ، مغرور شدن (ب)

فوزیدن بادگلو را با صدا بیرون انداختن (شعرطیان)

فهماندن حالی کردن (ع)

فهمانیدن حالی کردن (ن،س)

فهماییدن حالی کردن (ن،س)

فهمیدن درك کردن (آ)

فیریدن خرامیدن و استهزا کردن (ب)

فییدن بد دل شدن از کسی وچیزی (ب)

قابیدن چنگ زدن ، ربودن (ن)

قاپیدن ربودن (ن)

قبولانیدن قبول کنانیدن (ن)

قندیدن شیرین بودن (د ش)

کاباندن / **کابانیدن** } کاویدن کنانیدن (شعر کمال خجندی)

کابیدن خراشیدن و کندن (ب)

کارانیدن زراعت و کار و کوشش کنانیدن (ن،س)

کاریدن کار کردن ، زراعت کردن ، تخم کاشتن (آ)

کاستن کم شدن (ب)

کاشتن تخم ریختن و کِشتن (ب)

کاغیدن بانگ زدن کلاغ (شعر مسعود سعد)

کافتن شکافتن (ب)

گافیدن کاویدن (ب)

گالیدن پراگندن ، بچنگ انداختن ، گریختن ، نالیدن و غیره (ب)

گامیدن آرزو داشتن (آ)

گاوانیدن کاویدن فرمودن (ن،س)

گاویدن کندن زمین و جستجو کردن (ب)

گاهیدن کم شدن ، کاستن (ب)

گبیدن ازجای گشتن و گردانیدن (ب)

گپیدن ربودن ، دزدیدن (ب) برو خوابیدن (آ)

گراجیدن بانگ کردن مرغ هنگام تخم نهادن (ب)

کراچیدن بانگ زدن مرغ هنگام تخم نهادن (ن،س)

کراخیدن بانگ زدن مرغ هنگام تخم نهادن (ن)

کرازانیدن خرامانیدن (ن،س)

کرازیدن خرامیدن کنانیدن (آ)

کراشیدن پریشان و تباه شدن (ب)

کرامیدن تعظیم وتکریم نمودن (ن،س)

کراندن } متعدی کردن ، کنانیدن (آ)
کرانیدن }

کراندن خاراندن (ش)

کردن انجام دادن کاری (ب)

کرسیدن فریب دادن ، فروتنی کردن (ب)

کَرشیدن فریب دادن و چاپلوسی کردن (ب)

کِرشیدن نامراد شدن ، میسر نشدن کار (ن،س)

کریسیدن چاپلوسی کردن ، فریب دادن (ب)

کریفتن گریختن (ب)

کزدیدن پیراستن درختها (ب)

کزردن چاره جوئی کردن ، کتك زدن (ب)

کژاریدن پاره کردن (ب)

کساردن غم‌خوردن ، باده خوردن ، تحمل کردن (ب)

کستن کوفتن (ب)

کشادن فراخ کردن ، باز کردن (ن،س)

کشاندن کشیدن فرمودن (ع)

کشانیدن کشیدن فرمودن (آ)

کشایانیدن کشادن فرمودن (ن،س)

کشاییدن کشادن و گشودن (ل)

کِشتن تخم پاشیدن ، زراعت کردن (ب)

کُشتن هلاك کردن (ب)

کُشفتن } گشودن ، پراگندن ، پژمردن (ب)
کَشفتن

کشودن گشودن (آ)

کشوفتن گشودن (ن،س)

کشیدن خوردن ، وزن کردن ، با خود بردن وغیره (ب)

کفاندن } شکافتن ترکانیدن (ب)
کفانیدن

کَفتن مخفف کافتن ، شکافتن (ب)

کُفتن مخفف کوفتن (ن،س)

کفیدن مخفف کافیدن ، کاویدن، شکافتن (ب)

کلندن تکاندن دامن وقالی وغیره (ب)

کلندیدن کندن وشکافتن زمین (ب)

کلوجیدن جاویدن (آ)

کلوچیدن جویدن (ب)

کماریدن تبسم کردن (ن،س)

کمیدن کم شدن (آ)

کمیزانیدن شاشیدن کنانیدن (ن)

کمیزیدن شاشیدن (آ)

کنانیدن کردن فرمودن (ن،س)

کنبانیدن مایل شدن ، کج وخم شدن(ن،س)

کنبوریدن مکاری کردن ، فریفتن (ب)

کَنبیدن چیزیرا ازجائی کشیدن وبرآوردن (ب)

کُنبیدن برجستن وخیز کردن (ب)

کندن حفر کردن ، زمین‌را شکافتن (ب)

کندیدن کندن و کندن فرمودن (ن،س)

کنوریدن فریب دادن (ب)

کوالیدن جمع کردن و اندوختن (ب)

کوبانیدن کوبیدن کنانیدن (ن،س)

کوبیدن کوفتن (ن،س)

کوچاندن حرکت دادن (ع)

کوچانیدن بحرکت درآوردن (ن،س)

کوچیدن حرکت کردن (آ)

کوستن کوفتن (ب)

کوشیدن کوشش کردن (ب)

کوفتن ساییدن و کوبیدن (ب)

کولیدن کندن ، شخم زدن ، زاری کردن(ب)

کوهریدن عوض کردن ، چیزی‌را بجای چیزی گذاشتن (ن،س)

کُویدن جستجو کردن وکاوش نمودن (ش)

کویستن کوفتن و زدن(ب)

کویستیدن کوستن و کوفتن (ب)

کیبیدن از راه گشتن ، کج رفتن (ب)

کیپانیدن شمع افروختن ، مایل شدن (ن،س)

کیفانیدن آرزو داشتن ، عدالت کردن (ن،س)

کیفتن عدالت کردن ، میل ورغبت داشتن (ن،س)

کیمونستن بلغت زند خواستن وطلبیدن (ب)

کیهونستن بلغت زند روییدن و سبز شدن (ب)

کیهوییدن روییدن وسبزشدن (ب)

گادن جماع کردن ، مقاربت کردن (آ)

گاشتن متعدی گشتن ، گردانیدن (ب)

گالتیدن غلطیدن (آ)

گالیدن گریختن وفریاد کردن (ب)

گامیدن قدم زدن وراه رفتن (آ)

گاوهیدن حرکت دادن وجنبانیدن (ن،س)

گاهیدن دربر گرفتن ، درآغوش گرفتن (ن،س)

گاییدن مقاربت و مجامعت کردن (آ)

گپ زدن سخن لاف و گزاف گفتن (ب)

گپتن سخن گفتن (ب)

گداختن آب شدن و کردن (ب)

گدازانیدن گداختن کنانیدن (ن،س)

گدازیدن گداختن (آ)

گذارانیدن گذاردن کنانیدن (س)

گذاردن عبور دادن (ب)

گذاریدن عبور دادن (آ)

گذاشتن رها کردن، انجام‌دادن وغیره (ب)

گذراندن
گذرانیدن } عبور دادن ، گواه آوردن (آ)

گذریدن گذشتن (آ)

گذشتن عبور کردن ، پیش‌رفتن، بخشیدن (ب)

گرازانیدن گرازیدن فرمودن (ن،س)

گرازیدن بناز وتکبرراه رفتن (ب)

گراژیدن بال زدن پرنده و آماده شدن برای پریدن (ن،س)

گراسیدن فریفتن (ن،س)

گراشیدن پریشان شدن و کردن (ب)

گرامیدن گرامی داشتن ، تعظیم کردن(آ)

گراندن دیدن و نگاه کردن (ن،س)

گرانیدن گران کردن وقیمت افزودن (ن،س)

گرانیدن وادار نمودن بگرفتن یانگاهداشتن چیزی(ن،س)

گراهیدن مایل و راغب بودن (ب)

گرایانیدن گراییدن کنانیدن (شعر ناصر خسرو)

گرایستن میل و رغبت داشتن ، نرم کردن پوست (ب)

گراییدن مایل بودن (ن،س)

گرختن مخفف گریختن (ب)

گرداندن
گردانیدن } گردش دادن، گردیدن کنانیدن (ب)

گردیدن گشتن، دور زدن (ب)

گرزدن
گرزیدن } چاره کردن، علاج نمودن (ب)

گرستن مخفف گریستن (ب)

گرفتن بدست آوردن، دریافت کردن (ب)

گرمیدن گرم وتابدار شدن، افزودن گرما (آ)

گرویدن بکسی یا بچیزی دل بستن (ب)

گریاندن(ع) } گریستن کنانیدن (ن،س)
گریانیدن }

گریختن فرار کردن (ب)

گریدن خراشیدن ، میل کردن، سیر کردن (آ)

گریزاندن } فراردادن، راندن (ن،س)
گریزانیدن }

گریزیدن فرار کردن ، گریختن(ب)

گریستن اشك ریختن(ب)

گریسیدن فریب دادن و چاپلوسی کردن (ن، س)

گریفتن گریختن، فرار کردن (ب)

گرییدن گریستن (ب)

گزاردن } ادا کردن وام ونماز (ب)
گزاریدن }

گزاستن دباغی کردن ، آراستن پوست (ن ، س)

گزاشتن رها کردن ، ادا کردن، نشانه گذاری کردن (ن ، س)

گزانیدن گزیدن کنانیدن ، ستم و جفا کردن (ن ، س)

گزایستن گذشتن ، درآمدن و داخل‌شدن (ن،س)

گزاییدن گاز گرفتن ، آسیب رساندن (ب) زراعت کردن
(ن ، س)

گزردن مخفف گزیردن ، چاره و علاج نمودن (ب)

گَزیدن گاز گرفتن ، نیش زدن (ب)

گُزیدن انتخاب واختیار کردن (ن ،س)

گزیردن چاره کردن (آ)

گساردن
گساریدن } باده و غم خوردن (ب)

گسارندن شکافتن و گسیختن (ن، س)

گسانیدن گسستن کنانیدن (ن، س)

گستراندن
گسترانیدن } پهن کردن و کنانیدن (ن، س)

گستردن پهن کردن (ب)

گستریدن پهن کردن (ن ، س)

گسختن مخفف گسیختن ، شکستن (ن ، س)

گسستن شکستن (ب)

گسلاندن (ع)
گسلانیدن } شکستن کنانیدن (ب)

گسلیدن از هم جدا شدن (ب)

گسیختن گسستن و شکستن (ب)

گشادن باز کردن (ب)

گشایانیدن گشادن کنانیدن (ن، س)

گشاییدن گشادن (ل)

گشتن دور زدن ، گردش کردن (ب)

گشودن باز کردن ، گشادن (ب)

گفتاریدن حرف زدن (آ)

گفتن سخن راندن و حرف زدن (ب)

گلاندن
گلانیدن } تکان دادن و افشاندن جامه و قالی وغیره (ب)

گماردن
گماریدن } بکاری وا داشتن (ب)

گماشتن بکاری وا داشتن(ب)

گمانیدن اندیشیدن و گمان کردن (ب)

گمیختن ادرار کردن (ب)

گمیزانیدن شاشیدن فرمودن (آ)

گمیزیدن ادرار وبول کردن (ن،س)

گنجاندن (ع)
گنجانیدن } جا دادن گنجایش دادن (ن ، س)

گنجیدن جا گرفتن (ب)

گندانیدن بحالت تعفن درآوردن (ن ،س)

گندن پوسیده و گندیده شدن (ن ، س)

گندیدن پوسیده و گندیده شدن (آ)

گوارانیدن کمك کردن در هضم وپختن (ن، س)

گواردن
گواریدن } هضم کردن (ب)

گوازیدن ترك کردن ، دست کشیدن (ن ، س)

گواژیدن ملامت کردن ، سرزنش کردن (آ)

گواشتن هضم کردن ، گواردن (آ)

گَوالیدن نمو کردن ، بالیدن (ب)

گُوالیدن خزیدن ، راه رفتن (ب)

گوبیدن گفتن (د ش)

گوزیدن تیز دادن (آ)

گوشیدن شنیدن ، گوش کردن (آ)

گولیدن عوعو کردن سگ (آ) .

گوهریدن	چیزیرا بچیزی بدل کردن (ب)
گویستن	زدن و کوفتن (ن، س)
گوییدن	نطق کردن (آ)
گهولیدن	چیزی را بچیزی عوض کردن (ن ، س)
گیجیدن	پریشان و سراسیمه گشتن (ب)
گیراندن **گیرانیدن**	} گرفتن و گرفتن کنانیدن (آ)
گیرفتن	دریافت کردن چیزی ، گرفتن (آ)
لابیدن	زاری کردن ، لافیدن (ب)
لاسیدن	پژمردن (ش)
لاشیدن	پاشیدن ، افشان وغارت کردن (آ)
لاغریدن	نحیف و لاغرشدن (آ)
لاغیدن	هرزه گفتن ، لطیفه گفتن (آ)
لافیدن	سنخنهای گزاف گفتن (آ)
لاندن **لانیدن**	} تکان دادن ، جنبـاندن (ب)
لاویدن	لاف زدن ، پرسیدن (ن، س)
لاییدن	نالیدن و هرزه گفتن (ب)
لبیدن	سخن‌لاف و گزاف گفتن (ب)
لخشیدن	لغزیدن (ب)
لرزاندن (ع) **لرزانیدن**	} بلرزه درآوردن (ن، س)
لرزیدن	تکان خوردن، جنبیدن (ب)
لَشتن	تماشا وتفرج کردن (ب)
لِشتن	لیسیدن، مالیدن زبان برچیزی (ب)

لغزاندن (ع) **لغزانیدن**	لیز دادن (ن، س)
لغزیدن	لیز خوردن (ب)
لقیدن	لرزیدن ، آبکی‌شدن ، شل و ول شدن (ش)
لمیدن	تکیه دادن ، لم دادن ، آرمیدن (ع)
لنجیدن	بیرون کشیدن ، از بیخ کندن (ب)
لندیدن	غرغر کردن ، لندلند کردن (ب)
لنگانیدن	لنگیدن کنانیدن (ل)
لنگیدن	لنگان‌لنگان راه رفتن (ب)
لوسیدن	فریب دادن ، چاپلوسی کردن (ب)
لوشاندن	بی‌خبر و بی‌هوش گردانیدن (آ)
لوشیدن	بی‌خبر و بیهوش شدن (آ)
لوغانیدن	دوشیدن کنانیدن (آ)
لوغیدن	دوشیدن ، آشامیدن (ب)
لوکیدن	خزیدن ، نشسته راه رفتن (ب)
لهیدن	له شدن ، کوبیده و ضایع شدن (ن)
لیزیدن	لغزیدن ، آمیختن (ب)
لیسیدن	زبان بچیزی مالیدن(ب)
لیشتن	لیسیدن (ب)
لیستن	لیسیدن (ن)
لییدن	خاییدن وجاویدن ، بیهوده گفتن (ب)
ماچیدن	بوسه گرفتن (ن ، س)
ماسیدن	سفت و منجمد شدن ، شیر را ماست کردن (ب)

مالیدن دست روی چیزی کشیدن (ب)

ماندن منزل کردن ، خسته شدن ، شبیه بودن و غیره (ب)

مانستن منزل کردن ، شبیه بودن (ب)

مانیدن منزل کردن ، شبیه بودن (ب)

متکیدن شکایت کردن، لندلند کردن (ن،س)

مجیدن شستن و پاك کردن ، شتافتن (ن،س)

مچیدن خرامیدن (مقلوب چمیدن) (ب)

مخاییدن (شعر ناصرخسرو) ؟

مخمیدن پنبه پاك کردن (آ)

مخیدن چسپیدن (ب)

مراغیدن غلطیدن و لوله شدن (آ)

مُردن بی‌جان‌شدن ، فوت کردن(ب)

مِردن ریسیدن نخ با دوك(ن،س)

مروسیدن چاره کردن ، رنج بردن (آ)

مریدن مردن ، فسردن و یخ بستن (ن،س)

مزیدن مزه کردن ، چشیدن (ب)

مسیدن شستن ، فشردن (ن،س)

مشتن مالیدن (ب)

مکیدن چیزی را میان دولب گذاشتن و آنچه را که در آنست بداخل دهان کشیدن (ب)

ملنجیدن بر کشیدن و آویختن (ب)

منشیدن قی کردن (ن،س)

منگیدن لندیدن ، زیرلب سخن گفتن (ب)

موليدن درنگ کردن ، باز گردیدن (ب)

موییدن گریستن (ب)

میچانیدن برشته وبریان کردن فرمودن (آ)

میچودن برشته کردن (آ)

میختن بول وپیشاب کردن (ب)

میدن نو وجدیدبودن ، بیختن ، پاك کردن (ن ، س)

میراندن(ع) } مرگ دادن (ن،س)
میرانیدن

میریدن مردن ویخ بستن (ن، س)

میزیدن شاشیدن وبول کردن (ب)

میسیدن مالیدن و شستن (ن،س)

ناخوستن چیزی را زیرپا کوفتن (ب)

ناریدن شکار کردن ، دراز کردن (ن ، س)

نازیدن بخودبالیدن ونازکردن (ب)

ناسیدن لنگیدن ، لاغرشدن ، ضایع‌شدن وبچه سقط کردن (ن ، س)

نالاندن } گریه وناله کنانیدن(دش)
نالانیدن

نالیدن گریه و زاری کردن (ب)

نامیدن اسم گذاشتن ،نام نهادن (ب)

نانمشیدن ازجهان‌کامی‌ندیدن، نامراد شدن (ب)

ناوانیدن متعدی ناویدن ، خم‌دادن ، خم کردن(ب)

ناویدن خم شدن، مانده شدن(ب)

ناهاریدن خوردن مطلقا و ناهار کردن (شعر ناصر خسرو)

نایبدن فخر کردن ، مباهات نمودن(ب)

نبشتن نوشتن (ب)

نپشتن نوشتن (ب)

نتاسیدن خوشحال بودن ، عمر را بفراغت بسر بردن (ب)

نثاریدن نثار کردن (ن، س)

نخجیزیدن پیچیدن (لف)

نخشیدن شکستن وشکافتن کاسهٔسر (ن،س)

نزیدن بیرون کشیدن (ب)

نژیدن بیرون کشیدن (ب)

نسیدن نهادن و گذاشتن ، ترك کردن (ب)

نشاختن نشاندن و نصب کردن (ب)

نشاخیدن نشاندن و نصب کردن (ب)

نشاستن متعدی نشستن بمعنی نشاندن (ب)

نشاریدن نثار کردن ، بخشش کردن (ن،س)

نشاندن وادار به‌نشستن کردن ، درخت کاشتن (ب)

نشانیدن به‌نشستن واداشتن ، کاشتن (آ)

نشانستن به‌نشستن واداشتن .کاشتن (ب)

نشتن مخفف نشستن (ب)

نشستن قرار گرفتن ، جا گرفتن . منزل کردن (ب)

نشکنجیدن گرفتن اعضا با ناخن با دو سر انگشت (ب)

نشلیدن آویختن (آ)

نشیدن مخفف نشانیدن بمعنی نهادن و گذاشتن (ب)

نغنویدن نه‌غنودن و نخوابیدن (ب)

نغوشاکیدن تغییر مذهب دادن(س)

نفریدن نفرین کردن (ب)

نفرینیدن نفرین و نفرت کردن (ن، س)

نفیرندن زیبا وخوب‌بودن ، سوت یا فریاد زدن (ن،س)

نکوهیدن ملامت کردن ، تحقیر نمودن (ب)

نگاریدن نقش و نگار کردن و نوشتن (ب)

نگاشتن نوشتن ، نقاشی کردن (ب)

نگاهیدن نگاه کردن ، محافظت کردن (آ)

نگرستن دیدن ، نگاه کردن (ب)

نگریدن دیدن ، نگاه کردن (ب)

نگریستن دیدن ، نگاه کردن (ب)

نگندن بخیه کردن جامه (ب)

نگهداشتن محافظت و نگهداری کردن (ن ، س)

نمایاندن نشان‌دادن ، وادار بنمودن کردن (ع)

نماییدن نمودن (آ)

نمشیدن بمراد رسیدن (ب)

نمودن نشان دادن (ب)

نمیدن ترشدن ، مایل و راغب شدن (ب)

نواختن ساز زدن ، دلجویی کردن(ب)

نواریدن ناجاویده فروبردن (ب)

نوازیدن نوازش کردن ، زدن ساز ، خواندن (ب)

نواستن ستیزه ونزاع کردن (ن،س)

نواشتن سعی کردن وخمیده گشتن (ن،س)

نوالیدن نالیدن ، جنبیدن ، لرزیدن (ب)

نوانیدن جنباندن و دواندن ، بناله درآوردن (ب)

نواییدن ناله و فریاد کردن ، بانگ زدن (ب)

نوبشتن حفظ کردن (ن،س)

نوبیدن غلطیدن مانند اسب (ن،س)

نوحیدن نوحه کردن، زاری کردن (آ)

نوخیدن نالیدن و نوحه کردن (ن ، س)

نوردن پیچیدن ، طی کردن راه (ب)

نوردیدن پیمودن ، طی کردن فاصله (ب)

نِوستن نالیدن و زاری کردن (ن،س)

نوشاندن(ع) } بکسی خوراندن (ن،س)
نوشانیدن

نِوشتن مطلبی را بر کاغذ کتابت کردن (ب)

نَوشتن نوردن ،راه طی کردن (ب)

نُوشتن نوشیدن و آشامیدن (ب)

نوشیدن خوردن مایعات (ب)

نوفیدن فریاد زدن ، غریدن ، باز گشت نمودن‌صدا (ب)

نومیدن خوابیدن ، آرامیدن ، غنودن (ن ، س)

نویدن نالیدن و زاری کردن(ب)

نویساندن } نوشتن کنانیدن (ن،س)
نویسانیدن }

نویستن نوشتن (آ)

نوییدن ناله و زاری کردن (آ)

نهادن قرار دادن، گذاشتن (ب)

نهادیدن ترسیدن و هراسیدن (ن،س)

نهاریدن چیزی اندك خوردن (ب)

نهازیدن ترسیدن و واهمه نمودن(ب)

نهاویدن ترسیدن مانند ترسیدن کودك از استاد (ن،س)

نهبانیدن زیبا ساختن ، صاحب حسن کردن (ن،س)

نهستن نهادن (ب)

نهشتن گذاشتن و نهادن (آ)

نهفتن پوشیده کردن ، مخفی کردن (ب)

نهنبیدن نهفتن ، پوشیدن (ب)

نهیبیدن ترسیدن و ترساندن (ن،س)

نهیدن نهادن (ب)

نیازیدن پرسیدن ، استدعا و تمنای چیزی کـــردن ، نیاز بچیزی داشتن (ن،س)

نیازیدن (نه+ یازیدن) قصد نکردن، شکایت و ناله نکردن (ب)

نیوباریدن (نه+ او باریدن) ، فرو نبردن، نه انباشتن (ب)

نیوشیدن گوش کردن، شنیدن (ب)

نیوندیدن سرشتن، آمیختن، حمله بردن (ن،س)

واخیدن پنبه را از پنبه دانه جدا کردن (ب)

واریدن فرو بردن و بلعیدن (ن،س)

واژیدن بیان حالت و چگونگی سلامتی کردن (ن،س)

والوچانیدن تقلید کردن در طرز گفتگوی کسی (ب)

ورزیدن ورزش کردن ، کاری را پیاپی کردن ، کوشیدن (ب)

ورساخیدن لیسیدن و لشتن (ب)

ورشتن شست و شو دادن (ب)

ورغلانیدن کسی را بچرب زبانی وحیله بکاری واداشتن (س)

وزیدن بحرکت‌آمدن باد(ب)

وژولیدن آشفته شدن، برانگیختن (ب)

وژیدن اندازه گرفتن (ن،س)

وشادن بلغت زند و پازند گشادن (ب)

وَشتن رقصیدن و پاکوفتن (ب)

وَشتیدن رقصیدن (ن، س)

وُشتیدن سوت زدن هنگام آب دادن باسب (ن،س)

وشکردن سعی و کوشش کردن (ن، س)

وشکردیدن کاری‌راباکوشش زود انجام دادن (ب)

وشکریدن کاری را با کوشش زود انجام دادن (ب)

وشکلیدن چابکی کردن درکارها (ب)

وشکولیدن کاری را بچابکی انجام دادن (ب)

وشگردیدن چالاکی کردن (ع)

وشگریدن چابکی کردن درکار (ع)

وشگولیدن زود انجام دادن (ع)

وغستن آشکار کردن (ب)

وندیدن سعی و کوشش کردن (س)

وهمیدن واهمه و ترس داشتن (س)

ویدن چاره کردن ، کمك جستن (ب)

ویدیدن گم‌شدن، چاره‌جستن(ب)

ویژیدن جمع شدن ، دعوت کردن ، خواندن (ن،س)

ویشانیدن جمع شدن ، دعوت کردن، خواندن (ن ،س)

ویشیدن جمع شدن ، پیچیدن ، گستردن جامه (ن،س)

هاچانیدن پژمردن کنانیدن . ربودن کنانیدن (س)

هاچیدن خشك و پژمرده شدن (ن ، س)

هارونیدن حیران شدن(ب)

هازیدن نگریستن و گریستن (ب) دانستن (ل)

هاژوییدن حیران و ششدر شدن فروماندن (ب)

هاژیدن گریستن و نگریستن (ب)

هاسیدن هراسیدن و ترس داشتن (ن،س)

هجیدن خشك شدن گیاه (ن،س)

هچیدن تردد داشتن ، ستم کردن و آزار دادن (ن،س)

هراسیدن ترسیدن بیم داشتن (ب)

هراشیدن قی کردن(آ)

هستن وجود داشتن، زیستن (ن،س)

هستیدن زیستن و وجود داشتن (ن،س)

هشتن رها کردن ، گذاشتن (ب)

هشتیدن صفیرزدن ، بوسیدن (ن)

هشیدن گذاشتن و رها کردن (ب)

هلانیدن ترك کردن ، خارج کردن (ن،س)

هلیدن هشتن و رها کردن (آ)

هنجاریدن رفتن در راه یا نزدیك راه یا کنار راه (ن،س)

هنجیدن بیرون کشیدن تیغ از میان (ب)

هنکاریدن } تیزی وتندی کردن ، ستم ورزیدن (ن،س)
هنگاریدن

هنگیدن مضطرب و آزرده شدن (ن ، س)

هواسیدن جمع شدن ، خشك شدن لب از ضعف و ترس (ب)

هوختن بیرون کشیدن وپیدا شدن (ب)

هوخیدن بیرون کشیدن و پیداشدن (ب)

هوشازیدن بغایت تشنه شدن حیوانات (ب)

هوشاشیدن پریشان شدن، بیدار شدن (س)

هوشانیدن بهوش آوردن، وادار کردن به هوشمندی (ن،س)

هوشیدن تعقل کردن ، عاقل بودن (ب)

هیاکیدن دیوانه شدن و گاز گرفتن (ن،س)

هیالیدن ترسیدن و هراسیدن (آ)

هیختن بر کشیدن شمشیر از نیام (ن،س)

هیشتن فرو گذاشتن و ترك کردن ، هلیدن (ن،س)

هیلیدن فرو گذاشتن وترك کردن (ب)

یابیدن بدست آوردن ، یافتن (آ)

یاختن بیرون کشیدن مطلقاً و بر آوردن تیغ از غلاف، آختن و یازیدن (ب)

یارستن توانستن (ب)

یاریدن سازگار آمدن کمك کردن یارستن حمایت نمودن (ن،س)

یازدن قصد و آهنگ کردن، دست بچیزی دراز کردن (ب)

یازیدن قصد و آهنگ کردن (ب)

یافتن حاصل کردن، بدست آوردن (ب)

یخشانیدن تیمار کنانیدن اسب (ن، س)

یخشودن تیمار کنانیدن ستورها (ن، س)

یشتن پرستش کردن، ستودن ، دعا خواندن (ن،س)

یکسانیدن مانند هم و برابر شدن (آ)

یکسریدن باهم ملاقات کردن (ن،س)

یکسونیدن هموار کردن ، **یکسانیدن** (آ)

یکیدن یکی بودن و شدن (آ)

یوبیدن آرزو داشتن ، میل کردن (ن،س)

یوزانیدن جستن، و خیزیدن کنانیدن (ن،س)

یوزیدن جست وخیز کردن (آ)

یوسیدن جُستن، طلب کردن، طمع و انتظار داشتن (لف)

یوشیدن شنیدن و گوش‌دادن (آ)

یوغیدن گاو را بکارزراعت واداشتن(آ)

یهیدن خراب و ویران کردن، خراب شدن اخلاق (ن،س)

اینك شواهد افعالیکه از کلام استادان گرفته شده :

(۱) آسیدن

به لفظ پهلوی هر کو شناسد
خراسان آن بود کزوی خور **آسد**
خور **آسد** پهلوی ، باشد خور آید
عراق و پارس زاخور زو بر آید

فخر الدین گرگانی
ویس ورامین مقدمه ۱۳ـ

(۲) افزوییدن :

من خانه تهی کردم کز رخت تو پردارم
می کاهم تا عشقت افزاید **و افزوید**

دیوان شمس
ج ۲ ص ۵۲
باهتمام استاد فروزانفر

کسی که همره ساقیست چون بود هشیار
چرا نباشد لمتر چرا **نیفزوید**

دیوان شمس
ج۲ ص۲۱٤
باهتمام استاد فروزانفر

(۳) اوساندن و اوسانیدن :

خوبی و جوانی و توانائی
زین شهره درخت تو **بیوساند**

دیوان ناصرخسرو ص ۱۲۵
باهتمام آقای سهیلی

(۴) بجخیزیدن :

چه سود کند که آتش عشقش
دود از دل وجان من برانگیزد
پیش همه مردمان و او عاشق
جوینده بخاك بر به **بجخیزد**

دیوان عسجدی
چاپ تهران
۱۳۳٤ ه ش
ص ۱۷

(۵) بساییدن

تن پرده بدوزیده جان برده بسوزیده
با این دومخالف دل برعشق به **نبساید**

دیوان شمس ج۲
ص ۳۹
باهتمام استاد فروزانفر

(۶) پسیچیدن : [1]

تیز شد عشق و در دلش پیچید	عنصـری
جز غریو غرنگ **نپسیچید**	لف، ذیل «غریو»

(۷) تفساندن وتفسانیدن :

ز آب دیدهٔ گریان چو تیغم آب دهند	مسعود سعد سلمان
کز آتش دل سوزان مرا **بتفسانند**	اشعار گزیده سلمان ص ۳۹

(۸) چکیدن :

این ور تنورت **میچکم**	کتاب هفته چهارم (۱۳٤۰ هـ) ص ۱۲۰
آن ور تنورت **میچکم**	انتشارات روزنامهٔ کیهان

(۹) چفساندن وچفسانیدن: [2]

پرّ من رسته ست هم از ذات خویش	مثنوی چاپ امیر کبیر تهران
بر **نچفسانم** دو پر من با سریش	۱۳۳٦ هـ ص ۳٦۹

(۱۰) چهچهیدن :

غنچه می **چهچهد** چو بلبل مست	حاذق تبریزی
گـر ببیند رخ تو در گلشن	آئین سخن، دکتر صفا ص ٦ ح ۲

(۱۱) خرّیدن :

هر آنکس را بود نزد تو آبی	قوامی رازی
کجا **خرّد** همه عالم بنا بی	تاریخ ادبیات صفا ج ۲ ص ۷۰٦

(۱۲) خفسیدن:

اگر ز گردش جامی فلك همی ترسی	دیوان ناصرخسرو
چنین بسان ستوران چرا همی **خفسی**	ص ٤۷۰

۱ـ این مصدر درلغتنامه هست ولی مثال ندارد.

۲ـ این فعل درلغتنامه هم آمده است ولی بدون مثال.

(۱۳) خلنجیدن :

آنست خردمند که خوردنش خلنجست | دیوان ناصرخسرو
زانست که تو بیخرد ازکاسه **خلنجی** | ص۴۹۵

(۱۴) درّانیدن :

غم را **بدرّانی** شکم با دور باش زیروبم | دیوان شمس ج۱
تاغلغل افتد درعدم ازعدل توای خوش صدا | ص۱۱

(۱۵) درّیدن :

ز سر ببرّد شاخ وزتن **بدرّد** پوست | فرخی
بصید گاه زبهرزه و کمان تورنگ | برهان ص۹۶۵ ح۱

(۱۶) روژیدن :

تصورها همه زین بوی برده | دیوان شمس ج ٦ ص۴۷
برون **روژیده** ازدل چون دراری |

(۱۷) ژاریدن :

اگرفرمان او کردی وخوردی خاک شدخامش | دیوان ناصرخسرو
و گرنه همچنان دائم بمعده در همی **ژارد** | ص۱۳۷

(۱۸) ژخیدن :

جانب تبریز رو از جهت شمس دین | دیوان شمس ج ٦
چند درین تیرگی همچوخسان می **ژخی** | ص ۲۴۰

(۱۹) ژنجیدن :

هم ازجمله سیه روییست آن نیز | دیوان شمس ج۲
که پیش رومیی زنجی **بژنجد** | ص ۷۸

(۲۰) سکلاندن وسکلانیدن :

جانها چومی برقصد با کندهای قالب | دیوان شمس ج۱
خاصه چو **بسکلاند** این کندهٔ گران را | ص۱۱٦

یارب بغیر این‌زبان‌جانرا زبانی‌ده روان } دیوان شمس ج٤
درقطع‌و وصل وحدتت‌تا **نسکلاند**تارمن } ص ۹۹ حاشیه

(۳۱)سکلیدن:

دانی‌تویقین وچون ندانی
کز زخمهٔ‌سخت‌**بسکلد**تار } دیوان شمس ج۲ص۲۸٦

تازغیرت از تویاران**نسکلند**
ز آنك آن‌خاران‌عدواین گلند } مثنوی‌چاپ‌امیر کبیر ص۲۰٦

مثالهای دیگری نیز در مثنوی و دیوان شمس هست .

(۳۲) شکفاندن وشکفانیدن :

بوستانی‌راهمی‌ماند که‌عودش‌ماه‌دی } ازرقی
ارغوان تازه‌نو نو **بشکفاند**هرزمان } گنج سخن ج ۱ص‌ص۲۰۷

کف‌اوخار نشاند کف‌او گل‌**شکفاند**
همه گلهای نهانی ز دل خاربداند } دیوان‌شمس ج۲ص۱۲۸

(۳۳) شکهانیدن :

سخن‌درازشداین جایگه فروهشتم } ابوالهیشم
گران‌شدو**شکهانم**من‌از گرانی‌بار } تاریخ ادبیات‌صفا ج۱ص۵۳۰

(۳۴) شخاریدن:

آنرا که‌دست‌ورویت چون دوستان‌ببوسد
چون گر گ‌روی‌ودستش‌**بشخاری**و بخائی } دیوان‌ناصرخسروص٤٦٠

(۳۵) شکافتن:

تربت‌**بشکافم** ز بهم سودن دستی } طالب‌آملی
درحوصلهٔ‌مر گ من‌افسوس‌نگنجد } آصفی ج ۲ص۲۰۰

فلك‌زهم **بشکافد** چنانکه‌ابرزرعد } مولوی عبدالغنی
زند چو شیه سمندت بگنبد دوّار } آصفی ج ۱ ص ۳

(۳٦) فرجامیدن :

لیکن فلکت همی **بفرجامد** | ناصرخسرو
فرجام نگر که فتنه برجامی | رشیدی زیر فرجام

(۳۷) فرسوییدن :

بگو غزل که بصد قرن خلق این خوانند
نسیج را که خدا بافت آن **نفرسوید** | دیوان شمس ج ۲ ص۲۱۵

(۳۸) فرموشیدن :

نفرموشم ز دل یاد تو هرگز | فخرالدین گرگانی
نه روز رام نه روز هزاهز | مجله راهنمای کتاب ۷(٤۱) ص٦۱۷
بنقل ویس و رامین

(۳۹) فروزانیدن :

بگوی تا بفروزند و بر **فرزانند** | منجیك ترمذی
بدو بسوزان دیر اصحیفهٔ اعمال | تاریخ ادبیات صفا ج ۱ ص٤۲۷

خواهم که ز باد می آتش **بفروزانی**
خواهم که ز آب خود چون خاك کنی پستم | دیوان شمس ج۳ ص۲۱۲

(۳۰) فرومولیدن:

هرچه تانی وز آن **فروه ولی** | عنصری
نشمر نداز تو آن به بشکولی | لف، زیر «بشکول»

(۳۱)فریباندن:

«هشیار باشید که شما را **نفریباند**»(مجله راهنمای کتاب ۷(٤۱) ص٦۱۹
بنقل ترجمه تفسیر طبری

«چون برادران خبر یافتند گفتند این یوسف | مجله راهنمای کتاب ۱۷(٤) ص٦۱۹
دروغها میگوید و پدر را **می فریباند**» | بنقل قصص الانبیاء ص۸٦

هر کس **فریباند** مرا تا عشر بستاند مرا
آنکم دهد فهم بیا گوید که پیش من بیا
دیوان شمس ج ۱ ص ۱۷ .

(۳۲) فسریدن :

هر عشق که از آتش حسن تو نخیزد
آن عشق حرامست وصلای **فسریدن**
دیوان شمس ج ٤ ص ۱٦۱

(۳۳) فشریدن :

در خواب شود غافل از این دولت بیدار
از پوست چه شیره بودت در **فشریدن**
دیوان شمس ج ٤ ص ۱٦۱

(۳٤) فوزیدن :

شبان تاری بیدار چاکر از غم عشق — طیّان
گهی بگریدو گاهی بریش بر **فوزد** — برهان ۱۵۰۷ ح ۲

(۳۵) قندیدن :

شکر شیرینیی گفتن رها کن
ولیکن کان قندی چون **نقندد**
دیوان شمس ج۳ ص۷۸

(۳٦) کاباندن :

نئی کوهکن چند **کابانی** اش — کمال خجندی
نگهدار ادب با بزرگان مکاب — آنند زیر کابیدن

(۳۷) کاغیدن :

آن زاغ نگر که برهوا **می کاغد** — مسعود سعد سلمان
یك نیمه اش از مدادو نیمی کاغد — رشیدی زیر «کاغذ»

(۳۸) گرایانیدن :

از خلق بدین **همیگرایاند**
چندین بفسوس و خنده و خره
دیوان ناصرخسرو ص ۳۹۰

(۳۹) گوبیدن :

دانی که دعا گویم هرجا که ثنا گویم	اگر غلط چاپی رخ نداده باشد
بین کز توچه وا **گوبم** هاده چه بدرویشان	دیوان شمس ج ٤ ص ۱٤۸

(۴۰) لنگانیدن [۱] **:**

یازشعریش برترنگانی	اوحدی
بتقاضا قدم به **لنگانی**	رشیدی ذیل «ترنگ»

(۴۱) مخاییدن:

نرسد بر چنین معانی آنك	دیوان ناصر خسرو ص ۱۳۹
حب دنیار خانش **بمخاید**	

(۴۲) نالاندن و نالانیدن :

بخندانی جهانرا تو نخندی	دیوان شمس ج٦ص٦٤
بنالانی روانرا توننالی	

(۴۳) ناهاریدن:

بردروغ وزنا و می خوردن	دیوان ناصرخسرو ص ۱۲٦
روزوشب همچو زاغ **ناهارند**	

۱ــ این فعل در لغتنامه هست ولی بدون مثال .

غلط نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۹	۳	, B 28	B 28,
٥٤	٧	فیانگهو	فینگهو
٦٤	١٥	عبور	عبور کردن
٦٥	١٤	آوردند	آوردن
١٣٣	١٩	پییچانیدن	پیچانیدن
١٣٦	١٠	ترساندن	ترساندن(ع)
١٥٠	٤	درانیدن	درّانیدن
١٥٠	٥	درّاییدن	دراییدن
١٧٣	٢٢	فشیدنان	فشانیدن

